«چه کسانی نمی‌فهمند...؟!»

گویا و رسا در نقد
عرفان التقاطی و تفکرات یونانی

● سید محسن طیب نیا

چه کسانی نمی فهمند؟ !: گویا و رسا در نقد عرفان التقاطی و تفکرات یونانی

مشخصات کتاب

سرشناسه: طیب نیا، سیدمحسن

عنوان و نام پدیدآور: چه کسانی نمی فهمند؟!: گویا و رسا در نقد عرفان التقاطی و تفکرات یونانی/ سید محسن طیب نیا.

مشخصات نشر: قم: رسالت، 1393.

مشخصات ظاهری: 288 ص.؛ 5/14×5/21 س م.

شابک: 68000 ریال: 978-964-6838-67-3

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: عنوان دیگر: چه کسانی نمی فهمند؟!

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: گویا و رسا در نقد عرفان التقاطی و تفکرات یونانی.

عنوان دیگر: چه کسانی نمی فهمند؟!

موضوع: تصوف -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: عرفان -- دفاعیه ها و ردیه ها

رده بندی کنگره: BP295/2/ط9چ9 1393

رده بندی دیویی: 297/86

شماره کتابشناسی ملی: 3659959

ص: 1

اشاره

چه کسانی نمی فهمند؟ !

سید محسن طیب نیا

چاپ اول / 1393 / 2000 نسخه / 288 صفحه رقعی

ویراستار: خانم ن. محمدی پرویزیان

چاپخانه گل وردی

شابک: 3 67 6838 964 978

6800 تومان

صندوق الکترونیکی مؤلف: mohsentayyeb110gmail.com

تلفن مرکز پخش قم: 37735256 37832332 (025)

رسول اللّه صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ:

إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِی أُمَّتِی فَلْیُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ یَفْعَلْ فَعَلَیْهِ لَعْنَهُ اللّه.(1)

هر گاه بدعت در امتم ظاهر شود، عالم باید علم خودش را آشکار سازد [و با براهین به مقابله با انحرافات برخیزد] پس هر کس چنین نکند لعنت خدا بر او باد.

امام باقر عَلَیهِ السَّلام:

سَیَأْتِی عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ لاَ یَعْرِفُونَ اللّه َ مَا هُوَ وَ التَّوْحِید.(2)

به زودی دورانی بر مردم فرا خواهد رسید [که عقاید فاسد را به اسم توحید به مسلمین عرضه می کنند] آنان نه خدا را می شناسند و نه معنای توحید را می دانند.

1- کافی، ج 1، ص 54.
2- بحارالأنوار، ج 14، ص 348.

ص: 5

بخش اول

بخش دوم

بخش اول: گویند: نمی فهمید !!

اشاره

مقدّمه

طرفداران عرفای صوفی مخالفان و منتقدان را دائما به قشری گری و نفهمی متهم می کنند و حاضر نیستند با مخالفان عقاید صوفیه به بحث و مناظره آزاد علمی بپردازند و اگر حاضر نیز شوند به جای بحث علمی، با پیش کشیدن نام برخی از شخصیت های محترم دینی سیاسی معاصر و این ادعا که آنان مدافع تفکرات عرفای صوفی بوده اند با ایجاد ارعاب و سیاسی کردن بحث به گونه ای جو را متشنّج می کنند که آن مخالفْ مجبور به سکوت شود و دم برنیاورد!! زیرا اگر بیشتر ادامه دهد انواع و اقسام تهمت های سیاسی را نوش جان می کند!!

و از طرف دیگر با قبضه نمودن بسیاری از امکانات مالی و تبلیغی و رسانه ای با تمام توان سعی در اشاعه نمودن این تفکرات ناسالم در بین همه اقشار جامعه را دارند و اگر گاهی کتاب یا مجله یا فصلنامه ای در نقد علمی این جریانات ناسالم فکری در کشور به چاپ برسد به دروغ فریاد وا اسلاما و وا انقلابا و وا امامای آنان گوش فلک را پر می کند و این در حالی است که یک صدم امکانات آنان هم در دست مخالفان و منتقدان عرفای صوفی نیست!!

این حقیر خود بارها شاهد بوده ام که صدا و سیما به بهانه مباحث عرفانی و دینی و یا علمی از معتقدان اینگونه تفکرات به اسم کارشناسان خبره دینی دعوت نموده و آنان نیز با کمال آرامش مباحث ناصحیح خود را در پوشش عرفان اسلامی تزریق جامعه کرده اند!

حال اگر شخصی احساس تکلیف کند و برای مقابله با آن عقاید از مسئولین صدا و سیما صد بار درخواست نماید، آنان نمی پذیرند و به آن شخص دلسوز، میدانِ اظهارنظر نمی دهند. در دانشگاه ها هم وضع به همین منوال است و در حوزه های علمیه که باید تحقیق و آزاداندیشی محور باشد متأسفانه وضع بسیار بدتر است و بسیاری از طلاب در مباحث عقیدتی تفکر و آزاداندیشی را رها نموده و در عقاید نیز مقلد شده اند. و این در حالی است که بارها مقام معظم رهبری با آن عمق نگری و درایت وسیعشان فرموده اند:

کرسی های آزاداندیشی را در دانشگاه ها و حوزه ها به راه اندازید.

ولی متأسفانه سخن ارزشمند مقام معظم رهبری به صورت واقعی در مجامع علمی به خاطر برخی از منفعت طلبی های اشخاص جامه عمل به خود نپوشیده است.

اکنون در این بخش و بخش های بعدی با استناد به پاره ای از سخنان عرفا و متصوفه به خوانندگان محترم نشان می دهیم که آیا مخالفان این تفکرات، قشری و نفهمند و یا اینکه آنان آزاداندیش و تابع وحی مقدس اند؟!!

ص: 13

در پایان این مقدمه از تمام خوانندگان محترم درخواست می نمایم که این مجموعه مختصر را بدون پیش داوری و با فکری آزاد و دور از تعصب مطالعه نمایند و سپس قضاوت کنند.

سید محسن طیب نیا

1393 / 7 / 5

ص: 15

فصل اول: وحدت وجود و موجود

مهم ترین بحث عرفان بحث وحدت وجود و موجود است. عرفا معتقدند که این بحث بسیار دقیق و ظریف و عمیق است و افراد بسیار کمی در هر عصر می توانند به اصل معنای آن پی ببرند. در این میان بسیاری از علمای بزرگ مکتب خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام در طول بیش از هزار سال، عقیده وحدت وجود و موجود را مورد رد و انکار قرار داده و قائلین به آن تفکر را در صورت التزام داشتن به آن سبب کفر و خروج از دین بیان فرموده اند.

اما همواره عرفا مخالفین این تفکر را به عدم فهم و شعور و قشری گری متهم نموده اند.

واقعیت غیر از این است که عرفا می گویند. معنای وحدت وجود و موجود کاملاً واضح و آشکار است و هر کسی که الف بای مکاتب انبیاء را خوانده باشد و همچنین در بند تعصبات نیز نباشد به وضوح می فهمد که عقیده وحدت وجود و موجود مخالف با تعالیم انبیای الهی است.

اعتقاد به وحدت وجود و موجود یعنی اعتقاد به اینکه همه چیز به نحوی خداست! اکنون تعریف وحدت وجود و موجود را بشنوید و بعد قضاوت بفرمایید:

عرفای صوفی می گویند که وجود و موجود یکی بیش نیست و آن خداست و ما سوی اللّه تعالی هیچ موجودی نیست و تمام پدیده ها مظاهر آن موجود واحدند. می گویند: «زمین و آسمان و ستاره و انسان و حیوان و گیاه و ... همه و همه، چیزی جز ظهور آن موجود یعنی خدا نیست. این ذات خداست که به اطوار و صورت های گوناگون مثل زمین، کوه، ستاره، انسان، دریا و ... درآمده است».

می گویند: «اهل ظاهر پدیده ها را جدا از ذات خدا می دانند، در صورتی که حقیقت این است که تمام موجودات یک حقیقت اند».

این تعریف دقیقا همان چیزی است که صوفیه می گوید. بنابراین تعریف، اشیاء و تمام موجودات خود خدا هستند که به صورت ها و شکل های گوناگون درآمده است.

اگر صوفیه برای فریب مردم این را انکار کند به آنها می گوییم:

اگر همه چیز خدا نیست پس چرا مدام بزرگان این مرام در کتب خویش می گویند:

«انسان هر چیزی حتی بت را که بپرستد در حقیقت خود خدا را پرستیده است»، که ان شاءاللّه بحث آن را مستندا خواهیم آورد.

تعریف وحدت وجود را کمی علمی تر مطرح می کنیم:

می گویند: «ذات خداوند که وجود صرف است با تعیّن و شکل پذیری

و خروج از حالت اطلاق به صورت مخلوقات درآمده است، در نتیجه موجودات همان ذات باری تعالی و ظهور او بدین صورت هاست و تفاوت بین خالق و مخلوق نیست مگر به اطلاق و تقیید (نامحدود و محدود)».

با این تعریف ناگزیر هر صفت و خصوصیتی که بر ذات باری یعنی وجود مطلق استوار است عینا در اشیاء یافت می شود؛ ولی به صورت محدود و در نتیجه هیچ صفت و یا خصوصیتی نمی تواند در خداوند وجود داشته باشد که اشیاء را از آن بهره ای نباشد.

خوانندگان محترم ملاحظه نمودند که طبق این عقیده پدیده ها چیزی جز ظهور ذات خداوند در اشکال و صورت های گوناگون نیست!

و این در حالی است که در مکتب وحی، خداوند خالق اشیاء و مباین با آنهاست و آیات قرآن کریم و صدها روایت از امامان معصوم عَلَیهِمُ السَّلام این سخن را به صراحت بیان فرموده اند.

آری، طبق تعالیم وحی، خداوند خالق اشیاء است و ذات مقدسش هیچ سنخیتی با اشیاء ندارد؛ اما عرفا می گویند که خداوند به صورت اشیاء درآمده است!!

عرفای صوفی و طرفدارانشان بهترین مثالی که می زنند تا دقیق و گویا مقصودشان را برساند، مثال موج و دریاست. می گویند: «دریا دارای موج است و موج همجنس دریا بلکه خود دریاست، مثال ما و تمام موجودات با خدا همان مثال موج و دریاست، یعنی تمام پدیده ها عین ذات خداوند هستند، همان گونه که موج عین ذات دریاست. بنابراین همه موجودات مثل موج و خدا همان دریاست و بین موج و دریا هیچ گونه

دوگانگی نیست، بلکه دریا به تلاطم آمده و موج را ایجاد کرده و خدا نیز با ظهور ذات خود موجودات را در عالم پخش نموده است».

خوانندگان محترم همانگونه که ملاحظه نمودند این عقیده مغایرت کامل با تعالیم وحی دارد، زیرا پذیرفتن این عقیده یعنی پذیرفتن همه چیز خدایی. این گروه، علمای بزرگ و مجاهد و وارسته شیعه که این عقیده را کفرآمیز بیان فرموده اند را متهم به عدم فهم و درک می کنند. بزرگانی چون شیخ صدوق، شیخ مفید، شهید اول، شهید ثانی، علامه حلی، علامه مجلسی، شیخ حر عاملی، مقدس اردبیلی، شیخ مرتضی انصاری، علامه بحرالعلوم و ده ها و صدها نفر دیگر از بزرگان مکتب نورانی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام که این عقاید باطل را نپذیرفتند و بنا بر وظیفه دینی خود در برابر صوفیه ایستادند را متهم به نفهمی می کنند!!

و برای جا انداختن این تفکر و عقیده ضد توحیدی، مدام نام برخی از علمای معاصر که گرایشاتی به این تفکرات داشتند را می آورند.

ما در مقابل جواب می دهیم:

1. مباحث عقیدتی تقلیدی نیست.

2. در برابر هر تعداد از رجال معاصر را که شما نام ببرید، حداقل صد اسم از علمای وارسته شیعه را می توان بیان کرد که با این تفکرات به شدت مخالف بودند.

3. ملاک سنجش، قرآن و تعالیم خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام است و سخنان اشخاص در صورتی قابل پذیرش است که مخالف با عقل

و شرع نباشد و وحدت وجود مخالفت آشکار با تمام آموزه های انبیاء و عقل سلیم و وجدان بیدار دارد.

این سخن را دقت کنید:

جناب آقای دکتر سید یحیی یثربی کتابی جامع و گویا به نام عرفان نظری، تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مباحث تصوف در آموزه های تصوف دارد. این کتاب که در سطوح بالای معارف دانشگاهی تدریس می شود حاوی مباحث دقیق عرفای منتسب به اسلام است. در این کتاب نویسنده علاوه بر تبیین مباحث عرفای صوفی، آنان را تأیید نیز نموده است. نامبرده در تأیید و تبیین وحدت وجود می نویسد:

هستی حقیقت واحدی است که در باطن با وحدت کامل خویش از هرگونه تفرقه و کثرتی منزه است و ظاهری دارد که منشأ نمایش کثرت است و این کثرت ها، ظاهری و خیالی هستند نه واقعی و حقیقی که:

جناب حضرت حق را دویی نیست

در آن حضرت من و ما و تویی نیست

من و ما و تو و او هست یک چیز

که در وحدت نباشد هیچ تمییز(1)

حقیقت به منزله آب دریا و پدیده ها و حوادث، همچون امواج و حباب اند که در نگرش سطحی، حباب و امواج، حقایق جداگانه به نظر می رسند؛ اما با یک نظر عمیق، روشن می شود که در آنجا هرچه هست آب است و بس و بقیه جلوه ها

1- شعر از شیخ محمود شبستری در گلشن راز.

و مظاهر آن آب اند و دارای تحقق و ذات جداگانه و مستقلی نیستند و در حقیقت نیستی های هستی نما می باشند.

موج هایی که بحر هستی راست

جمله مر آب را حباب بود

گرچه آب و حباب باشد دو

در حقیقت حباب، آب بود

پس از این روی هستی اشیاء

راست چون هستی سراب بود(1)

این استاد با تجربه و مسلم فلسفه و عرفان که سال های متمادی از عمر خویش را صرف نوشتن و تدریس فلسفه و عرفان نموده بود، عاقبت به دعای خیر امام عصر عَلَیهِ السَّلام متنبّه شده و دست از تمام تفکرات خویش در حمایت از فلسفه و عرفان شسته است و تبدیل به یکی از منتقدین فلسفه و عرفان آن هم با استدلالات محکم گشته است.

وی در کتاب فلسفه عرفان که در نقد عرفان و فلسفه منتسب به اسلام است در رد و ابطال عقیده وحدت وجود و موجود می نویسد:

چنان که پیداست توحید در نظر علمای دین، یعنی نفی خدایان و معبودهای مختلف و متعدد و قبول یک خدا یعنی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، و این مطلبی است روشن و آشکار که نیازی به هیچ گونه تفسیر و توضیح و دقت و تأمل فوق العاده ندارد؛ اما توحید عرفان به معنی وحدت وجود و موجود مقوله دیگری است که بر اساس آن تنها یک حقیقت، وجود واقعی دارد

1- عرفان نظری، ص 38 و 39.

و پدیده های دیگر همه مظاهر و تعیّنات آن حقیقتند و با این حساب باید همه چیز خدا و خدا همه چیز بوده باشد و این هم چیزی است که نه با متون شرعی قابل تطبیق است و نه با مبانی عقاید دینی سازگار. و ما از یکی از آثار مبسوط به رد عرفان و تصوف به نام مصرع التصوف تألیف برهان الدین بُقاعی (809 885) نمونه هایی در این باره نقل می کنیم:

«شیخ زین الدین عبدالرحیم بن حسین عراقی، که بقاعی وی را به لقب شیخ شیوخ، امام قدوه و شیخ الاسلام و حافظ عصرش خوانده درباره ابن عربی می گوید: پس، این مخالف خدا و رسول خدا و همه مؤمنان یعنی ابن عربی آمد و کار صوفیه را تصویب نموده و آنان را جزو خداشناسان دانسته و گفته است:

«در حقیقت عارف کسی است که حق را در همه چیز می بیند، بلکه آن را عین همه چیز می داند فَانَّ العارفَ مَنْ یَرَی الحَقَّ فی کُلِّ شَی ءٍ بَل یَراهُ عین کُلّ شَی ء». (فُصوصُ الحِکَم، فَصِّ هارونیِّه)

و بی تردید شرک گوینده این سخن از شرک یهود و نصارا بدتر است؛ چه یهود و نصارا بنده ای از بندگان مقرب الهی را پرستش نمودند و ابن عربی پرستش گوساله و بت را عین پرستش خدا می داند، بلکه سخن وی بدانجا می انجامد که خدا را عین سگ و خوک و ... بدانند و عین کثافات او. یکی از فاضلان اهل علم و راستگو برای من نقل کرد که حدود اسکندریه یکی از پیروان این مرام را دیدم که به من اظهار داشت خدای تعالی عین همه چیز است و خری از آنجا می گذشت. از او پرسیدم: این خر هم؟! پاسخ داد که: بلی

و این خر هم! و مدفوع آن هم!! گفتم: این مدفوع؟! گفت: بلی، و این مدفوع هم!!(1)

مدافعان تفکرات صوفیه، آن زمانی که استاد دکتر سید یحیی یثربی در آثار و نوشته هایش از عرفا و عقایدشان تمجید می نمود وی را صاحب ذوق و فهم می دانستند، لیکن اکنون که با آگاهی در رد صوفیه سخن می گوید به وی می گویند: آقای یثربی چیزی از عرفان نمی داند!!

آری؛ این است منطق این آقایان که مدام با چماق نفهمی بر سر منتقدان می کوبند.

باز مطلب جالب تری بشنوید:

دانشمند و متفکر ارجمند عصر ما مرحوم علامه محمدتقی جعفری کتابی به نام مبدأ أعلی دارد. وی در این کتاب ارزشمند با دلایل علمی مستحکم عقاید صوفیه را مورد ابطال قرار داده است. متأسفانه این کتاب ارزشمند در زمان حیات مؤلف به صورت معدود به چاپ رسید و بعد از وفات وی، مغرضان آن کتاب را از کتابخانه ها جمع آوری نمودند و دیگر نیز به چاپ نرساندند!! وی در آن کتاب ارزشمند در ردّ وحدت وجود و موجود می فرماید:

مکتب وحدت وجود و موجود، با روش انبیاء و سفرای حقیقی مبدأ اعلی تقریبا دو جاده مخالف بوده و به همدیگر مربوط نیستند، زیرا انبیاء همگی و دائما بر خدای واحد، ماوراء سنخ این موجودات مادی و صوری تبلیغ و دعوت

1- فلسفه عرفان، ص 168.

کردند و معبود را غیر از عابد تشخیص و خالق را غیر از مخلوق بیان کرده اند.(1)

اما زمانی که سخن این متفکر ارجمند را در رد صوفیه و وحدت وجود برای طرفداران عقاید صوفیه می خوانیم با کمال تعجب این دانشمند بزرگ را نیز متهم به نفهمی می کنند و می گویند:

«مرحوم علامه جعفری هر چند دانشمند ارجمندی بوده، ولیکن او در علوم معرفتی دستی نداشته و سخنان عرفا را نفهمیده !!»

اما غافل از اینکه این دانشمند بزرگ علوم اسلامی از قبل آنان را رسوا نموده و فرموده که آقایان وحدت وجودی و طرفدارانشان اگر علامه دهری را ببینند که وی وحدت وجود را قبول نداشته باشد در نظرشان آن شخص بیسوادی است که حتی دست چپ و راست خودش را نمی شناسد؛ ولیکن اگر آن شخص وحدت وجودی باشد در دیدگاه این آقایان علامه دهر است !!

اکنون متن سخن مرحوم علامه جعفری را بشنوید:

اگر اصل را با وجود و موجود را واحد شخصی عقیده کردی [یعنی به وحدت وجود و موجود اعتراف کنی] اعلم دورانی، اگرچه الف را از باء تشخیص ندهی و بالعکس اگر راجع به وحدت وجود و موجود اظهار نظر کنی، [آن را زیر سؤال ببری] جاهل ترین مردمی اگرچه اعلم دوران باشی !(2)

1- مبدأ اعلی، ص 74.

2- مبدأ اعلی، ص 108 و 111.

باز هم بشنوید:

استاد ارجمند، جناب آقای مصباح یزدی که در علم کلام و فلسفه متبحّر و صاحب نظر است در کتاب دروس فلسفه در رد وحدت وجود و موجود می گوید:

قولی که به صوفیه نسبت داده اند و ظواهر کلماتشان بر این مطلب دلالت می کند این است که وجود واحد شخصی است و حقیقت وجود، همان ذات مقدس حق تعالی است. موجود به معنای حقیقی هم اوست و غیر از او هیچ موجودی حقیقتا موجود نیست و وجودی که به اشیاء دیگر نسبت داده می شود مجازی است: «لیس فی الدار غیره دیّار» پس وجود منحصر به واجب تعالی است [یعنی هرچه که هست خداست] .

سپس این استاد ارجمند در نقد این سخن عرفا می نویسد:

بدون شک چنین نظری به حسب آنچه از ظاهر عبارات به دست می آید قابل قبول عقل نیست. ما همه درک می کنیم که موجودیم، همه درک می کنیم که وجود هر فرد غیر از وجود دیگری است و اینکه وجود انسان، غیر از وجود سایر موجودات است و وجود همه مخلوقات غیر از وجود خداست. بنابراین قائل شدن به اینکه هیچ چیز غیر از خدا موجود نیست به سفسطه شبیه تر است تا به یک کلام فیلسوفانه؛ البته خود آنها هم می گویند این مطلب را عقل

درک نمی کند، چیزی است که باید با شهود یافت و فوق عقل است.

خوب! اگر کسی ادعا کند ما چیزی را می پذیریم که عقل نمی پذیرد، با او در سطح فلسفه نمی توان بحث کرد، چون در فلسفه فقط بحث از چیزهایی است که عقل درک می کند. حال آیا می شود چیزی را عقل نفی کند و چیز دیگری آن را اثبات کند؟! چنین چیزی قابل قبول نیست و ما نمی توانیم بپذیریم که حقیقتی را عقل نفی کند و از راه دیگری اثبات شود و الاّ باید باب تعقل را بست و گفت: عقل حق درک حقایق را ندارد. این چیزی خلاف وجدان و بداهت عقل است، پس این قول [وحدت وجود و موجود] چنانچه از ظاهرش به دست می آید قابل قبول نیست.(1)

خوانندگان محترم ملاحظه فرمودند که جناب استاد مصباح یزدی عقیده وحدت وجود و موجود را مغلطه ای بیش نمی داند.

بنده اتفاقاً روزی با چند نفر از آقایانِ مدافع عرفای صوفی، در نقد وحدت وجود مناظره می کردم. آنان مدام از چماق نفهمیده ای! نفهمیده ای! استفاده می کردند. گفتم: استاد مصباح یزدی که اندیشمندی مطرح است نیز این عقیده را ابطال کرده است. آنگاه متن سخن استاد مصباح را قرائت نمودم، اما با کمال تعجب دیدم که آن آقایان گفتند:

«آقای مصباح یزدی فقط متکلمی است که از علوم عرفانی چیزی نمی داند و او سخنان عرفا را نفهمیده است!!»

در پیش خود گفتم: «چقدر بد است انسان همه را نفهم بداند و خود را اهل فهم و شعور!»

1- دروس فلسفه، ص 120.

آنگاه به یاد سخن صاحب مُمِدُّ الهِمَم افتادم که مخالفان اندیشه های خود را دشمن نامیده و گفته است:

الهی ! شکرت که دوستانم عاقل اند و دشمنانم احمق !(1)

و در ادامه می گوید:

الهی ! شکرت که نفخه و نفسی از دم عیسوی را به حسن داده ای که مرده زنده می کند.

الهی ! شکرت که حول حاملین عرشم.

الهی ! شکرت که شاخه ای از شجره طوبایم.

الهی ! شکرت که حسن تا کنون شاکر و حامد بود و اکنون شکر و حمد شد.

الهی ! شکرت که فهم بسیار چیزها را به حسن عطا فرموده ای و دهنش را بسته ای.

ولیکن آنچه در عرفان خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام مشاهده می شود فقر ذاتی انسان است؟

حال از مولای متقیان امیرمؤمنان علی عَلَیهِ السَّلام این مناجات فوق العاده زیبا و عرفانی را ملاحظه بفرمایید:

مَوْلَایَ یَا مَوْلَایَ أَنْتَ الْمَوْلَی وَ أَنَا الْعَبْدُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلَّا الْمَوْلَی؟

مَوْلَایَ یَا مَوْلَایَ أَنْتَ الْمَالِکُ وَ أَنَا الْمَمْلُوکُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْمَمْلُوکَ إِلَّا الْمَالِکُ؟

1- الهی نامه، ص 72، چاپ اول.

مَوْلَایَ یَا مَوْلَایَ أَنْتَ الْعَزِیزُ وَ أَنَا الذَّلِیلُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الذَّلِیلَ إِلَّا الْعَزِیزُ؟

مَوْلَایَ یَا مَوْلَایَ أَنْتَ الْخَالِقُ وَ أَنَا الْمَخْلُوقُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْمَخْلُوقَ إِلَّا الْخَالِقُ؟

مَوْلَایَ یَا مَوْلَایَ أَنْتَ الْعَظِیمُ وَ أَنَا الْحَقِیرُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْحَقِیرَ إِلَّا الْعَظِیمُ؟

مَوْلَایَ یَا مَوْلَایَ أَنْتَ الْقَوِیُّ وَ أَنَا الضَّعِیفُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الضَّعِیفَ إِلَّا الْقَوِیُّ؟

مَوْلَایَ یَا مَوْلَایَ أَنْتَ الْغَنِیُّ وَ أَنَا الْفَقِیرُ، وَ هَلْ یَرْحَمُ الْفَقِیرَ إِلَّا الْغَنِیُّ؟

ای آقای من ! ای آقای من ! تو مولایی و من بنده توام و آیا در حق بنده چه کسی جز مولایش ترحم خواهد کرد؟

ای آقای من، ای آقای من ! تویی مالک وجود من و من مملوک توام و آیا در حق مملوک جز مالکش که ترحم خواهد کرد؟

ای آقای من، ای آقای من ! تویی با عزت و اقتدار و من بنده ذلیل توام و آیا در حق شخص ذلیل جز ذات با عزت و اقتدار که ترحم خواهد کرد؟

ای آقای من، ای آقای من ! تویی آفریننده و من مخلوق توام و آیا در حق مخلوق جز آفریننده او چه کسی ترحم خواهد کرد؟

ای آقای من، ای آقای من ! تویی خدای بزرگ و من بنده حقیر ناچیز و آیا چه کسی در حق بنده ناچیز جز خدای بزرگ ترحم خواهد کرد؟

ای آقای من، ای آقای من! تویی قوی و توانا و من ضعیف و ناتوانم و آیا در حق ضعیفی ناتوان جز شخصی قوی توانا که ترحم خواهد کرد؟

ای آقای من، ای آقای من! تویی بی نیاز و غنی و من نیازمند و فقیرم و آیا در حق فقیری محتاج جز غنی بی نیاز که ترحم خواهد کرد؟

آری، ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!!

فصل دوم: بیان برخی از سخنان ابن عربی و تابعان وی در وحدت وجود

پذیرفتن این عقیده که تمام موجودات و تمام اشیاء چیزی جز ظهور و جلوه گر شدن ذات خداوند در عالم نیست و اشیاء عین ذات خداوند هستند، مفاسد گوناگونی را به دنبال دارد که در این فصل و فصل های بعدی اشاره ای به آن می کنیم.

به هر حال صوفیه و طرفدارانشان به مخالفان می گویند: «شما نمی فهمید و قشری هستید» در صورتی که عقیده وحدت وجود مخالف با عقل و وحی و وجدان و اخلاق است.

اکنون خوانندگان محترم برخی از سخنان ابن عربی که بزرگِ وحدت وجودی هاست و تابعان وی را بشنوید و قضاوت کنید:

و لیس وجود الاّ وجود الحق، بصور أحوال ماهی علیه الممکنات فی أنفسها و أعیانها.(1)

1- فُصوصُ الحِکَم، فَصِّ یعقوبی، ص 96.

در عالم جز وجود حق متعال وجودی نیست، و هم اوست که به صورت ها و احوال گوناگون [که به آنها] ممکنات و مخلوقات [گفته می شود] متعین شده و ظهور یافته است.

می گوییم:

1 اگر در عالم جز وجود خدا که همانند خمیربازی کودکان به اشکال گوناگون درآمده است وجود دیگری نیست، پس چرا خداوند برای هدایت انسان ها پیامبران را فرستاد؟!

2 از آنجا که طبق عقاید شما صوفیه اشیاء مراتب وجودی خداوندند. آیا خداوند به سوی ذات خودش انبیاء را ارسال نمود؟!

3 اگر اشیاء که مراتب ذات خدا هستند سزاوار هدایتند، آیا با این عقیده می توان گفت که ذات خداوند کامل و بی نقص است؟!

4 پس تعالیم پیامبران و امامان معصوم عَلَیهِمُ السَّلام چه می شود که مدام می فرمودند:

خداوند متعال خالق اشیاء و غیر اشیاء است؟!!

ابن عربی می گوید:

وَ بِالأَخبارِ الصَّحیحِ انَّهُ عینُ الأَشیاءِ وَ الأَشیاءُ مَحدودهٌ وَ انْ اخْتَلَفت حُدودها. فَهُوَ مُحَدَّد بِحَدِّ کُلِّ مَحدودٍ فَما یحدّ شَی ء اِلاّ وَ هُوَ حَدّ لِلْحقِّ فَهُوَ السّاری فی مُسَمّی المَخلوقاتِ وَ المُبدعاتِ وَ لَو لَمْ یَکُن الأمر کَذلِکَ ما صَحّ

الوُجود فَهُوَ عَین الوُجودِ فَهُوَ عَلیٰ کُلِّ شَی ءٍ حَفیظ.(1)

اکنون ترجمه و توضیح آن را از استاد حسن زاده آملی بشنوید:

خداوند عین اشیاء است و اشیاء محدود است با حدود مختلف، پس او با حد هر محدودی، محدود یعنی که متعین است. چرا که او عین هر محدودی است. بنابراین در هر محدودی حد متعین حق است و او به صورت آن محدود متجلی. پس او در صور و حقایق جمیع موجودات ساری و ظاهر است، و اگر حق در موجودات سریان و ظهور نمی یافت هرگز موجودی وجود نمی یافت که وجود هر موجودی از ناحیه اوست. بنابراین تنها حق تعالی است که عین وجود محض است و به ذات خود محیط بر اشیاء و حافظ آنهاست.(2)

می گوییم:

1 این چه خدایی است که ذات او سرریز کرده و سریان یافته و در عالم پخش شده و موجودات را پدید آورده؟!

2 این چه خدایی است که با حدود اشیاء محدود می شود؟!

3 این چه خدایی است که به همه اشکال حتی بت و حیوانات نیز در می آید؟!

4 با این تفکرات صوفیانه، چگونه می توان ذات خداوند را از ترکیب و تحول مبرّا دانست؟!

1- فُصوصُ الحِکَم، فَصِّ هودی، ص 111.
2- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 274.

5 این چه تفکر باطلی است که اگر ذات خداوند سرریز نکند و جاری نشود موجودات ایجاد نمی شوند؟ !

در حالی که در تعالیم وحی و معصومان عَلَیهِمُ السَّلام آمده که خلق خدا «من العدم» است، یعنی اشیاء معدوم بودند و خداوند آنها را ایجاد نمود:

یا من خلق الاشیاء من العدم.(1)

و در صدها سخن امامان معصوم عَلَیهِمُ السَّلام این حدیث و یا مضمون این حدیث آمده است:

خَلَقَ الْأَشْیَاءَ لَا مِنْ شَیْ ءٍ

یعنی خداوند اشیاء را ایجاد نمود بدون ماده و نقشه و این در حالی است که ابن عربی و طرفدارانش و سایر صوفیه می گویند:

خداوند از ذات خود اشیاء را ایجاد نمود!!

و این سخن با روح تمام ادیان الهی در تغایر است.

هرگاه از صوفیه و طرفدارانشان این پرسش های اساسی را می کنیم پاسخ می دهند: «شما سخنان عرفا را نفهمیده اید!!»

فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الوُجود وَ المَوجود وَ هُوَ المَعبود فی کُل مَعبود وَ فی کُلِّ شَی ءٍ وَ هُوَ وُجودُ کُلِّ شَی ءٍ.(2)

همان خداوند است که وجود و موجود است و اوست که در هر معبودی و در هر چیزی پرستیده شده است.

می گوییم:

1 اگر فقط خداوند در عالم موجود است، آیا آنگاه که در قیامت خداوند مجرمان را در جهنم می کند ذات خودش را می سوزاند!!

1- فرازی از دعای جوشن کبیر.
2- الفتوحات المکیه، ج 1، ص 475.

2 آیا جهنم هم ذات خداست؟!

3 آیا این عقیده چیزی جز انکار قیامت است؟!

4 اگر معبودی جز خدا در عالم نیست و امثال بت و ستاره و شیطان طبق این سخن سزاوار پرستش اند، پس چرا خداوند در قرآن از پرستش شیطان و ستاره و بت نهی فرموده است؟!

5 طبق دیدگاه شما صوفیه که تمام اشیاء ظهور ذات خدا در قوالب گوناگون است آنگاه که انسان و یا موجودات دیگر خدا را پرستش می کنند، آیا خدا خودش را می پرستد؟!

خوانندگان محترم ملاحظه فرمودید که این تفکرات باطل، تمام تعالیم انبیای عظام را ویران می کند.

با این حال حرف بسیاری از آقایان این است که شما نمی فهمید و قشری هستید!!

در فُتوحاتِ مَکیِّه می گوید:

وَ فی کُلِّ شَیْ ءٍ لَهُ آیَهٌ // تَدُلُّ عَلَی أَنَّهُ عَیْنُه

و در فصّ هودی فُصوصُ الحِکَم می گوید:

وَ ما خَلق تراه العین // اِلاّ عینه حقّ

و چشم نمی بیند خلقی را مگر اینکه عین او حق است.

طبق این سخن تمام اشیاء عین ذات خدا هستند.

اکنون به دو سخن نورانی از امام عارفان حقیقی که تفکرات ابن عربی و طرفدارانش را ابطال می کند توجه فرمایید:

وَ مَعْرِفَتُهُ تَوْحِیدُهُ وَ تَوْحِیدُهُ تَمْیِیزُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ حُکْمُ

التَّمْيِيزِ بَيْنُونَهُ صِفَهٍ لَا بَيْنُونَهُ عُزْلَهٍ إِنَّهُ رَبٌّ خَالِقٌ غَيْرُ مَرْبُوبٍ مَخْلُوقٍ كُلُّ مَا تُصُوِّرَ فَهُوَ بِخِلَافِهِ(1)

شناخت او توحید است و توحید او، جدا کردن اوست از مخلوقاتش [یعنی مباین دانستن او از مخلوقاتش] و حکم کردن در مورد جدا بودن او در مباینت صفات است [یعنی ذات خداوند غیر اشیاء است] نه کناره گیری از خلقش [یعنی هرچند که خداوند مباین و غیر اشیاء است اما سیطره تام بر آنها دارد] او پروردگار آفریننده است. پرورش یافته و مخلوق نیست. آنچه درباره او تصور شود، او غیر آن است.

الذی بان من الخلق فلا شی ء کمثله.(2)

خداوند کسی است که از آفریدگانش جداست و مباین با آنهاست و هیچ چیز مانند او نیست.

باز یکی دیگر از مولانا امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلام بشنوید:

... یَا مَنْ دَلَ عَلَی ذَاتِهِ بِذَاتِهِ وَ تَنَزَّهَ عَنْ مُجَانَسَهِ مَخْلُوقَاتِهِ (3)

ای کسی که ذاتش به ذاتش دلالت می کند و از همجنس و هم سنخ بودن با مخلوقاتش منزه است.

و صدها روایت دیگر.

1- بحارالانوار، ج 4، ص 253، ح 7.
2- توحید صدوق، ص 32.
3- بحارالانوار، ج 84، ص 339، ح 19.

اکنون بنگرید که چه میزان تفاوت است بین سخنان عرفای صوفیه و سخنان مولانا امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلام.

در دیدگاه صوفیه، اشیاء چیزی جز ظهور ذات خداوند در مراتب نیست، اما مولای عارفان حقیقی خدا را غیر اشیاء معرفی می کند.

عرفای صوفیه، خداوند را عین اشیاء می دانند، اما در کلام مولانا اسداللّه الغالب عَلَیهِ السَّلام خداوند مباین با اشیاء است.

اما باز هم آقایان می گویند شما نمی فهمید!!

از امام باقر عَلَیهِ السَّلام نیز موردی را بشنویم:

إِنَّ اللَّهَ خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقَهُ خِلْوٌ مِنْه .(1)

ذات خداوند از ذات خلق تهی و خالی است و ذات خلق هم از ذات خداوند تهی و خالی است.

از امام رضا عَلَیهِ السَّلام نیز حدیثی را بشنویم:

فَكُلُّ مَا فِی الْخَلْقِ لَا یُوجَدُ فِی خَالِقِهِ وَ كُلُّ مَا یُمْكِنُ فِیهِ یَمْتَنِعُ مِنْ صَانِعِه . (2)

پس هرچه که در مخلوقات است آن در خدا پیدا نمی شود و آنچه که در مخلوقات است ممتنع و محال است که در خدا باشد.

و صدها حدیث دیگر با این مضمون در کلام نورانی و گهربار

1- اصول کافی، ج 1، ص 82.
2- بحارالانوار، ج 4، ص 230، ح 3.

معصومان عَلَيهِمُ السَّلام يافت می شود که اساس تفکرات عرفای صوفيه را ويران می سازد.

ابن عربی در کتاب فُصوصُ الحِكَم در فصّ عيسويه می گويد:

نصارا با گفتن «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَم » از اين جهت کافر نشدند که خدا را با عيسی متحد شمردند، بلکه کفر آنها برای اين بود که قائل به الوهيت عيسی عَلَيهِ السَّلام به تنهايی بودند، و اين خطا بود؛ زيرا خداوند هم عيسی است و هم هر چيز ديگری که ما در اين عالم می بينيم.

استاد حسن زاده آملی در شرح سخنان ابن عربی با تأييد سخنان وی می گويد:

اينکه آنان گفتند: خداوند مسيح بن مريم است از جهت تعيّن هويت حق به صورت عيسی راست گفته اند!! و همچنين اينکه عيسی بن مريم است راست گفته اند؛ وليکن حصر حق تعالی در صورت عيسی نادرست و باطل است، زيرا همه عالم چه غيب و چه شهود صورت حق است نه عيسای فقط!!(1)

می گوييم:

1 اين آقايان با تفسير به رأی خود که براساس وحدت وجود و موجود است کاملاً معانی قرآن را عوض می کنند. آيا خداوند می گويد مسيحيان که گفتند عيسی خداست، راست گفته اند؟!

2 آيا قرآن می گويد که کفر مسيحيان به اين علت بود که گفتند: عيسی

1- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِكَم، ص 357.

فقط خداست! و اگر می گفتند هم عیسی خداست و هم همه عالم، موحد می شدند؟!!

باز هم زمانی که این سخنان بی اساس توسط مخالفان صوفیه مورد ابطال قرار می گیرد طرفدارانشان می گویند:

«شما عمق معانی سخنان عرفا را نفهمیده اید!!»

در شرح و توضیح وحدت وجود ابن عربی، قیصری مشهورترین شارح وی می گوید:

هو المسمّی بالْمُحْدَثَاتِ بحسب تنزلاته فی منازل الأکوان.(1)

اوست [یعنی خداست] که به نام حوادث و پیشامدها نامیده می شود به جهت ترتیب نزول و پایین آمدنش از مقام خدایی و قرار گرفتنش در جایگاه موجودات و مخلوقات.

می گوییم:

آن خدایی که تنزل کند و به صورت مخلوقات درآید چه خدایی است؟ مگر خدا وراءِ ترکیب و تحول و زمان و مکان نیست؟

باید گفت:

که تَهِ این سخنان به اصطلاح عرفانی، سخنان زنادقه است. همان گونه که مرحوم علامه جعفری نیز چنین مضمونی را در کتاب مبدأ أعلی بیان می کند.

1- شرح فُصوصُ الحِکَم قیصری، ص 159.

این شارح کلام ابن عربی، در جای دیگری می گوید:

إنّ لکلّ شی ء، جمادا کان أو حیوانا، حیاه و علما و نطقا وارادتا، و غیرها ممّا یلزم الذات الالهیه، لأنّها هی الظاهره بصور الحمار و الحیوان.(1)

برای هر چیزی چه جماد، چه حیوان، حیات، علم و نطق و اراده و صفاتی مانند آن باشد که آن صفات از خصائص ذات الهی است، پس این خود خداوند است که به صورت حیوان و الاغ ظاهر شده است.

می گوییم:

1 پناه می بریم به ذات اقدس الهی، از این گونه جسارت ها به خداوند متعال.

2 این گروه از خدا بی خبر که همه را متهم به نفهمی می کنند به راحتی می گویند که حمار نیز خداست که این گونه ظاهر شده است!!

3 اگر کسی به آنان این فحش را بدهد چه بسا اگر بتوانند سرش را از تن وی جدا می کنند، اما به راحتی می گویند: «حمار نیز ظهور ذات خداست!!» (نستجیر باللّه)

ملاّ صدرا که فلسفه اش را با اصالت وجود آغاز و سپس به وحدت مشکک وجود می رسد نهایتا مقهور سخنان ابن عربی می شود و در تأیید وحدت وجود و موجود می گوید:

کذلک هدانی ربّی بالبرهان النیّر العرشی الی صراط

1- شرح فُصوصُ الحِکَم قیصری، ص 252.

مستقیم من کون الموجود و الوجود منحصرا فی حقیقه واحده ... و لیس فی دار الوجود غیره دیّار، و کلّما یترآی فی عالم الوجود أنه غیر الواجب المعبود انّما هو من ظهور ذاته و تجلّیات صفاته الّتی هی فی الحقیقه عین ذاته ... فکلّ ما تدرکه فهو وجود الحق فی أعیان الممکنات.(1)

این چنین مرا پروردگارم با برهان آسمانی به سوی صراط مستقیم هدایت فرمود که وجود و موجود و آنچه که هست منحصر در یک حقیقت واحد [یعنی خدا] است و در دار حقیقت، موجودی جز خدا نیست و دیگران نیز فقط عبارت از تجلی و ظهور ذات خداوند و صفات او هستند که در حقیقت، آنها عین ذات او هستند، پس هرچه را درک می کنی آن وجود خداوندی است به صورت پدیده ها و ممکنات.

می گوییم:

1 طبق این سخن که جز خدا هیچ موجودی در عالم وجود ندارد و همه چیزهایی که می بینیم چیزی جز ظهور ذات خدا نیست، دیگر درست نیست که ما به خداوند نسبت خالقیت بدهیم و این تعابیر تماما بی معنا و بی محتوا خواهد بود، زیرا وقتی خود اوست که هر دم به شکلی جلوه و ظهور دارد دیگر معنای خالق، جاعل، مبدع و باری که در سراسر قرآن درباره خداوند آمده است بی معنا خواهد بود.

1- اَسفارِ اَربَعَه، ج 2، ص 292 و 293.

ص: 40

2 همچنین نتیجه چنین دیدگاهی که جز خداوند در عالم موجود دیگری نیست می شود:

1. نفی عقاب و ثواب

2. لغو بودن شرایع آسمانی

3. زیر سؤال رفتن اصل تکلیف

4. لغو و بازیچه بودن جهان آفرینش

چرا که سائل و مسئول یکی است، ثواب کننده و جواب دهنده یکی است و عذاب کننده و عذاب شونده هم یکی است. پس خداوند که «عین مخلوقات» است العیاذ باللّه، تمام کارهای بد را خودش کرده و به کسی نمی شود تعرض کرد، یعنی فاعل کارهای شر کسی نیست غیر از خودش، لذا ثواب و عقاب هم بی معناست!

3 طبق این دیدگاه نبوت انبیاء هم باطل است. باید خدایی و مخلوقی باشد که بگوییم پیامبر از جانب او آمد، حال آنکه طبق این دیدگاه من و مایی در کار نیست و «پیامبری» صدق نمی کند، مؤمن و کافری هم صدق نمی کند، چون همه او هستند!

همان گونه که ابن عربی نتوانست بپذیرد که فرعون کافر مستکبر موجودی باطل بود. او در کتاب فُصوصُ الحِکَم در فَصِّ موسویّه ادعای فرعون که می گفت «أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی » را ادعای درست می انگارد و می گوید:

فصحّ قوله «أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی » و ان کان عین الحق فالصوره لفرعون.

پس آنگاه که فرعون ندای انا ربکم الاعلی را سر داد درست گفت، زیرا فرعون هویت و اصلش خود خدا بود و در ظاهر به صورت فرعون بود.

ابن عربی فرعون را اهل نجات می داند و در همان کتاب می گوید:

فقبضه طاهرا مطهرا لیس فیه شی ء من الخبث لأنّه قبضه عند ایمانه.(1)

خداوند جان او (فرعون) را گرفت در حالی که چیزی از پلیدی در او نبود، چرا که به هنگام ایمان وی جانش را گرفت.

بر هیچ مسلمانی این مسأله پوشیده نیست که خداوند در قرآن فرعون را تبهکار و فاسدی معرفی می کند که تا دم مرگ نیز متنبه نگشت و او را با حالت کفر میراند و درون جهنم سرنگون ساخت و نصوص متعددی در قرآن کریم گویای این معناست.

اما با کمال تعجب آقای حسن زاده آملی حرف خداوند را در هلاکت فرعون نمی پذیرد، اما سخن ابن عربی را تأیید می کند.(2)

اکنون اگر کسی بخواهد از سخن خداوند متعال در هلاکت فرعون دفاع کند بسیاری از طرفداران صوفیه می گویند:

شما نمی فهمید!!

1- فُصوصُ الحِکَم، فصّ موسویه.
2- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 586.

در کتاب علی بن موسی الرضا و الفلسفه الالهیه آمده است:

ان غیر المتناهی قد ملأ الوجود کله ... فأین المجال لفرض غیره.(1)

نامتناهی [یعنی ذات خداوند که نامحدود است] تمام وجود عالم را پر کرده است، پس چگونه جایی برای غیر او باقی خواهد ماند؟

می گوییم:

1 پس دیگران کیستند؟!

2 پس موجودات چه می شوند؟!

3 پس هویت شیطان و طرفدارانش چیست؟ آیا همه آنان ذات خدا هستند؟!

4 تو را به خدا اینقدر به مخالفان تفکراتتان نگویید: «نفهم و قشری» و کمی روی عقاید و سخنان خود بیاندیشید!!

این استاد ارجمند در جای دیگر می گوید:

کلّ ما عداه فهو فیضه، فلا یکون أمرا مباینا عنه.(2)

هرچه غیر خداست در حقیقت فیض [رشحات ذات] اوست، پس مباین و جدا از خدا نمی باشد.

می گوییم:

1 اگر تمام اشیاء رشحات ذات و فیض خداست که هیچ گونه غیریت

1- علی بن موسی الرضا و الفلسفه الالهیه، جناب استاد جوادی آملی، ص 36.
2- علی بن موسی الرضا و الفلسفه الالهیه، جناب استاد جوادی آملی، ص 39.

و مباینت با خدا ندارند پس عقل چه می شود؟! قرآن چه می شود؟! امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلام چه می شود؟! وجدان چه می شود؟!

زیرا عقل و قرآن و سخنان خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام و وجدان بیدار، همگی اعتراف می کنند که خداوند مباین و غیر مخلوقات خویش است.

2 طبق این سخن استاد که تمام موجودات فیض خداوندند که هیچ گونه مباینتی با او ندارند، پس باید گفت که نَعُوذُ بِاللّه مَولانا اَسَدُاللّهِ الغالبِ عَلیُ بِن ابی طالب عَلَیهِ السَّلام امیرمؤمنان با فرزند هند جگرخوار یعنی معاویه ملعون (پناه بر خدا) یکی است! خیر، امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام نور خداست و معاویه ملعون شاگرد مکتب شیطان!

طبق این دیدگاه خوب و بد وتر و خشک همه با هم یکی می شوند!!

البته این استاد ارجمند هرگز نمی گوید: «امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام و معاویه ملعون یکی است»، اما حاصل اینگونه سخنان همین می شود.

شیخ محمود شبستری می گوید:

هر آن کس را که اندر دل شکی نیست

یقین داند که هستی جز یکی نیست

و نیز می گوید:

جناب حضرت حق را دویی نیست

در آن حضرت من و ما و تویی نیست

من و ما و تو و او هست یک چیز

که در وحدت نباشد هیچ، تمییز(1)

1- گلشن راز.

مولوی در دیوان شمس تبریزی می گوید:

غیر خدا در دو جهان هیچ نیست

هیچ مجو غیر که آن هیچ نیست

و نیز می گوید:

آنها که طلبکار خدایید، خدایید

بیرون ز شما نیست، شمایید شمایید

در خانه نشینید مگردید به هر سوی

زیرا که شما خانه و هم خانه خدایید

آن کس که نزایید و نزاید ز شما کس

پاکید و قیومید ز تغییر، خدایید(1)

مولوی همان کسی است که در مثنوی از قاتل امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام ابن ملجم ملعون ستایش می کند و دست آن پلید را دست خدا می داند و در همان کتاب عزاداری برسید و سالار شهیدان را کار بی خردان و احمقان بیان می کند و در جسارتی بزرگ به محضر مبارک مولانا سیدالشهداء عَلَیهِ السَّلام، قیام وی را کورکورانه معرفی می نماید، که سخن وی را در فصل دیگر همین مجموعه خواهیم آورد.

عطار در کتاب جوهر ذات می گوید:

منم اللّه در عین کمالم

منم اللّه در عین وصالم

1- غزلیات شورانگیز شمس تبریزی، ص 177.

منم اللّه خود در خود بدیدم

به خود گفتم کلام و خود شنیدم

جامی در دیوان اشعارش می گوید:

شهود یار در اغیار مشرب جامی است

کدام غیر که لَا شَیْ ءَ فِی الوُجودِ سِواه(1)

استاد حسن زاده می گوید:

الهی تا به حال می گفتم: «لا تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَ لا نَوْمٌ» الان می بینم مرا هم: «لا تَأْخُذی سِنَهٌ وَ لا نَوْمٌ ».(2)

کلمه شریف «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اساس توحید اسلامی است. استاد حسن زاده آملی می گوید که من شرم دارم از گفتن لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، زیرا این کلمه اثبات غیر است در حالی که غیری در عالم وجود ندارد!! دیگران بگویند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، حسن می گوید: اللّه، اللّه !!!

متن کلام وی اینگونه است:

الهی ! از گفتن نفی و اثبات شرم دارم که اثباتیم؛ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را دیگران بگویند و اللّه را حسن !(3)

می گوییم:

سخن استاد حسن زاده آملی در حالی است که رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمودند:

نه من و نه گویندگان قبل از من، چیزی مانند کلمه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نگفته اند.(4)

1- دیوان جامی، غزل شماره 1340.

2- الهی نامه، چاپ اول.
3- الهی نامه، چاپ اول.
4- توحید صدوق، باب ثواب موحدین، ح 1.

و حضرت امام رضا عَلَیهِ السَّلام از آباء و اجداد طاهرینش تا حضرت امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلام و آن حضرت از رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و آن حضرت از خدای عزوجل که فرمود:

کَلِمَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی أَمِنَ مِنْ عَذَابِی (1)

آیا مهمترین و اساسی ترین شعار توحید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نیست؟ آیا پیامبر صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نفرمود: ُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا؟ !

نمی دانم برخی هنگام اذان و اقامه با چه حالی این ذکر شریف را می گویند؟ ! شاید هنگام گفتن که به عنوان یک مسلمان باید در نماز بگویند شرمگین می شوند !!

آقای صمدی آملی که در سطح کشور جلسات عرفانی برپا می کند در تأیید عقیده باطل وحدت وجود و موجود می گوید:

وجود حق متعال متن وجود جمادات و نباتات و حیوانات و انسان ها است یعنی ما دو وجود نداریم، بلکه هرچه هست یک وجود است که در قوالب و اندازه های گوناگون ظهور کرده است، نه اینکه وجود زمین غیر از وجود آسمان و وجود آسمان غیر از وجود حق متعال بوده است.(2)

1- عیون اخبار الرضا عَلَیهِ السَّلام، ج 2، ص 135.
2- شرح نهایه الحکمه، ج 1، ص 124.

و می گوید:

مراد ما از وحدت وجود، عینیت وجود زمین و وجود آسمان با وجود حق متعال است.(1)

برخی که وجود خدا و آسمان و زمین و سایر موجودات را یکی می داند، بارها در سخنان خویش به منتقدان عرفان صوفیانه اهانت نموده و حتی مراجع عظام را که وحدت وجود را رد نموده اند اشخاص قشری معرفی کرده است.(2)

حدود دو سه سال قبل، یکی از مدافعان عرفان صوفیانه در جلسه ای به مریدانش گفته بود که:

در روز قیامت، یزید و شمر و عمر بن سعد [لَعنَةُ اللّهِ عَلَیهِم اَجْمَعین اِلی قیامِ یَومِ الدّین] قبل از مؤمنان وارد بهشت می شوند!! زیرا آنان سبب به کمال رسیدن امام حسین عَلَیهِ السَّلام شده اند. و در ادامه می افزاید: شمر و یزید و عمر بن سعد بر همه ما حق دارند، زیرا آنان با شهادت امام حسین عَلَیهِ السَّلام سبب شده اند که برای آن حضرت عَلَیهِ السَّلام گریه کنیم و پاداش بگیریم!!

او تبری جستن از این ملعونین را ابتدایی بیان کرده است!!

آری، این است نتیجه فراگیری علوم از راه غیر اهل بیت علیهم السلام.(3)

در حقیقت این چنین سخنانی جز به مسخره گرفتن وعده های الهی در عقاب کافران و معاندان چیز دیگری نیست، که در حقیقت انکار قرآن است، زیرا خداوند در صدها آیه از آیات قرآن کریم وعده عذاب دائم به کافران و معاندان داده است.

1- شرح نهایه الحکمه، ج 1، ص 115.
2- [رک:] به مجله نورُ الصّادِق عَلَیهِ السَّلام، شماره 21 و 22، صفحه 178.
3- مراجعه شود به فصلنامه نورُ الصّادِق عَلَیهِ السَّلام شماره 21 و 22، صفحه 176 و 177.

جالب اینجاست آنگاه که صدای مراجع عظام و دلسوزان مکتب خاندان عصمت و طهارت عَلَيهِمُ السَّلام بر سر وی بلند شد، او بیانیه ای را صادر نمود و سخنان خویش را توجیه کرد و به گونه ای سخن گفت که دیگران حرف مرا نفهمیده اند!!

و با بلند شدن اعتراضات، آقای محمدحسن وکیلی که در بخش بعدی بیانات وی را در دفاع از مبانی صوفیه در کلام ابن عربی خواهیم آورد جلسه ای را در شهر مقدس مشهد برای برخی از طلاب برقرار نمود و در آن جلسه از سخنان آقای صمدی آملی با دلایل به اصطلاح علمی دفاع نمود!!(1)

مرحوم شهید استاد مطهری درباره سخنان ابن عربی می گوید:

بعضی از حرف هایی که از او شنیده شده است، شاید از منحط ترین حرف ها است.(2)

اینک می خواهیم یکی از منحط ترین حرف های ابن عربی که براساس وحدت وجود زده است را نقل کنیم:

ابن عربی در فصوص و فتوحاتش، زن را بهترین مجلا و مظهر خداوند می داند و مدعی است که وصلت با وی همتراز اتحاد با خداست، چون مرد زن را همانگونه دوست دارد که خداوند انسان را. بدین جهت که کل، عاشق جزء خود است و بالعکس.

ابن عربی در فُصوصُ الحِکَم در فصّ محمدیه مدعی شده هنگامی که مرد با زن مباشرت می کند و از او لذت جنسی می برد خداوند در زن

1- فایل صوتی آن موجود است.

2- شرح مبسوط منظومه، ج 1، ص 238.

قرار دارد، زیرا خداوند دوست دارد که مرد تنها از او لذت ببرد!!

وی مدعی است که در این حیات، عنصری برتر از زناشویی وجود ندارد و از این روست که هنگام تلذّذ با زن شهوت سرتاسر وجود او را فرا می گیرد و هنگام حصول شهوت، مرد خود را فنای در زن که خدا در وی قرار گرفته است می بیند، چه اینکه خداوند غیور است و دوست دارد که مرد تنها از او لذت ببرد. بنابراین در ظاهر التذاذ مرد به وسیله زن است، لیکن در واقع او از ذات خدا لذت می برد!! (نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنَ هٰذهِ الأَقاويل).

کاظم محمدی از طرفداران صوفیه در کتاب ابن عربی بزرگ عرفان نظری می نویسد:

ابن عربی زن را موجودی خاص و به واقع مظهر و محل ظهور و تجلی حق می داند. نگاه او به زن و سیر و سلوک او و تماس او با ایشان نشان از این باور دارد که در زن خدا را بیشتر متجلی می دیده است تا مخلوقات دیگر ... ابن عربی این معنا را می شکافد و می پرورد و بسط می دهد و به فرجام و آشکارا می گوید که زن بهترین مجلا و مظهر پروردگار است و وصلت با وی همتراز با اتحاد با خداست؛ چون مرد زن را همان گونه دوست دارد که خداوند انسان را. بدین جهت که عشق عالی ترین صورت نیایش و عبادت خداست و رؤیت خدا در زن کامل ترین رؤیت است، زیرا خداوند به صورت غیر مادی یعنی مجرد مشاهده نمی شود و این مطلب به نوعی گسترده در کتاب فُتوحاتِ مَکیِّه ثبت شده است.(1)

1- ابن عربی بزرگ عالم عرفان نظری، ص 103.

استاد حسن زاده آملی با تأیید سخنان ابن عربی درباره لذت بردن مرد از زن می نویسد:

چه اینکه در واقع و نفس الأمر التذاذ به حق است نه به غیر حق.(1)

استاد حسن زاده آملی بعد از شرح سخنان ابن عربی در این مقام جهت موجه جلوه دادن سخنان ابن عربی می گوید:

خداست که دارد خدایی می کند!!

می گوییم:

این سخن ابن عربی که برخاسته از عقیده وحدت وجود و موجود است، در واقع کفری آشکار و جسارتی بزرگ به خداوند متعال است.

و نیز می گوییم:

یعنی اگر نگوییم که در مباشرت مرد با زن، مرد از خدا لذت می برد، دیگر خدا، خدایی نمی کند؟!

آری، این است نتیجه دور شدن از معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام.

1- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 607.

فصل سوم: مقام بت پرستی در دیدگاه عرفای صوفیه

دین مبین اسلام همگان را دعوت به تفکر و اندیشیدن می کند، زیرا این تفکر و اندیشه آزاد است که انسان را از تعصبات کور رها می سازد. تعصبات مهم ترین مانعی است که انسان را از رشد و حرکت به سمت جلو باز می دارد. در این باره اندیشمند بزرگ معاصر مرحوم علامه محمدتقی جعفری می گوید:

نه مُثُل افلاطونی صورت تحقق به خود خواهد گرفت و نه بحث از مفهوم و حقیقت وجود خاتمه خواهد یافت، بهتر و بلکه ضروری تر این است که ما اولاد شرق تشخیص بدهیم که فکر یعنی چه؟ و چگونه باید به کار بست؟ و چه نتیجه ای را باید از فکر توقع داشته باشیم؟ روح تقلید نباید ما را به دنبال شبستری و ملاصدرا بکشاند.(1)

آری، روح تقلید نباید ما را تابع عقاید ناسالم سازد و مرتب به دیگران

1- مبدأ أعلی، ص 8 به بعد.

بگوییم: تو نمی فهمی!! و اگر با تهمت نفهمی نتوانستیم او را از میدان به در کنیم با زدن انگ های سیاسی و انتساب وی به برخی گروه ها او را از میدان به در کنیم!!

موافقان و مروجان تفکرات عرفای صوفی آیا حجت شرعی برای اینگونه تفکرات که بسیاری از آن در برابر عقل و نص قرآن قرار می گیرد را دارند؟!! آیا آنان فردا در روز رستاخیز می توانند جوابگوی حضرت امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام باشند؟!

مرحوم علامه مجلسی می فرماید:

پس اگر اعتقاد به روز جزا داری امروز حجت خود را درست کن که چون فردا حق تعالی از تو حجت بطلبد جواب کافی و عذر پسندیده داشته باشی و نمی دانم بعد از ورود احادیث صحیحه از اهل بیت رسالت و شهادت این بزرگواران از علمای شیعه بر بطلان این طایفه [صوفیه] و طریقه ایشان در متابعت از ایشان نزد حق تعالی چه عذر خواهی داشت ... یا پناه به ابن عربی خواهی برد که هرزه هایش را در اول و آخر این کتاب شنیدید و می گوید جمعی از اولیاء اللّه هستند که شیعیان را به صورت خوک می بینند و می گوید به معراج که رفتم مرتبه علی عَلَیهِ السَّلام را از مرتبه ابوبکر و عمر و عثمان پست تر دیدم و ابوبکر را در عرش دیدم چون برگشتم به علی عَلَیهِ السَّلام گفتم چون بود که در دنیا ادّعا می کردی که من از همه آنها بهترم الحال دیدم مرتبه تو را که از همه پست تری.(1)

1- عین الحیوه، ص 577.

بسیاری از طرفداران عرفای صوفی می گویند که علامه مجلسی درباره ابن عربی قضاوت ناصحیح کرده، زیرا او از عرفان چیزی نمی فهمید!!

می گوییم:

امثال مرحوم علامه مجلسی پرورش یافته معارف خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام هستند. آری، مرحوم علامه مجلسی سر سفره مولانا امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلام نشسته و تناول نموده، نه سر سفره ناکسان!!

آیا مرحوم علامه مجلسی نمی فهمد و ابن عربی که از فرعون و حجاج بن یوسف و متوکل عباسی به بزرگی یاد کرده، می فهمد؟!!(1)

آیا کسی که از زلال کلام امیرمؤمنان نوشیده و سیمای خویش را با معارف اهل بیت عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام نورانی کرده نمی فهمد، اما ابن عربی که بیشترین فحاشی را به پیروان خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام نموده به گونه ای که هیچ فرد ناصبی هم این گونه فحاشی ننموده او می فهمد؟!! (2)

آیا کسی که در حفظ مواریث شیعه عمری را بذل نمود و مجموعه ارزشمند بحارالانوار را نوشت نمی فهمد، اما ابن عربی که برخی از پیامبران بزرگ الهی را که چون می گفتند: بت پرست خداپرست نیست به نقص معرفت متهم می سازد، او می داند؟!! (3)

آری، قلبی که سلیم باشد و وجدانی که بیدار باشد هرگز معارف وحیانی را رها نمی کند و به دنبال راهزنان عقاید نمی رود.

1- مدارک در فصل دیگر خواهد آمد.
2- مدارک در فصل دیگر خواهد آمد.
3- مدارک در فصل دیگر خواهد آمد.

اکنون خوانندگان محترم به مقام بت پرستی در مرام صوفیانه توجه بفرمایید:

صوفیه که معتقد به وحدت وجود و موجودند و اشیاء را چیزی جز مراتب ذات خدا نمی دانند، پرستش هر چیز حتی بت را پرستش خدا می دانند.

ابن عربی می گوید:

وَ الْعارِفُ المُکَمَّل مَنْ رَأَیٰ کُلَّ مَعبودٍ مَجْلیٰ لِلْحَقِّ یعبد فیهِ و لِذَلِکَ سمّوهُ کُلَّهُم اِلٰهاً مَعَ اِسْمِهِ الخاص بِحَجَرٍ أو شَجَرٍ أو اِنسانٍ أو کَوکَبٍ أو فَلَکٍ هَذا اِسمُ الشَخصیه فیهِ.(1)

استاد حسن زاده در ترجمه و شرح سخن ابن عربی می گوید:

عارف مکمل [کمال یافته] کسی است که هر معبود را خواه مشروع باشد و خواه غیر مشروع [یعنی خدا باشد یا بت یا هر چیز دیگری] مجلای حق می بیند که حق در آن مجلا پرستش می شود. از این رو معبود را اله نامیدند، با اینکه او را اسم خاص است که مسمّی به حجر یا شجر یا حیوان و یا انسان یا کوکب یا فلک است که حقیقت کلیه [یعنی وجود خداوند متعال] به اعتبار تعیناتش [یعنی موجودات که تنزل ذات الهی در قوالب گوناگونند] به اسم این شخصیت ها موسوم شده است.

خوانندگان گرامی ملاحظه فرمودند که در دیدگاه عارف متکامل!! هر شیئی اله و سزاوار پرستش است چه مشروع باشد یعنی خدا فرموده باشد

1- فُصوصُ الحِکَم، فَصِّ هارونیِّه.

و چه مشروع نباشد، یعنی خدا نفرموده باشد!! زیرا خداوند به صورت اشیاء متعیّن شده است، پس همه موجودات معبود و سزاوار پرستش اند!!

و این سخنی است که با روح تمام ادیان الهی در تضاد است، زیرا همه پیامبران فقط خدا را اله و معبود معرفی نموده اند.

سید جلال الدین آشتیانی که از شارحان مشهور عرفان ابن عربی است می گوید: حق [خداوند] در هر مظهری که ظهور کند معبود به حق و شایستگی بندگی است.(1)

یکی از شارحان آثار ابن عربی در سخنی معارف صوفیه را برتر و دل انگیزتر از معارف انبیای عظام و حتی ائمه اطهار عَلَیهِمُ السَّلام می داند:

کلمات عرفا [امثال ابن عربی و قونوی و مولوی و ...] در اسرار راجعه به مبدأ و معاد دلپذیرتر از مبانی کلمات حکماء و طریقه انبیاء عظام و [حتی] ائمه کرام است!!(2)

از خوانندگان ارجمند سؤال می کنیم:

آیا شما دلپذیرتر از دعای کمیل، مناجات شعبانیه، مناجات امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام در مسجد کوفه و دعای صباح را سراغ دارید؟!!

آیا اگر کسی سر سفره مولانا اسداللّه الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عَلَیهِ السَّلام نشسته باشد، این حرف ها را می زند؟!!

ابن عربی برای موجه جلوه دادن گوساله پرستی قوم بنی اسرائیل در کتاب فُصوصُ الحِکَم «فَصّ هارونیه» استدلال می کند که چون خداوند

1- تعلیق آشتیانی بر رسائل قیصری، ص 114.
2- شرح مقدمه قیصری، ص 74.

در عالم تکویناً حکم نموده که جز او پرستش نشود و چون آنچه خداوند اراده کند قطعا واقع می شود، پس انسان هر موجودی را که پرستش کند در واقع امر، خدا را پرستش نموده است.

طبق این دیدگاه انحرافی، انسان بت پرست، ستاره پرست، آتش پرست، جن پرست و ... هر چند در ظاهر غیر خدا را پرستش می کند اما واقع امر این است که او فقط خدا را می پرستد!

این دیدگاه انحرافی ابن عربی به خاطر عقیده وحدت وجود و موجود و همچنین تفسیر ناصحیحی است که از یکی از آیات قرآنی ارائه می دهد. خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«وَ قَضَی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیَّاهُ»(1)

خداوند قضا نموده (حکم کرده) که جز او پرستش نشود.

ابن عربی «قضی» را در آیه شریفه قضای تکوینی دانسته و می گوید:

خداوند تکوینا حکم نموده که فقط او پرستیده شود و از آنجا که حکم تکوینی خدا لا یتغیر و حتمی است، پس هرچه که پرستیده می شود چیزی جز پرستش خداوند نمی باشد.(2)

اما این تفسیر مغایر با روح تعالیم انبیاء الهی است و از این جهت است که تمام مفسران بزرگ جهان اسلام اینگونه که ابن عربی تفسیر نموده تفسیر نکرده اند، بلکه آیه فوق را بیانگر قضای تشریعی

1- سوره اسراء، آیه 23.
2- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 514.

خداوند دانسته اند. به این معنا که خداوند تشریعا حکم کرده که جز او پرستیده نشود، یعنی خداوند از طریق پیامبران به مردم امر کرده و دستور داده که فقط او را بپرستند، در حالی که برخی از مردم حکم و امر خدا را اطاعت می کنند و او را می پرستند و برخی دیگر زیر بار دستورات الهی نمی روند و بت و امثال آن را می پرستند.

آری، ابن عربی برای توجیه عقیده وحدت وجود و موجود، قرآن را به گونه ای تفسیر می کند که هیچ مفسری نکرده است و با آن تفسیر غلط و صوفیانه خویش به نتایج و برداشت هایی می رسد که با اساس تعالیم انبیاء الهی در ضدیت است. مرحوم علامه طباطبایی نیز مانند سایر مفسران اسلامی در تفسیر آیه فوق می فرماید:

... و این جمله چه برگشت به دو جمله کند و چه به یک جمله، در هر حال چیزی است که قضای الهی متعلق بدان شده است. البته «قضای تشریعی» خدا که متعلق به احکام و مسائل تشریعی می شود.(1)

به هر حال ابن عربی با این برداشت فاسد کار قوم بنی اسرائیل را در پرستش گوساله (بت) موجه جلوه می دهد و هارون نبی عَلَیهِ السَّلام که مانع شده بود را به نقص معرفت متهم می سازد و شارح سخن وی استاد حسن زاده آملی با تأیید سخنان ابن عربی در پایان می نویسد:

غرض شیخ در این گونه مسائل در فصوص و فتوحات و دیگر

1- تفسیر المیزان، ج 13، ص 107.

زُبُر و رسائلشان بیان اسرار ولایت و باطن است برای کسانی که اهل سرّاند!!

سپس می افزاید:

هرچند به حسب نبوت تشریع مقرّ است که باید توده مردم را از عبادت اصنام بازداشت، چنان که انبیاء عبادت اصنام را انکار می فرمودند.(1)

می گوییم:

1 از کی تا به حال گوساله پرستی و بت پرستی اسرار ولایت و معارف باطنی و سری از اسرار شده است؟!!

2 اگر چنین باشد پس باید گفت که بت پرستان و ستاره پرستان و ... عارف ترین اشخاص به اسرار باطن اند!!

3 اگر شما سخنان انبیاء را حجت می دانید دیگر چه جایی برای این توجیهات بی اساس است؟!

4 شما که می گویید انبیای عظام عبادت اصنام را انکار می فرمودند؟! پس چرا شما انکار نمی کنید؟ بلکه آن را سری از اسرار می دانید!! یک بام و دو هوا که نمی شود!!

یکی دیگر از تابعان عرفان ابن عربی، شیخ محمود شبستری است. وی در مقام بت پرستی در «گلشن راز» می گوید:

بت اینجا مظهر عشق است و وحدت

بود زُنّار بستن عقد خدمت

1- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 514.

چو کفر و دین بود قائم به هستی

شود توحید عین بت پرستی

چو اشیاء هست هستی را مظاهر

از آن جمله یکی بت باشد آخر

نکو اندیشه کن ای مرد عاقل

که بت از روی هستی نیست باطل

بدان کایزد تعالی خالق اوست

ز نیکو هرچه ظاهر گشت نیکوست

مسلمان گر بدانستی که بت چیست

بدانستی که دین در بت پرستی است

طبق این اشعار شبستری خلقت بت باطل نیست و بت پرست نیز دیندار و مسلمان است!!

برخی از مدافعان زمانی که این چنین گفته شود مخالفان را به عدم فهم متهم می کنند و می گویند که منظور شبستری از بت و بت پرستی چیز دیگری است!

اکنون ما مشهورترین شرح این ابیات را می آوریم تا خوانندگان بدانند که شبستری مقصودش از بت پرستی که مسلمانی می داند همان بت پرستی است!

شیخ محمد لاهیجی در شرح گلشن راز می گوید:

یعنی اگر مسلمان که قائل به توحید است و انکار بت می نماید بدانستی و آگاه شدی که فی الحقیقه بت چیست؟ و مظهر کیست؟ و ظاهر به صورت

بت چه کسی است؟ بدانستی که البته دین حق در بت پرستی است، زیرا که بت مظهر هستی مطلق است، که حق [یعنی خدا] است. پس بت من حیث الحقیقه حق [خدا] باشد و دین و عادت مسلمانی حق پرستی است و بت پرستی عین حق پرستی، پس هر آینه دین در بت پرستی باشد.

بت پرستان را تویی مطلوب جان

هست از بت روی تو محبوب جان

چون کفر بت پرستان به سبب عدم اطلاع است بر حقیقت بت [که آن مظهر ذات خداست] می فرماید که:

اگر مشرک ز بت آگاه گشتی

کجا در دین حق گمراه گشتی

یعنی: اگر مشرک که عبادت بت می کند از بت و حقیقت وی آگاه گشتی و بدانستی که بت مظهر حق است و حق به صورت او ظهور نموده است از این جهت مسجود و معبود و متوجه الیه است، کجا در دین و ملت خود که دارد گمراه گشتی و باطل بودی؟ استفهام بر سبیل انکار است یعنی هرگز مشرک نبودی، بلکه موحد حق پرست بودی و در دین اسلام منکر نبودی. (1)

خوانندگان ملاحظه فرمودند که شبستری و شارحش بت را ذات خدا می دانند که در این قالب ظهور نموده است و کار بت پرستان را موجه و عین مسلمانی می دانند!! و انتقاد آنان به بت پرستان به این جهت است که آنان معرفت به بت ندارند که بت مظهر خداست، زیرا بت پرستان، بت را خود خدا می دانند که جهان را آفریده است، در حالی که بت مظهر خداست، به این معنا که ذات خدا در این قالب یعنی بت ریخته شده است، همان گونه که دیگر موجودات نیز اینچنین اند. چون بت پرستان این را نمی دانند گمراه و مشرکند!!

1- شرح گلشن راز، ص 538 و 539.

می گوییم:

چه گفته شود بت خود خداست که بت پرستان می گفتند و چه گفته شود خدا در قالب بت روی زمین ظاهر شده است که وحدت وجودی ها می گویند هر دو کفر محض است.

اکنون نظر برخی دیگر از شارحان را بشنوید:

الهی اردبیلی می گوید:

نباشد کفر و بت گر عین هستی

بود آن شرک محض، بت پرستی

که توحید حقیقی نزد دانا

شهود حق بود در جمله اشیا(1)

و نیز می گوید:

بدانستی اگر بت مظهر کیست

که عین بت پرستی حق پرستی است

بکردی در بت او حق را عبادت

که دارد حق پرستی دین و عادت(2)

مغربی در دیوانش می گوید:

در بتکده ها غیر تو را می نپرستند

آن کس که برد سجده بر سنگ و گل و چوب(3)

1- الهی اردبیلی، شرح گلشن راز، ص 331.

2- الهی اردبیلی، شرح گلشن راز، ص 332.
3- دیوان مغربی، ص 73.

و می گوید:

ز اصنام سومنات ز حسن تو جلوه کرد

شد بت پرست عابد اصنام سومنات

لات و منات را ز سر شوق سجده کرد

کافر چو دید حسن تو را از منات و لات(1)

همان گونه که قبلاً گفته شد این سخنان ضد تمام تعالیم انبیای عظام است.

اما با این وجود باز هم عرفای صوفیه و طرفدارانشان چماق به دست می گیرند و می گویند: نمی فهمید!! نمی فهمید!!

1- دیوان مغربی، ص 73.

فصل چهارم: قداست شیطان در عرفان

براساس دیدگاه وحدت وجودیان که در دایره هستی جز «وجود مطلق» هیچ چیز دیگری نیست و وجود مطلق هم که در مراحل تنزل متعیّن می شود عین خیر است و عدم عین شر (یعنی هیچ شری در عالم وجود ندارد!) و خیر به حقیقت وجود بازمی گردد و حقیقت وجود هم جز ذات مقدس ربوبی نیست:

وجود آنجا که باشد محض خیر است

اگر شری است در وی آن ز غیر است(1)

لهذا اساسا در عالم وجود شری نیست و نتیجه چنین دیدگاهی نسبت به جهان خلقت این است که:

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست(2).

1- گلشن راز شبستری.
2- گلشن راز شبستری.

به این ترتیب وجود ابولهب، ابوجهل، ابوسفیان، ابن ملجم، معاویه، یزید و بالاتر وجود شیطان در عالم آفرینش «خیر محض» است!

و اینجاست که عرفا از عظمت و پاکی و زیبایی شیطان دم می زنند!! اینک برخی از سخنان آقایان را بشنوید:

حسن بصری که تمام سلاسل معروف صوفیه خود را به وی می رسانند درباره ابلیس لعین می گوید:

اگر ابلیس نور خود را به خلق ظاهر کند به خدایی پرستیده می شود.(1)

بایزید بسطامی دل بر حال ابلیس سوزانده طلب بخشش برایش می کند.(2)

ابوبکر واسطی هم معتقد است: «اهل توحید راه رفتن را باید از ابلیس بیاموزند».(3)

حلاج می گوید:

صاحب من و استاد من ابلیس و فرعون است. به آتش بترسانیدند ابلیس را از دعوی خود باز نگشت. فرعون

1- تمهیدات، عین القضات، ص 212.
2- تذکره الاولیاء، عطار نیشابوری، ج 1، ص 158.
3- تذکره الاولیاء، ج 2، ص 277.

را به دریا غرق کردند و از دعوی خود بازنگشت. فرعون از روی کشفی که از خدا پیدا کرده بود ادعای ربوبیت کرد.(1)

ابوالعباس قصاب سنگ انداختن بر ابلیس را دور از جوانمردی می شمارد.(2)

ابوالقاسم گرگانی او را خواجه خواجگان و سرور مهجوران می خواند.(3)

جای دیگر می گوید:

چندین سال است تا رونده ابلیس صفت طلب می کنم نمی یابم.(4)

احمد غزالی او را اسوه و الگو شناخته و می گوید:

هرکس که از ابلیس توحید نیاموزد زندیقی بیش نباشد، موسی در عقبه طور با ابلیس برخورد کرد و از او پرسید: چرا به آدم سجده نکردی؟ گفت: حاشا که من به بشری سجده کنم و دعوی توحید کنم.(5)

احمد غزلی جای دیگر بسیار بی پروا از ابلیس مطرود و ملعون دفاع می کند و می گوید:

کسی که ابلیس را موحد نداند کافر است.(6)

1- الطواسین، ص 51.
2- تذکره الاولیاء، چاپ منوچهری، ج 2، ص 186.
3- نامه های عین القضات، ج 1، ص 97.
4- لوایح، ص 24.
5- جستجو در تصوف ایران، ص 106.
6- تلبیس ابلیس، ابن جوزی، ص 86.

در پی غزالی عین القضات شجاعانه در مقابل قرآن و ائمه اطهار عَلَیهِمُ السَّلام به دفاع از آن ملعون مطرود برخاسته و می گوید:

گیرم که خلق را، اضلال ابلیس کند، ابلیس را بدین صفت که آفرید؟(1)

و چنان فریفته و مجنون او می شود که می گوید:

رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مظهر جمال و ابلیس مظهر جلال حضرت حق است.(2)

و معتقد است:

گناه ابلیس عشق او به خدا بود.(3)

تمام این سخنان صوفیانه مخالف نصوص متعدد قرآنی است. در کلام خداوند متعال سیمای شیطان بسیار زشت است. خداوند او را موجودی متکبّر و کافری نام می برد که در برابر فرمان الهی ایستاد و سرکشی نمود و چون نسبت به انسان حسادت ورزید و هم اکنون نیز حسادت می برد، تمام سعی اش را در این راه مبذول می کند که اگر بتواند انسان ها را مثل خود کافر کند تا آنان نیز در جهنم در کنارش باشند و تا ابد بسوزند. بنابراین شیطان چهره ای بسیار منفور در کلام خدا دارد.

سید محمدحسین حسینی طهرانی که از طرفداران عقیده وحدت وجود و موجود است در کتاب «اللّه شناسی» با بیان های به اصطلاح علمی!! آیات قرآن را بر مبانی صوفیه تفسیر می کند و در تقدیس شیطان و پاکی و نجابت و عظمت آن مطرود ملعون سخن ها می گوید. در اینجا بخشی از سخنان وی را می آوریم و استدلال های وی را

1- تمهیدات، ص 188.
2- تمهیدات، ص 73.
3- تمهیدات، ص 488.

جواب می دهیم. می گوید:

اصل خلقت شیطان نیکوست و برای امتحان و آزمایش بشر آفریده شده است تا در عالم تکلیف و امر و نهی الهی، انسان این راه مشکل و در عین حال جذاب و دلنشین را با اختیار بپیماید.

می گوییم:

اولاً: شیطان شیطان خلق نشد، بلکه موجودی پاک و بی عیب خلق شده بود. شیطان با تمرّد و تکبّر و سرپیچی از فرمان خدا تبدیل به شیطان و موجودی خبیث گشت و همچنین خلقت تمام موجودات نیکوست، اما موجودات دارای اختیار با ارتکاب گناهان، وجود نیکو و خیرشان را تبدیل به شر می کنند.

ثانیا: اگر شیطان نیز نبود، راه اختیار برای انسان مسدود نبود، زیرا انسان مختار آفریده شده است چه شیطان باشد و چه نباشد.

می گوید:

اگر شیطان نبود تمام قابلیت ها و استعدادها در بوته اجمال و ابهام مخفی می ماند ... دیگر حرکتی به سوی کمال نبود، جنبشی به سوی اعلی ذروه معرفت حاصل نبود. شقاوت و سعادت و دوزخ و جنّت نبود.

می گوییم:

خداوند متعال انسان را با قابلیت ها و استعدادهای ویژه ای خلق نموده است که در هر شرایط می تواند این قابلیت ها و استعدادها را بروز بدهد و به فعلیت برساند، زیرا انسان همواره صاحب حرّیّت و اختیار است و این حرّیّت او است که استعدادهای وی را به فعلیت

می رساند و وی را به سمت کمال حرکت می دهد، خواه شیطان در عالم باشد و یا نباشد.

بنابراین چون انسان برای کمال خلق شده است و کمال وی در پرتوی اراده اوست و اراده انسان جزء آفرینش اوست، پس همواره راه حرکت به جلو و کمال برای وی خواهد بود و این مغلطه است که گفته شود: اگر شیطان نباشد کمالی برای انسان نخواهد بود. و همچنین این هم مغلطه است که کسی بگوید: اگر شیطان نبود دوزخ و شقاوت هم نبود، زیرا با نبود شیطان هوای نفس سرکش انسان هنوز در وجود او باقی است که هزاران مرتبه قدرتش در سرنگونی انسان از شیطان قوی تر است. بنابراین اگر شیطان هم نبود نه حرکت به سوی کمال متوقف می گشت و نه گناه بی معنا می شد.

می گوید:

شیطان یک مأمور مطیع و فرمانبر خداست که وظیفه وی جدا کردن خبیث از طیب است، مانند زنبور عسل گماشته بر در کندو؛ تا زنبورها را تفتیش کند و به آنان که از گیاه بدبو و عَفِن خورده اند راه ندهد و آنها را با نیش خود دو نیم کند. وی در ادامه ادعا دارد که شیطان در افعال خود هیچ گونه استقلالی از خویش ندارد.(1)

می گوییم:

نمی دانیم که این مباحث بر اساس چه اصول و ملاکی است که می گوید: شیطان یک مأمور مطیع و فرمانبر خداست!!

1- اللّه شناسی، ج 3، ص 118.

آخر کدام اطاعت؟! در آیات متعدد قرآن آمده که خداوند به شیطان امر کرد سجده کند او تکبّر ورزید و سجده نکرد. بنابراین شیطان هرگز مطیع خدا نبوده و نیست. در ضمن شیطان هیچ گونه مأموریتی از جانب خدا ندارد، بلکه به خاطر حسادت ها و کینه هایی که از انسان دارد تمام سعی اش را می کند که انسان را اغواء و جهنمی کند.

و شیطان هیچگونه دلسوزی نسبت به بشر ندارد که مثال نگهبانان زنبور عسل را می زند و هرگز مأموریت ندارد خوبان را از بدان جدا کند، بلکه اگر بتواند و زورش برسد می خواهد که تمام افراد بشر را جهنمی کند. و شیطان در فعلش مختار است و استقلال دارد (البته به اذن خداوند) و هرکس بگوید شیطان در فعلش استقلال ندارد لاجرم تمام کارهای شیطان را باید به خدا نسبت دهد، یعنی هر پستی و رذالتی که شیطان در عالم به وجود می آورد فعل خداست و این یعنی منتسب نمودن رذائل و پستی به خداوند منزّه و متعال و هرکس چنین بگوید بدون شک بسیار منحرف است، که البته طبق توحید افعالی صوفیه، تمام فعل ها چه فعل نیک و چه فعل بد فعل خداست!!

صاحب روح مجرد عزاداری برای سید و سالار شهیدان حضرت سیدالشهدا عَلَیهِ السَّلام را با تفسیر خویش، کار انسان های دنیاپرست می داند!!(1)

در کتاب مبدأ و معاد، شیطان را کَلْبِ معلَّم (سگ دست آموز) معرفی می کند!! و دقیقا سخنان سید محمدحسین طهرانی را با الفاظ

1- در فصل بعد بیان خواهد شد.

دیگر مطرح می نماید:

و اما شیطان رسالتش به عنوان «کلب معلَّم» در طول علت مافوق بوده و تمام کارهای او تحت تدبیر مبادی عالیه تا برسد به مبدأ همه مبادی می باشد، و وظیفه او نسبت به انسان در آغاز کار وسوسه است و با تسویل (زیباسازی) و نیرنگ و اغواء زشتی را زیبا و زیبایی را زشت نشان می دهد و در برابر هدایت های عقل درونی و پیامبر بیرونی شروع به گمراه کردن می کند ... بنابراین شیطان در کارهای تکوینی همانند کلب معلم تمام حرکت ها و ادراک های او تحت تنظیم مبادی فوق بوده و هرگز کاری را بدون دستور انجام نمی دهد و در وسوسه و اغواء، رسالتش فقط دعوت به گناه است ... خلاصه آنکه وجود شیطان به عنوان عامل وسوسه گر که زمینه هرگونه مجاهدت ها و هجرت ها و دیگر فضائل نفسانی را فراهم می کند، خیر و لازم می باشد و اگر شیطان و وسوسه های او نمی بود هدایت و اطاعت ضروری می شد، نه ممکن و با ضروری شدن هدایت و حتمی شدن اطاعت، زمینه هیچ گونه عصیانی فراهم نخواهد بود.(1)

می گوییم:

1. شیطان هیچگونه رسالتی از جانب خدا جهت اغواء انسان ها ندارد، بلکه به خاطر کینه ها و حسدها که نسبت به بشر دارد در صدد اغواء انسان ها است.

1- کتاب مبدأ و معاد، جناب استاد جوادی آملی، انتشارات الزهراء، ص 249.

2. شیطان همچون «کلب معلَّم» نیست، زیرا خداوند او را برای اغواء و اضلال انسان ها آموزش نداده است، بلکه شیطان با تمرّد از فرمان الهی تبدیل به موجودی کافر و خبیث شده است.

3. اجازه یافتن شیطان از خداوند متعال جهت اغواء انسان ها با توجه به قرائن متعدد آیات قرآن در این زمینه به معنای مانع نشدن خداوند در اغواء شیطان است، زیرا با وجود عقل و ارسال رسل، انسان می تواند خود را از اغواء شیطان در امان بدارد. بنابراین شیطان از جانب خداوند هیچ مأموریتی جهت گمراه ساختن انسان ها ندارد که گفته شود وی کلب معلَّم است.

4. هرچند شیطان و همه موجودات صاحب اختیار فعلشان تحت تدبیر علت مافوق (به معنای خالق هستی) بوده، اما نه اینکه اختیار از شیطان و دیگر موجودات صاحب اختیار سلب می گردد. بنابراین شیطان با کمال حریّت و اختیار، انسان ها را اغواء می کند و در فعلش هیچ مجبور نیست و همچنین او هیچ وظیفه ای نسبت به اغواء انسان ها ندارد.

5. آنچه که به نفع شیطان است این است که دست از تکبّر و خودخواهی بردارد و توبه کند. بنابراین شیطان کلب معلَّم نیست و هیچ رسالتی جهت اغواء انسان ها از جانب خدا ندارد.

6. اغواء شیطان با دستورات الهی نیست، بلکه با اراده و اختیار خود است (البته به اذن الهی).

7. آنچه سبب رشد بشر می شود شیطان نیست، بلکه اراده قوی انسان در مقابله با هوای نفس و شیطان است.

8. منتهای همت و آرزوی شیطان کافر کردن و جهنمی کردن انسان ها است و اگر بتواند این کار را می کند و این در حالی است که خداوند به کفر انسان ها هرگز راضی نیست، پس چگونه می توان گفت که شیطان کلب معلَّم است.

9. وجود شیطان در عالم، خیر نیست، بلکه شر است. زیرا سبب مفاسد زیادی در عالم می شود و اینکه انسان در برابر تحریک های شیطان می ایستد و ثواب می برد و رشد می یابد به خاطر اراده قوی و حُسن اختیار او است و الاّ بسیاری نیز فریب می خورند و جهنمی می شوند. بنابراین وجود شیطان خیر نیست و اگر بشر در برابرِ وسوسه های شیطان می ایستد و رشد می یابد به برکت شیطان نیست، بلکه به برکت هدایت الهی و حسن اختیار اوست.

10. اگر بگوییم وجود شیطان خیر است پس باید گفت: آن کسانی هم که با وسوسه های شیطان جرم و جنایت و مفاسد گوناگون انجام می دهند نیز وجودشان خیر است!! که هیچ عقل و قلب سلیمی آن را نمی پذیرد.

11. وجود شیطان برای عالم هیچ ضرورتی ندارد. زیرا با نبود شیطان نیز حرکت انسان به سمت جلو متوقف نمی شود و همان گونه که در روایات متعدد آمده است با ظهور ولی عصر عَلَیهِ السَّلام شیطان به دست مبارک حضرت ولی عصر عَلَیهِ السَّلام کشته می شود، آیا با کشته شدن شیطان دیگر رشد انسان ها و تکلیف متوقف می گردد؟!

12. اگر شیطان نباشد نیز انسان ها با سبقت گرفتن از یکدیگر در

کارهای نیک رشد می کنند. بنابراین وجود شیطان برای رشد انسان ها ضروری نیست.

13. همچنین اگر شیطان در عالم نبود «ضد» نیز (که می گویند شیطان است) جهت حرکت انسان به جلو در عالم بود و آن هوای نفس انسان است که لحظه ای از او جدا نمی شود و قدرتش هزاران برابر شیطان جهت اغواء انسان ها است. و انسان با مقابله با هوای نفس با سرعتی بسیار بالاتر از ضدیت با شیطان به سمت جلو حرکت می کند.

14. تمام آیات قرآنی و روایات معصومان عَلَیهِمُ السَّلام که در رابطه با شیطان است، تفکرات صوفیه را ابطال می کند.

15. و وجود خود شیطان نیز دلیل گویای این مطلب است که اگر شیطان هم نباشد اختیار و کمال و سقوط انسان همچنان هست. زیرا قبل از اینکه شیطان کافر و رانده شود به وسیله اطاعت و بندگی خدا به رشد و کمال رسید و آنگاه که تبعیت از هوای نفس نمود و تکبّر ورزید سقوط کرد و بالا سر او شیطانی نبود که شیطان با ضدیتِ با او رشد یابد و یا با اغواء او سقوط کند.

ملاصدرا در مقدمه شرح اصول کافی می گوید: آنگاه که شیطان انسان ها را اغواء و کافر می کند رشد و کمال و سعادت خود را رقم می زند!!

جمله وی چنین است:

لِکُلِّ نَوع کَمالٌ یَخْتَصُّ بِهِ وَ سعادته ... وَ لِلشَّیطانِ فی اِغوائِهِ وَ اِضلالِهِ لِاَقرانِهِ وَ اَعوانِهِ ...

برای هر نوع از موجودات کمال و سعادتی مخصوص اوست ... و کمال و سعادت شیطان در اغواء و اضلال یارانش است!!

می گوییم:

1. این چه کمال و سعادتی است که به وسیله اغواء کردن انسان ها برای او حاصل می شود؟!!

2. شیطان به وسیله تکبّر و نافرمانی از اوامر الهی کافر گشت و از بارگاه قدس خارج شد. اکنون چگونه می توان ادعا کرد که شیطان با اضلال انسان ها که سرچشمه آن از حسادت و تکبّر اوست راه کمال و سعادت را طی می کند؟!!

3. این ادعا براساس چه ملاکی است؟ زیرا قرآن و روایات چیز دیگری می گویند!!

4. اگر شیطان با گمراه و کافر کردن دیگران به سمت کمال و سعادت در حرکت است، بنابراین باید گفت که گمراهان و کافران نیز با افساد و کفرشان به سمت سعادت و کمالات در حرکتند!! آیا این چیزی جز به مسخره گرفتن اعتقادات اسلامی است؟!!

5. اگر شیطان با اضلال نمودن در مسیر سعادت و کمال در حرکت است، پس چرا خداوند او را در قرآن لعنت نموده است؟!! آیا خداوند کسی که در مسیر رشد و کمال و سعادت در حرکت است را باید لعنت کند؟!

6. اگر شیطان با اغواء و اضلال نمودن در مسیر سعادت است، پس چرا خداوند او را در جهنم تا ابد سرنگون می کند؟!! آیا در دیدگاه طرفداران این تفکرات باطل، جهنم برای جهنمیان کمال است؟!!

7. اگر فلاسفه و عرفا بگویند: «بهشت برای بهشتیان کمال است

و جهنم برای جهنمیان کمال است»؛ می گوییم: «پس چرا خداوند فقط جانب بهشتیان را گرفته است و از بهشت و بهشتیان بسیار تعریف نموده است؟! در حالی که جهنم هم برای اهلش کمال است».

8. اگر فلاسفه و عرفا این عقیده را ندارند، پس چرا از ابن عربی و ملاصدرا بسیار تمجید می کنند و پیرو آن دو می شوند در حالی که هر دو گفته اند که جهنمیان در جهنم از آتش و زمهریر و نیش مارها و عقرب ها همان لذتی را می برند که بهشتیان از زنان زیبای بهشتی و کاخ ها لذت می برند؟!!(1)

9. اگر این سخنان مخالف نصوص دینی و عقل است، پس چرا برخی از اساتید عرصه فلسفه و عرفان ادعا دارند که ملاصدرا با آوردن حکمت متعالیه جا دارد که بگوید: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ عَقلَکُمْ!!»(2)

آیا عقل در نزد این طایفه آنقدر بی ارزش است که چنین سخنی گفته شود؟!!

10. اگر شیطان با اغواء و اضلال نمودن انسان ها در مسیر رشد و سعادت و کمال است، پس باید گفت که: هیچ کس مانند او کمال نیافته است، زیرا هزاران سال است که مشغول اضلال و اغواء انسان ها است!!؟

خوانندگان محترم خود قضاوت کنند که آیا کسانی که این تفکرات را انکار می کنند نمی فهمند یا آنان که بر این تفکراتند نمی فهمند؟!

1- مدارک را بعداً می آوریم.
2- شرح حکمت متعالیه، اَسفارِ اَربَعَه، جناب استاد جوادی آملی، ص 102.

ص: 76

اگر کسی هیچ آشنایی با ادیان الهی نداشته باشد و آثار این آقایان را در تقدیس شیطان بخواند، آیا تصویری زشت از شیطان در ذهنش نقش می بندد یا تصویری بسیار جذاب و دلربا؟!!

آری، اگر بخواند فریاد می زند:

«کجاست شیطان تا سراپایش را بوسه باران کنم؟!!»

«آیا حقیقت شیطان مطرود ملعون این است؟!!»

فصل پنجم: برخی دیگر از انحرافات عرفای صوفی

اشاره

در نظر عارف صوفی ادیان و مذاهب یکسانند و برای هیچ یک ترجیحی قائل نیست، یعنی دین اسلام با بت پرستی یکسان است، کعبه و بت خانه، صمد و صنم یکی است و صوفی پخته هیچ وقت ناظر به این نیست که انسان پیرو چه مذهبی است یا صورت عبادت او چیست؟ زیرا هرچه را بپرستد حتی بت خدا را پرستیده است! و این لازمه مذهب وحدت وجود است.

دکتر احمد تاج بخش در این باره می گوید:

تصوف دارای آزادمنشی خاصی بوده است و همین آزادمنشی است که در نزد اهل تصوف گبر، ترسا، یهود، مسلمان و بت پرست یکسان اند ... نزد ایشان قاعده «طَریقُ اِلَی اللّهِ بِعَدَدِ اَنْفُسِ الخَلایِقِ» اصلی محکم بوده است؛ زیرا حقیقت واحد یکتاست و معتقدند که از هر دلی به سوی خداوند دری است.(1)

1- تاریخ صوفیه، ص 29.

شیخ محمود شبستری در گلشن راز می گوید:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است

مولوی در مثنوی در داستان موسی و شبان می گوید:

هیچ آداب و ترتیبی مجوی

هرچه می خواهد دل تنگت بگوی

ابن عربی می گوید:

مبادا که تنها به عقیده ای خاص پایبند بوده و عقاید دیگران را کفر بدانی، که در این صورت زیان می بری و بلکه علم به حقیقت مسئله را از دست خواهی داد.(1)

در فتوحات می گوید:

عقد الخلائق فی الاله عقایدا

وَ أَنَا اعتقدت جمیع ما عقدوه(2)

خلایق درباره خداوند عقایدی ورزیده اند و من هرچه عقیده کرده اند اعتقاد دارم.

و نیز می گوید:

1- فُصوصُ الحِکَم، ص 113.
2- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 3، ص 175.

لَقَد صارَ قَلبی قابلاً کُلَّ صُورهٍ

فَمَرعیً لِغزلانٍ وَ دَیرٌ لرُهبَانِ

وَ بَیتٌ لِأَوثانٍ وَ کَعْبَهُ طائِفٍ

وَ أَلواحُ تَوراهٍ وَ صُحفُ لِقُرآن

أدینُ بِدینِ الحُبِ أنّی توجّهتْ

رکائبهُ ، فَالحُبُّ دینی وَ إیمَانی" (1)

قلب من پذیرای هر صورتی گشته است، چرا گاهی برای آهوان است و دیری برای راهبان! و خانه ای برای بت ها و کعبه طواف کنندگان و الواح تورات و مصحف قرآن! دین من عشق است هر آنجا که راهوارش روی آورد، پس عشق دین و ایمان من است!

هرکس که الفبای اسلام را خوانده باشد می داند که اینگونه سخنان مغایر با اسلام است.

عرفای صوفی عقیده به جبر دارند و انسان را موجودی آزاد و مختار و بااراده نمی دانند، زیرا آنان طبق عقیده وحدت وجود قائلند که یک ذات بیشتر در عالم نیست و آن ذات در قوالب گوناگون به صورت موجودات ظهور نموده است. بنابراین چون یک وجود و یک ذات بیشتر در عالم موجود نیست، پس یک اراده و یک فاعل هم بیشتر در عالم نیست!

آنان خدا را صاحب تمام فعل های بشر می دانند و می گویند که بشر فقط آلت است و هیچ گونه فاعلیتی نسبت به فعل خودش ندارد. چنانچه که مولوی درباره ابن ملجم ملعون می گوید:

آلت حقّی تو فاعل دست حق

کی زنم بر آلت حق طعن و دق(2)

او با این عقیده فاسدش همگام با خوارج و ناصبیان، ابن ملجم را از

1- ترجمان الاشواق، ص 30 و 40.
2- مثنوی، دفتر دوم.

آن جنایت بزرگ تبرئه می کند و فعلش را به خدا نسبت می دهد و آن ملعون را آلتی از جانب خدا می داند که هیچ سزاوار سرزنش نیست!

ابن عربی می گوید:

انسان همانند عروسک خیمه شب بازی می ماند که حرکاتش جمله نه از خود، که از خیمه شب باز است.(1)

ابن عربی تصریح می کند که:

اثبات هرگونه قدرت برای انسان ادعای بی دلیل و برهان است.(2)

به نظر ابن عربی نه تنها انسان که سراسر هستی به حکم استعداد و اقتضای ذاتی و لایتغیر خود در طریقی معین سیر می کند که از ازل تعیین شده است و به هیچ روی دگرگون نمی شود. وی از این مسیر به صراط مستقیم تعبیر می کند. صراط مستقیم راهی است که کل هستی به ناگزیر در آن سیر می کند و جمله راه ها بدان باز می گردد. راهی که کردارهای ارادی انسان نیز به عنوان جزئی از کل هستی به سیر در آن می پردازد و بدین سان جبر به عنوان واقعیتی انکارناپذیر چهره می نماید.(3)

شیخ محمود شبستری می گوید:

کدامین اختیار ای مرد عاقل

کسی کاو را بود بالذات باطل

کسی کاو را وجود از خود نباشد

به ذات خویش نیک و بد نباشد

1- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 3، ص 68.
2- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 1، ص 42.
3- دایره المعارف تشیع، ج 5، ص 298 به نقل از فُصوصُ الحِکَم، ص 106.

اثر از حق شناس اندر همه جای

ز حد خویشتن بیرون منه پای

هر آن کس را که مذهب غیر جبر است

نبی فرمود کاو مانند گبر است

به ما افعال را نسبت مجازی است

نسب خود در حقیقت لهو و بازی است

نبودی تو که فعلت آفریدند

تو را از بهر کاری برگزیدند

کرامت آدمی را اضطرار است

نه آن کاو را نصیب از اختیار است(1)

حافظ می گوید:

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ

تو در طریق ادب باش و گو، گناه من است(2)رسائل توحیدی، ص 87.

(3)

علامه طباطبایی رحمه الله می گوید:

در جهان خارج هیچ فعلی نیست مگر فعل خداوند سبحان، و این حقیقتی است که برهان و ذوق هر دو بر آن دلالت دارد.(4)

استاد حسن زاده آملی نیز می گوید:

فاعل در هر موطن اوست، و مؤثری جز وی نیست!(5)

1- گلشن راز شبستری.
2- دیوان حافظ، غزل 5
3-
4- رسائل توحیدی، ص 87.
5- خیرالاثر در رد جبر و قدر، ص 119.

می گوییم:

اگر در جهانْ تمام افعال، فعل خداست و فاعل در هر وطن فقط اوست و مؤثری جز وی نیست، پس قاتل امام حسین عَلَیهِ السَّلام هم خود خداست و نباید شمر و یزید را لعنت کنیم !

همچنین دیگر نباید بگوییم مولوی غلط کرده که گفته است دست ابن ملجم دست خداست !!

و دیگر نباید گناهکاران و مجرمان را به خاطر جرمشان مؤاخذه کنیم. زیرا فاعل تمام فعل ها خداست !!

اینگونه سخنان نه با دین سازگار است نه با عقل و نه با وجدان. عقل و وجدان انسان به راحتی اعتراف می کند که در انجام افعالش مختار است و کسی او را مجبور نکرده است. و با پذیرش این اختیار است که تکالیف الهی معنا می یابد و انسان ها استحقاق مدح یا ذم پیدا می کنند. البته انسان کارهای خود را به اذن خداوند متعال انجام می دهد.

برخی از رجال شیعی طرفدار ابن عربی، از آنجا که ارادت فراوانی به وی دارند نمی خواهند بپذیرند که او شیعه نیست و با آن همه ادله که هزاران دلیل بدون اغراق است بر شیعه نبودن وی، باز می گویند ابن عربی شیعه است آن هم شیعه دوازده امامی !! و این در صورتی است که ابن عربی در مشهورترین کتابش که فُتوحاتِ مَکیِّه است درباره شیعیان می گوید که:

همه آنان گمراه و اولیاء شیطانند و از همه آنان گمراه تر شیعیان

دوازده امامی هستند!! و سپس انواع و اقسام تهمت ها را ناجوانمردانه به شیعه می زند.(1)

وی در همان کتاب چنان فحاشی به شیعه می کند که حتی از ناصبیان هم چنین فحاشی نسبت به شیعیان شنیده نشده است. او افرادی را نام می برد به نام «رجبیون» و بسیار از عظمت آنان می گوید و از معرفتشان تمجید می کند و سپس می گوید که:

این گروه اولیاء اللّه، باطن شیعیان رافضی را به صورت خوک دیده اند. زیرا آنان نسبت به صحابه (یعنی غاصبان خلافت) عقیده ای نادرست دارند.(2)

او برای تحقیر کردن پیروان خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام شیعیان را خنزیر معرفی می کند که بگوید پیروان حضرت امیرمؤمنان دارای خباثت ظاهری و باطنی هستند. سید جلال الدین آشتیانی که از طرفداران ابن عربی است زمانی که به این سخنان ابن عربی می رسد رگ غیرتش به جوش می آید و به شدت او را مورد سرزنش قرار می دهد و او را شخصی زودباور و شیعه ستیز معرفی می کند.(3)

البته برخی از طرفدارانش که مدعی تشیع هستند به راحتی از این فحاشی ها می گذرند یا به نحوی توجیه می کنند!! و البته زمانی که با

1- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 1، ص 281 و 282 باب الخامس و الخمسون فی معرفه الخواطر الشیطانیه.
2- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 2، باب الثالث و السبعون، ص 8.
3- مقدمه بر شرح فُصوصُ الحِکَم قیصری، ص 44 46.

مخالفان ابن عربی مواجهه می گردند چماق نفهمی را بر سرشان می کوبند و می گویند: «نمی فهمید، نمی فهمید!! شما مشکل سیاسی دارید!! شما مخالف برخی از شخصیّت ها هستید!!»

در اینجا برخی از هزاران ادله که به وضوح می رساند وی بویی از تشیع نبرده است را به صورت اختصار می آوریم:

1. کتاب فُتوحاتِ مَکیِّه همان گونه که بیان شد مهم ترین اثر ابن عربی است. این کتاب 4 جلدی قطور حاوی بسیاری از احادیث منتسب به پیامبر اسلام صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است. او در هر جلد صدها حدیث آورده است. اما حتی یک حدیث هم از منابع شیعه نقل ننموده است و دانسته یا ندانسته بسیاری از احادیث جعلی و مضحک را به پیامبر صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نسبت داده است و بارها از ابوهریره که جاعل حدیث بوده حدیث نقل می کند و سپس می گوید: «این نقل صحیح است». گویا ابن عربی در طول عمرش حتی برای یک بار هم کتاب کافی یا نَهجِ البَلاغِه و امثال این کتب ارزشمند را به دست نگرفته است.

2. دومین کتاب مشهور وی فُصوصُ الحِکَم است. ابن عربی مدعی است که آن کتاب را در عالم رؤیا از رسول خدا اخذ نموده و نه حرفی به آن افزوده و نه حرفی از آن کاسته است.(1) او در فَصِّ داوودیِّه می گوید که پیامبر اسلام صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در حالی از دنیا رفت که به احدی برای جانشینی خود سفارش ننمود و هیچ نصّی را در این رابطه بر جای نگذاشت.

1- مقدمه فُصوصُ الحِکَم.

زیرا همه مردم می دانستند که خلیفه بعد از او کیست! یعنی همه مردم می دانستند که ابوبکر خلیفه است.(1)

آری، اینگونه ابن عربی با دروغ بستن به پیامبر خدا صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم خلافت و وصایت امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام را انکار می کند.

3. ابن عربی که در فتوحاتش به کرّار از مقام ابوبکر و عمر دم می زند، با آن همه ادله بر ایمان پدر امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام، وی را (نَعُوذُ بِاللّٰه) کافر معرفی می کند و می گوید حضرت ابوطالب عَلَیهِ السَّلام تا دم مرگ ایمان نیاورد و کافر مرد! (از وجود مقدس امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام به خاطر نقل اینگونه سخنان باطل عذرخواهی می کنم).(2)

و در جایی دیگر با کمال بی شرمی می گوید که نستجیر باللّه حضرت ابوطالب عَلَیهِ السَّلام در روز قیامت با دو کفش آتشین محشور می شود که حرارت آن کفش مغز سرش را ذوب می کند.(3)

4. ابن عربی در کتاب فتوحاتش احادیث جعلی فراوانی را در شأن ابوبکر و عمر و عثمان نقل می کند. اما آنگاه که نوبت به امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام می رسد تمام احادیث متواتری که در شأن و مقام آن حضرت عَلَیهِ السَّلام در منابع اهل سنت آمده را نادیده می گیرد و یکی از آنها را ذکر نمی کند.

5. اکنون برخی از سخنان ابن عربی را در شأن خلفاء بشنوید:

او در فتوحاتش در شش مورد حدیث جعلی «لَو کُنتُ مُتَّخِذاً

1- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 409.
2- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 325.
3- مجموعه رسائل ابن عربی (المجموعه الثانیه)، ص 438 440.

خَلیلَاً لَاتَّخَذْتُ أَبابَکر خَلیلاً» را شاهد بر عظمت ابوبکر، بلکه همتایی او با پیامبر می داند و با این حدیث جعلی ضرورت خلافت بلافصل وی را استفاده کرده است.(1)

او ابوبکر را همتای پیامبر صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و سپس با مغلطه ای فاحش او را تنها شخص لایق جهت جانشینی بلافصل پیامبر اسلام صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم معرفی می کند.(2)

او ابوبکر را برترین انسان بعد از پیامبر صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم معرفی می کند.(3)

او عمر بن خطاب را «محدّث» (یعنی کسی که ملائکه با او سخن می گویند) می داند و برای او مقامات فراوانی را ذکر می کند.(4)

او عمر بن خطاب را چون پیامبر اسلام صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم معصوم معرفی می کند.(5)

او عثمان را نفس پیامبر صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم معرفی می کند.(6)

و ده ها مورد دیگر که این تعداد را فقط برای مثال آوردیم.

6. ابن عربی آیه «اُولُوالاَمْر» که درباره امامان معصوم عَلَیهِمُ السَّلام نازل شده است را به هر حاکمی که بر مسلمانان مسلط شود تفسیر می کند(7)

1- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 4، ص 404.
2- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 1، باب معرفه الأسماء، ص 110.
3- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 1، باب معرفه الأسماء، ص 318.
4- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 1، ص 200 باب الثلاثون.
5- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 1، ص 200 باب الثلاثون.
6- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 1، ص 752.
7- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 1، ص 264 و ج 3، ص 139.

و مدعی است که اگر حاکم، فاسق و ظالم هم باشد باز دارای ولایت از طرف رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم است.(1) و دشمنان حاکمان جور را دشمنان خدا معرفی می کند و با وقاحت می گوید که اگر مردم علیه حاکمان جور قیام کنند آن حاکمان حق دارند که مردم مخالف را به قتل برسانند!(2)

و بدین ترتیب ابن عربی با تفسیر به رأی یکی از آیات قرآن که در شأن امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام و دیگر امامان معصوم عَلَیهِمُ السَّلام نازل شده تمام جنایات امویان و عباسیان را در کشتار امامان معصوم عَلَیهِمُ السَّلام و شیعیانشان توجیه می نماید!!

7. برخلاف عقیده شیعه و برخی از اهل سنت، مهدی موعود را از نسل امام حسن مجتبی عَلَیهِ السَّلام که عقیده اکثریت اهل سنت است معرفی می کند.(3) و این در حالی است که طبق احادیث متواتر مهدی موعود عَلَیهِ السَّلام از نسل امام حسین عَلَیهِ السَّلام است.

8. ابن عربی متوکل جنایتکار را خلیفه بر حق رسول خدا و از اولیای بزرگ خداوند می داند و بالاترین مقام را که «قطبیت» باشد به او می دهد.(4)

و این در حالی است که متوکل ملعون خبیث ترین خلیفه عباسی است و آن ملعون دستور ویرانی مرقد مطهر سیدالشهداء عَلَیهِ السَّلام را صادر نمود و آن را ویران کرد.

1- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 1، ص 296 و 751.
2- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 3، ص 475 و ج 1، ص 759، ج 2، ص 285.
3- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 3، ص 327.
4- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 2، ص 6.

9. مسائل فقهی را تماما براساس مذاهب اهل سنت بیان می کند.(1)

10. از ملحد خونریز و سفاک عرب یعنی حجاج بن یوسف تجلیل می کنند و بر او رحمت می فرستد!!(2)

و صدها مورد دیگر که نشان می دهد ابن عربی نه تنها شیعه نبوده بلکه دشمن شدید شیعه بوده به گونه ای که سید جلال الدین آشتیانی که از طرفداران جدی ابن عربی است می گوید:

ابن عربی خصم الدّ شیعیه امامیه است.(3)

و مرحوم استاد شهید مرتضی مطهری وی را «سنی متعصب» معرفی نموده است.(4)

از جمله مباحثی که در عرفان منتسب به اسلام مطرح می شود بحث «فَناءُ فِی اللّهِ» است. عرفا عقیده دارند زمانی که انسان بر اثر سیر و سلوک خویش از تعیّنات رها شد، مانند قطره ای در دریای ذات الهی فانی و محو می شود. این فنای در ذات بالاترین مرحله سیر و سلوک عرفانی است. آنان برای تبیین فنای در ذات خداوند مثال قطره و دریا را می زنند و می گویند: «همانگونه که قطره به دریا می پیوندد و تمام ذات قطره در ذات دریا محو و مستهلک می شود و دیگر قطره ای نیست و سراسر دریاست یعنی قطره همان دریاست ، سالک هم در منتهای سیر

1- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 1، ص 329، 340، 342، 343، 355، 356 و ...
2- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 1، ص 706.
3- مقدمه بر شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 14.
4- امامت و رهبری، ص 163.

و سلوک خویش به دریای ذات الهی می پیوندد و چون قطره ای بی قدر در ذات لایتناهی حضرت حق محو می شود و دیگر قطره نیست و وجود او یکسره دریاست!»

طبق نقل تواریخ بایزید بسطامی اولین کسی است که این بحث را در حوزه تصوف منتسب به اسلام مطرح نمود.

عبدالرزاق کاشانی که از بزرگان صوفیه است درباره «فَناءُ فِی اللّهِ» می گوید:

اَلفَناءُ بِزَوالِ الرُّسومِ جَمیعاً بِالْکُلّیّه فی عِین ذاتِ الأَحَدیَّه مَعَ اِرتِفاعِ الْاثنینیَّه. (1)

فنا به معنای از بین رفتن همه نشانه های بندگی در ذات احدی خداوند به همراه برداشته شدن دوگانگی است.

طبق این معنا، یک عارف در اثر سیر و سلوک و مجاهده از مرز حدود و قیود شخصی گذشته به حقیقت نامحدود یعنی خدا واصل شده و با آن متحد گشته و سرانجام در آن فانی می شود!

یعنی قطره دریا می شود و انسان خدا می شود!!

مولوی در «مثنوی» درباره این مقام می گوید:

هیچ کس را تا نگردد او فنا

نیست ره در بارگاه کبریا

گرچه آن وصلت بقا اندر بقاست

لیک در اوّل فنا اندر فناست

چیست معراج فلک این نیستی

عاشقان را مذهب و دین نیستی

نیستی هستت کند ای مرد راه

نیست شو تا هست گردی از اله

1- اصطلاحات صوفیه، عبدالرزاق کاشانی.

سید محمدحسین حسینی طهرانی تمام تعالیم خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام که از مباینت انسان و موجودات با خدا گفته اند را نادیده گرفته و با الهام گرفتن از تفکرات صوفیه در کتاب روح مجرد می نویسد:

افرادی که به فنای مطلق [فنای در ذات خدا] نرسیده اند او را نشناخته اند، چرا که محدود غیر محدود را نمی شناسد. و افرادی که به فنای مطلق رسیده اند، وجودی ندارند تا او را بشناسند!! وجود یک وجود بیش نیست و آن وجود حق است ... نهایت سیر و سلوک هر موجودی، فنای در موجود برتر و بالاتر از خود اوست. یعنی فنای هر ظهوری در مظهر خود و هر معلولی در علت خود و نهایت سیر انسان کامل که همه قوا و استعدادهای خود را به فعلیت رساننده است فنای در ذات احدیت است و فنای در ذات اللّه است و فنای در «هو» است و فنای در «ما لا اِسْمَ لَهُ» و «ما لا رَسْمَ لَهُ» است.(1)

می گوییم:

عرفای صوفیه بالاترین مقام را برای ابن عربی قائلند به گونه ای که از آقای سیدعلی قاضی طباطبایی نقل شده که بعد از ائمه اطهار عَلَیهِمُ السَّلام در معارف، هیچ کس به پای ابن عربی نرسیده است!!(2)

1- روح مجرد، ص 194.

2- آقای حسن زاده آملی می گوید: اساتید برای ما از مرحوم قاضی حکایت می کردند که آن جناب می فرمود: «بعد از مقام عصمت و امامت، در میان رعیت احدی در معارف عرفانی و حقایق نفسانی در حد محی الدین عربی نیست و کسی به او نمی رسد». (دومین یادواره علامه طباطبایی، چاپ شفق، به نقل از کتاب اسوه عارفان).

بنابراین در دیدگاه آقایان، ابن عربی به بالاترین مقام سلوک عرفانی که همان فنای در «هو» است رسیده است و خوانندگان محترم سخنان این فانی فی اللّه را در فحاشی به پیروان خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام و تجلیل از حجاج بن یوسف و متوکل عباسی ملاحظه فرمودید!!

آری، طبق دیدگاه آقایان در بحث فنای فی اللّه، اگر انسانی همانند منصور حلاج ندای «أَنَا الْحَقُّ» را سر دهد، این انسان نیست که چنین گفته، بلکه خود خداست که خود را به وصف حق ستوده است و اگر همانند بایزید بسطامی «لَیسَ فی جُبَّتی سِوَی اللّهِ» (نیست در لباسم جز خدا) را سر دهد، این خود خداست که سخن می گوید، زیرا وی در ذات حق محو شده است و دیگر بایزیدی وجود ندارد!!

آری، دور بودن از حجت های الهی بر امثال بایزید و حلاج و دیگر بزرگان عرصه سلوک صوفیانه اینگونه مردان وادی فنا و تحیر را به ضلالت کشانیده است.

از حضرت امام خمینی رحمه الله بشنویم:

تا کوس أَنَا الحَق بزنی خودخواهی

در سرّ هویتش تو ناآگاهی

بردار حجاب خویشتن از سر راه

با بودن آن هنوز اندر راهی(1)

1- دیوان اشعار امام، ص 248.

و نیز می فرماید:

از صوفی ها صفا ندیدم هرگز

زین طایفه من وفا ندیدم هرگز

زین مدعیان که فاش انا الحق گویند

با خودبینی فنا ندیدم هرگز(1)

صوفیه شریعت را مقام سلوک، و حقیقت را مقام وصول به حق دانسته و آن دو را به گردویی که دارای پوست و مغز است تشبیه کرده و می گویند: شریعت، پوست و حقیقت، مغز است و وقتی که مغز رسید پوست بی فایده می شود و باید آن را دور انداخت. بر اساس این تشبیه نابجا عقیده دارند آنگاه که سالک به مقام وصول رسید، شریعت از وی ساقط می شود و سالک می تواند واجبات الهی را ترک کند. شیخ محمود شبستری درباره عارفی که به وصول رسیده و دیگر احتیاجی به شریعت ندارد در گلشن راز می گوید:

بود تابع ولی از روی معنی

بود عابد ولی در کوی معنی

شیخ محمد لاهیجی در شرح این بیت می گوید:

یعنی: چون ولی به مقام ولایت که مرتبه فَناءُ فِی اللّهِ است رسیده و تعیّن وی که مستلزم تبعیت و عبودیت بود در تجلی

1- دیوان اشعار امام، ص 217.

احدی محو و مستهلک شد، مادام که در آن سُکر و استغراق باشد به اتفاق همه [صوفیه] تابعیت و عبودیت به حسب ظاهر از او مرتفع است. فأما از روی حقیقت و معنا چون این مرتبه کمال و اتصال او را به واسطه این متابعت و عبادت حاصل شده است، در آن وقت که حصول آن معنا میسر است عین تابع و عابد است از روی معنا و در کوی معنا، نه در صورت.(1)

شیخ محمود شبستری در گلشن راز می گوید:

تبه گردد سراسر مغز بادام

گرش از پوست بتراشی گه خام

ولی چون پخته شد بی پوست نیکوست

اگر مغزش برآری برکنی پوست

شریعت پوست، مغز آمد حقیقت

میان این و آن باشد حقیقت

خلل در راه سالک نقص مغز است

چو مغزش پخته شد بی پوست نغز است

چو عارف با یقین خویش پیوست

رسیده گشت مغز و پوست بشکست

می گوییم:

شریعت پاک محمدی صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را در مقابل طریقت آوردن و آن را پوست که دور انداختنی است معرفی کردن، اهانت به دین و طریق انبیای عظام و ائمه کرام عَلَیهِمُ السَّلام است.

مولوی نیز در مقدمه دفتر پنجم مثنوی می گوید:

شریعت همچون شمع است، ره می نماید و بی آنکه شمع به

1- شرح گلشن راز، ص 284.

دست آوری راه رفته نشود، چون در ره آمدی رفتن تو طریقت است و چون رسیدی به مقصود آن حقیقت است.

در ادامه می افزاید:

لَوْ ظَهَرَتِ الحَقایِقُ بَطَلَتِ الشَّرایِعُ (چون انسان به حقیقت رسید، شریعت باطل می شود) حاصل آنکه: شریعت همچو علم کیمیا آموختن است از استاد و یا کتاب و طریقت استعمال کردن داروها و مس را در کیمیا مالیدن است و حقیقت زر شدن مس؛ کیمیادانان به علم کیمیا که ما این علم می دانیم و عمل کنندگان به علم کیمیا شادند که ما چنین کارها می کنیم و حقیقت یافتگان به حقیقت شادند که ما زر شدیم و از علم و عمل کیمیاگری آزاد شدیم.

عین القضات همدانی نیز می گوید:

از نظر صوفیه حکم شریعت تا آنجاست که قالب و بشریت بر جای باشد که حکم خطاب و تکلیف بر قالب است. کفر و ایمان بر قالب تعلق دارد آن کس که «تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» او را کشف شده باشد که زمین همان زمین نیست، حکم امر و تکلیف از او برداشته می شود که در مالیات، بر زمین خرابه مالیاتی نیست.(1)

می گوییم:

سیره پیامبر بزرگوار اسلام صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام که

1- تمهیدات، ص 350.

در بالاترین مراحل توحید و عرفان قرار داشتند، تمام بافته های اهل تصوف را دور می ریزد. زیرا آن بزرگواران تا آخرین نفس های مبارکشان ذره ای از عبادات و احکام خدا را فرو نگذاشتند.

استاد حسن زاده آملی نیز شبیه سخنان عرفای صوفی را می گوید:

اطلاق عبادت بر حق اگرچه شنیع است و در ظاهر نوعی سوء ادب است، ولکن چون احکام تجلیات الهیه بر قلب عارف غلبه کرده او را از دایره تکلیف و طور عقل به در می برد که قلب اصلاً قادر بر مراعات ادب نیست و در این هنگام ترک ادب خود ادب است! (1)

و در ادامه می آورد:

عارف در حال اتصالش به عالم قدس ای بسا که از این عالم و از آنچه در این عالم است غافل گردد و می شود که در آن حال اخلال به تکالیف شرعیه از او صادر شود! ولی گنهکار نیست، چه در حکم، غیر مکلف است. زیرا تکلیف تعلق نمی گیرد مگر به کسی که تعقل تکلیف کند. به این معنی خواجه عبداللّه انصاری در کلمات خویش دارد که: «صاحب غلبه عشق از خودآگاه نیست، آنچه مست می کند او را گناه نیست» و خواجه حافظ فرموده:

رشته تسبیحم ار بگسست معذورم بدار

دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود(2)

1- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 160.
2- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 160.

می گوییم:

ائمه اطهار عَلَیهِمُ السَّلام که روح مقدسشان دائم به عالم قدس متصل بود، هرگز ذره ای از آن بزرگواران اخلال به تکالیف شرعیه مشاهده نشد. و همچنین انسان شرعا مجاز نیست در مسیری گام بردارد که غلبه عشق او را به ناآگاهی بکشاند و مست کند و با آن ناآگاهی مرتکب گناه گردد.

تمام این سخنان صوفیانه باطل و مخالف با عقل و شرع و وجدان است.

مرحوم علامه بحرالعلوم می فرماید:

پس هرکس را بینی که دعوای سلوک کند و ملازمت تقوا و ورع و متابعت جمیع احکام ایمان در او نباشد و به قدر سر مویی از صراط مستقیم شریعت حقه انحراف نماید، او را منافق می دان.(1)

حضرت امام خمینی رحمه الله می فرماید:

و بالجمله کشفی اتمّ از کشف ختمی مرتبت و سلوکی أصح و اصوب از آن نخواهد بود، پس ترکیبات بی حاصل دیگر را که از مغزهای بی خرد مدعیان ارشاد و عرفان است باید رها کرد. پس از بیانات سابقه معلوم شد که آنچه پیش اهل تصوف معروف است که نماز وسیله معراج و سلوک است و پس از وصول، سالک

1- رساله سیر و سلوک، ص 66.

مستغنی از رسوم گردد، امر باطل و بی اصل و خیال خام بی مغزی است که با مسلک اهل اللّه و اصحاب قلوب مخالف است و از جهل به مقامات اهل معرفت و کمالات اولیاء صادر شده است.(1)

بدیع الزمان فروزانفر در شرح ابیات 267 273 مثنوی از افلاکی نقل می کند:

روزی فقهای حساد از سر انکار و عناد از حضرت مولانا سؤال کردند که شراب حلال است یا حرام و غرض ایشان عرض پاک شمس الدین (مولوی) بوده، به کنایت جواب فرمود: «تا که بخورد؟ چه اگر مشکی شراب را در دریا بریزید متغیر نشود و او را مکدّر نگرداند و از آن آب وضو ساختن و خوردن جایز باشد اما حوضک کوچک را قطره شراب بی گمان که نجس کند، همچنان که هرچه در بحر نمکدان افتد، حکم نمک می گیرد، جواب صریح آن است که اگر مولانا شمس الدین می نوشد، او را همه چیز مباح است که حکم دریا دارد و اگر چون تو خرخواری کند نان جوینت هم حرام است».(2)

می گوییم:

همین مثال ها و قیاس های بی جاست که صوفیه را در مهلکه انداخته است. خداوند متعال شراب را به دلایل متعددی حرام کرده است. از جمله زائل شدن عقل و آلوده شدن روح، و این توجیهات شیطان است که انسان ها را در گرداب گناهان کبیره غرق می گرداند. و اگر صوفیه مطیع خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام بودند هرگز این اباطیل

1- سر الصلاه، ص 13.
2- شرح مثنوی، جزء نخست از دفتر اول، ص 130 و 131 به نقل از مناقب العارفین افلاکی.

را نمی گفتند.

حافظ می گوید:

می خور به بانگ چنگ و مخور غصه

ور کسی گوید که تو را باده مخور، گو هو الغفور!(1)

با این همه باز سید محمدحسین حسینی طهرانی می گوید:

باید با هزار دلیل اثبات کنیم که عرفان حافظ و مولانا متخذ از روح قرآن و روح نبوت و ولایت است!!(2)

خوانندگان خود قضاوت فرمایند!

مولوی در دفتر ششم مثنوی داستانی با این موضوع بیان می کند:

«روز عاشورا مردم حلب که شیعه هستند برای عزاداری حضرت امام حسین عَلَیهِ السَّلام به نوحه سرایی می پردازند و ظلم هایی که یزید و شمر بر خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام روا داشته اند را برمی شمارند و گریه و زاری سر می دهند. شاعر غریبی (شاید خود مولوی باشد) از راه می رسد و علت را جویا می شود. شیعیان حلب می گویند: ما برای حضرت امام حسین عَلَیهِ السَّلام که در چنین روزی مظلومانه به شهادت رسیده است اشک می ریزیم و عزاداری می کنیم. آن شاعر در جواب گفت:

خفته بودستید تا اکنون شما

که کنون جامه دریدیت از عزا

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان

زانکه بد مرگیست این خواب گران

روح سلطانی ز زندانی بجست

جامه چه درانیم و چون خائیم دست

چونکه ایشان خسرو دین بوده اند

وقت شادی شد چو بشکستند بند»

1- غزل شماره 254.
2- روح مجرد، ص 489.

سخن مولوی این است که روز عاشورا باید جشن گرفت و شاد بود. زیرا بزرگی به وسیله کشته شدن در راه خدا قفس تن را بشکست و روح او پرواز کرد و به خدا پیوست. پس باید شاد بود و خفتگان و نادانان، اهل گریه و زاری در چنین روزی اند!

می گوییم:

مولوی یک دیدگاه کاملاً صوفیانه به جریان عاشورا دارد. او فقط یک جنبه را می بیند. آری، حضرت سیدالشهداء عَلَیهِ السَّلام با شهادت به عالی ترین درجه الهی نائل شد؛ اما مگر می شود شهادت مظلومانه امام حسین عَلَیهِ السَّلام و مصائب بزرگ کربلا را نادیده گرفت؟! فرزند رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و حجت خدا را در روز عاشورا سر بریدند، کودک شش ماهه اش را در آغوشش به شهادت رسانیدند، جوان رعنایش را قطعه قطعه کردند، چگونه می توان این مصیبت بزرگ را که اگر بر آسمان فرو می آمد، کمرش را می شکست نادیده گرفت و روز عاشورا خندید و شاد بود!!

قلبی که سنگ باشد تمام این مصائب را نادیده می گیرد و می خندد.

باید به این عارف صوفی و طرفدارانش گفت:

مگر در منابع شیعه و سنی نیامده که پیامبر صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آن زمانی که توسط جبرئیل از شهادت فرزندش امام حسین عَلَیهِ السَّلام باخبر شد گریست و قاتلان وی را لعنت کرد. مگر در احادیث نیامده که ملائکه هم بر این مصیبت گریستند و تمام امامان معصوم: در عزای امام حسین عَلَیهِ السَّلام گریستند، و روز عاشورا را روز غم و غصه خود قرار دادند نه روز شادی و شعف.

در منابع شیعه از ائمه اطهار عَلَیهِمُ السَّلام سخنان فراوانی است درباره ثواب گریستن بر امام حسین عَلَیهِ السَّلام و برکات عزاداری سیدالشهداء عَلَیهِ السَّلام که اوج گرفتن روح انسان و پاک شدن از گناهان است.(1)

متأسفانه این دیدگاه انحرافی مولوی هم در برخی از چهره های مدعی عرفان در تشیع دیده می شود. سید محمدحسین حسینی طهرانی در کتاب روح مجرد درباره استاد خود حدّاد می نویسد:

حضرت آقای حداد پدر واقعی بنده بود و در تمام مسافرت ها ورود و خروج ما در منزل ایشان، ورود و خروج اهل خانه بود. در تمام دهه عزاداری، حال حضرت حداد بسیار منقلب بود. چهره سرخ می شد و چشمان درخشان و نورانی، ولی حال حزن و اندوه در ایشان دیده نمی شد. سراسر ابتهاج و مسرت بود. می فرمود: چقدر مردم غافلند که برای این شهید جان باخته غصه می خورند و ماتم و اندوه به پا می دارند، صحنه عاشورا عالی ترین منازل عشق بازی است و زیباترین مواطن جمال و جلال الهی و نیکوترین اسماء رحمت و غضب، و برای اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام جز عبور از درجات و وصول به اعلا ذروه جاودان چیزی نبوده است ... و تحقیقاً روز شادی و مسرّت اهل بیت است. مردم خبر ندارند و چنان محبت دنیا چشم و گوششان را بسته که بر آن روز تأسف می خورند و همچون زن فرزند مرده می نالند.(2)

1- مراجعه شود به کتاب «کامِلُ الزّیارات» ابن قولویه قمی.

2- روح مجرد، ص 77 و 78.

می گوییم:

حداد و شاگردش حسینی طهرانی از حضرت سیدالشهداء عَلَیهِ السَّلام به «این شهید جان باخته» یاد می کنند و عزاداران عاشقش را انسان های نادان و دنیاپرست معرفی می نمایند!!

جواب این اشخاص را چگونه باید داد؟ آنان که خود را عارفی شیعی می دانند! و افکارشان اینگونه است، مگر زیارت ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر عَلَیهِ السَّلام را نخوانده اند که می فرماید: «اگر در عزای جدّم حسین عَلَیهِ السَّلام اشک چشم هایم خشک شود، خون می گریم؟» مگر سخن امام رضا عَلَیهِ السَّلام را نشنیده اند که می فرماید: «عزای جدم حسین عَلَیهِ السَّلام چشم های ما را از شدت گریه زخم کرده است؟» و صدها روایت دیگر. حال آقایانِ به فنا و شهود رسیده!! می گویند: «کسانی که روز عاشورا عزاداری می کنند مردمی غافلند».

آقای حداد می گوید: «تحقیقا روز عاشورا، روز شادی و مسرّت اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام است!! آخر تحریف حقایق تا چه میزان؟!! آیا اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام روز عاشورا شاد بودند؟!! آیا مردم دنیاپرست و غافل عزاداری می کنند؟!!»

در احادیث آمده زمانی که محرّم فرا می رسید، کسی خنده بر لبان مبارک امام صادق عَلَیهِ السَّلام مشاهده نمی کرد اما آقایان صوفی زده می گویند که روز عاشورا سزاوار است عارف به جای گریه و اندوه، شاد باشد!! (نَسْتَجِیرُ بِاللّٰهِ)

مولوی به مریدان خویش وصیت نمود: «سالروز مرگ من جشن بگیرید». (1)

1- مجله نورُ الصّادِق، شماره 23 و 24، ص 231.

همچنین نوشته اند که مولوی جنازه صلاح الدین زرکوب را با رقص و سماع تشییع کرد و به خاک سپرد.(1)

استاد آیت اللّه حاج شیخ مرتضی رضوی صاحب کتاب گرانسنگ محی الدین در آینه فصوص می گوید:

در سال 67 سفری به ترکیه داشتم در سالروز وفات مولوی به قونیه رفتم، به محض ورود به شهر صدها خودرو آرایش و آذین بندی شده را مشاهده کردم. از شهرهای مختلف عروس ها را آورده بودند که در ساعت مرگ مولوی از مبدأ خانقاه مولوی به خانه بخت ببرند. شهر پر از هلهله و شادی بود. زنان و مردان زیادی از اروپا و آمریکا برای تماشا آمده بودند؛ زیرا مولوی وصیت کرده است که در سالروز مرگ من جشن بگیرید.

با خود می اندیشیدم: این چه وصیتی است که با سنت و فرهنگ هیچ پیامبری سازگار نیست. سال دیگر مسافرتی به هند و سنگاپور داشتم راز و رمز این وصیت مولوی برایم روشن شد. در معابد هندویان مجسمه ها (بت ها)ی گوناگون و رنگارنگ قرار دارند که هر کدام سمبل یک بخش از باورهای آنان است. در آن میان چشم مسافر به یک مجسمه ای می افتد رنگین و زیبا. اما از فرق سر تا وسط بدن با برش دقیق دو نیمه

1- نقدی بر مثنوی، سید جواد مدرسی.

شده است. از متولیان معبد پرسیدم: این چیست و کیست، پیامش چیست؟

گفت: اِلهه «جشن و شادی» است.

گفتم: کمی درباره جشن و شادی توضیح دهید.

گفت: او وصیت کرده است که در سالروز مرگش همگان جشن بگیرند، شاد باشند و دست افشانی کنند.

مولوی که متولد حوالی بلخ و نزدیک بزرگ ترین و بلندترین مجسمه های هندی (بودایی) است و از نزدیک با فرهنگ بودایی و هندویی آشنا بود، اصول زیادی از جوکیات را برداشت کرده، حتی این وصیت هندویی را عملاً به اجرا گذاشته است، سنتی در برابر سنیان و شیعیان و همه فرق مسلمین حتی صوفیان و بدعتی در سنت همه انبیاء به ویژه در سنت پیامبر اسلام صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و امت مسلمان.(1)

مولوی در اشعارش قیام حضرت سیدالشهداء عَلَیهِ السَّلام را کورکورانه قلمداد کرده است و می گوید:

کورکورانه مرو در کربلا

تا نیفتی چون حسین اندر بلا

این شعر در مثنوی های جدید به صورت زیر تحریف شده:

هین مرو گستاخ در دشت بلا

هین مران کورانه اندر کربلا(2)

خوانندگان محترم ملاحظه نمودند که چگونه مولوی به وجود مقدس و نورانی حضرت سیدالشهداء عَلَیهِ السَّلام اهانت می کند و قیام خونین آن حضرت عَلَیهِ السَّلام که سبب ابقای دین گردید را کورکورانه معرفی می کند!

1- مجله نورُ الصّادِق، شماره 22 و 23، ص231 و 233.
2- مثنوی، دفتر سوم.

آری، مولوی این را می گوید تا خودش و تمام صوفیان که در طول تاریخ جیره خوار حکومت های مستبد و ظالم بودند را تبرئه کند!!

دین اسلام بسیار به عقل بها می دهد و همگان را به تفکر و اندیشیدن فرا می خواند. قرآن کریم، به شدت مشرکان و دیگر طوایف منحرف را مورد مؤاخذه قرار می دهد که چرا تفکر نمی کنند و چشم بسته تابع آباء و اجداد و بزرگان خود شده اند.

اهل تصوف ابتدا به عقل هجوم می آورند و آن را پایمال می کنند و سپس مریدانی را پرورش می دهند که چشم بسته مطیع محض مراد و شیخ خود گردند! حتی اگر قطب یا شیخ از آنان کار خلاف شرع بخواهد، صوفی و مرید بدون درنگ انجام می دهند. حافظ می گوید:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزل ها(1)

می گوییم:

پیر مغان در شعر حافظ مقصود قطب، شیخ و یا مراد است، و این در حالی است که ما تبعیت مطلق جز از افراد معصوم نداریم و معصومین عَلَیهِمُ السَّلام هرگز انسان ها را به کار خلاف شرع وادار نمی کنند. همچنین معصومین آنگاه که فرمان می دهند، فقط مرید پروری نمی کنند؛ بلکه انسان های با بصیرتی را پرورش می دهند که با آگاهی و معرفت امر او را امتثال کنند و با بیداری در راه قدم بردارند؛ ولی بزرگان صوفیه به

1- دیوان غزلیات، غزل شماره1.

مریدان خود می گویند: «اگر می خواهید رشد کنید و به کمال برسید، باید همانند مرده که در دستان غسال است هیچ حرکت و اراده ای جز اراده شیخ نداشته باشید!!» و این یعنی تعطیلی کامل عقل و ادراک و شعور!!

اکنون خوانندگان محترم بعد از خواندن مطلب ذیل، خود قضاوت کنند:

محمدحسین طهرانی می گوید:

وقتی من در خدمت مرحوم انصاری [از شاگردان آقای قاضی] بودم، با وجود اینکه ایشان را مثل پیغمبر خود می دانستم[!] در عین حال در مسائلی که احساس می کردم با ایشان اختلاف دارم اختلاف فقهی احتیاط را رعایت می کردم؛ ولی وقتی که با مرحوم حداد [از شاگردان آقای قاضی و مراد محمدحسین طهرانی] بودم، اگر می گفتند این لیوان خون است [و آن را بخور] دیگر احتیاط نمی کردم و می خوردم!!!(1)

لذت در جهنم

طبق دیدگاه عرفا همانگونه که مطرح شد انسان در کارهای خود مضطر و مجبور است، پس باید دید که تکلیف گناهان و معاصی که از وی سر می زند چه می شود؟! آیا سزاوار است که بشر به خاطر گناهانی که حقیقتا منتسب به وی نبوده وارد جهنم شود؟!

فلاسفه و عرفا با توجه به مبانی خود که بازگشت گناهان به امور عدمی است ورود به جهنم و جاودانگی در آن را برای مجرمان نه تنها

1- شرح حدیث عنوان بصری، محمد محسن طهرانی، ص 118.

بد نمی دانند بلکه برای ایشان منتهای کمال می دانند و حاصل کلامشان این است که یک انسان مجرم که از وی معاصی سر می زند کار وی چیزی جز اقتضای ذات او نیست. پس وصول کمال انسان مجرم به اقتضای ذات و طبع او است. بنابراین چون جهنم مطابق با طبع مجرمان است، ورود آنان به جهنم عین کمال است!! مجرمان و جاودانگان در جهنم نه تنها زجر نمی بینند، بلکه مثل بهشتیان در شادی و لذات غوطه ورند!!

ابن عربی می گوید:

وَ اَمّا اَهلُ النّارِ فَمَآلُهُم اِلَی النَّعیمِ؛ وَ لَکن فِی النّارِ اِذا لا بُدّ بِصورهِ النَّار بَعد اِنتهاءِ مُدّهِ العِقابِ أن تکون بَرداً وَ سَلاماً عَلیٰ مَنْ فیها وَ هَذا نَعیمُهُم.(1)

اما اهل نار عاقبتشان به نعیم است لکن در نار، زیرا صورت نار بعد از انتهای مدت عقاب بر هرکس که در آن است برد و سلام می شود و این نعیمشان است.

ملاصدرا در «اَسفارِ اَربَعَه» با پذیرش تفکرات ابن عربی می نویسد:

فَهُمْ یَتَلَذَّذُونَ بِمَا هُمْ فِیهِ مِنَ نارٍ وَ َ زَمْهَرِیرٍ وَ مَا فِیهَا مِن لَدْغ الْحَیَّاتِ وَ الْعَقَارِبِ کَمَا یَلْتَذ اهْلُ الْجَنَّهِ، بِالظِّلَالِ وَ النّورِ وَ لَثمِ الحِسان مِن الحور.(2)

جهنمیان در جهنم از آتش و زمهریر و نیش مارها و عقرب ها

1- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 430.
2- اَسفارِ اَربَعَه، ج 9، ص 349.

لذت می برند، همان گونه که اهل بهشت از سایه ها و نور و همسران بهشتی لذت می برند!!

طبق چنین دیدگاهی که عرفا و فلاسفه به عالم دارند وجود هرکس و هر چیز در عالم، خیر محض است. وجود فرعون و ابن ملجم و شمر و یزید و امثال آنها نه تنها شر نیست، بلکه به عالم، زیبایی خاصی می دهند!! می گویند: همه به سوی کمال خویش با عشق و شور و شعف در حرکتند و در این مسیر جز رضای الهی چیز دیگری طلب نمی کنند!!

حاصل سخنشان می شود:

شمر ملعون با بریدن سر حضرت سیدالشهداء عَلَیهِ السَّلام در دنیا به بالاترین کمال خود رسید و ورود آن ملعون در قیامت در آتش جهنم که مطابق طبع اوست برای وی منتهای کمال است!! کمال حضرت سیدالشهداء عَلَیهِ السَّلام نیز با مقابله با یزید و شمر و کشته شدن محقق شد!!

در این دیدگاه همه چیز زیباست، بت زیباست، کفر زیباست، شمر و یزید و ابن ملجم هم زیبا هستند و به عالم معنا می دهند و زیباترین چیز در میان پدیده ها شیطان است.

همان گونه که مطرح شد ملاصدرا در مقدمه شرح اصول کافی می گوید:

سعادت و کمال شیطان با ایجاد اضلال در عالم است!!

و شبستری نیز می گوید:

نکو اندیشه کن ای مرد عاقل

که بت از روی هستی نیست باطل!!

بدان کایزد تعالی خالق اوست

ز نیکو هرچه صادر گشت نیکوست

چو کفر و دین بود قائم به هستی

شود توحید عین بت پرستی

وی می گوید:

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست(1)

آری، ابن ملجم و شمر در جایگاه خودشان که مقابله با امام علی عَلَیهِ السَّلام و امام حسین عَلَیهِ السَّلام است نه تنها شر نیستند، بلکه خیر محض و جلوه دهنده و زیبا سازنده جهانند!! و آخر کار نیز مزدشان ورود در جهنم و لذت بردن از آتش و مار و عقرب ها است!! زیرا عذاب از عَذْب (یعنی گوارا) است نه زجر و درد!!

می گوییم:

باید توجه داشت که فلاسفه و عرفا به جبر مطلق عقیده دارند، و این اساس فعل انسان گناهکار را فعل خدا می دانند که با توجه به اقتضای ذاتش از وی صادر می شود.و به همین دلیل گناه گناهکاران برایشان کمال است؛ چرا خداوند متعال در کلام جاویدش به شدت تمام انسان ها را از ارتکاب گناهان نهی فرموده است؟!

ملاصدرا در اَسفارِ اَربَعَه می گوید:

... وَ الفِعْلُ الاختیاری لَا یَتَحَقَّقُ وَ لَا یَصِحُّ بِالْحَقِیقَهِ الاَّ فی واجِبِ الوُجودِ وحده وَ غَیرهُ لا یَکونونَ اِلاّ مُضطَرّین فی صُورهِ المُختارینَ.(2)

1- گلشن راز، شبستری.
2- اَسفارِ اَربَعَه، ج 6، ص 34.

فعل اختیاری به جز برای خداوند نه محقق است و نه صحیح است و غیر خداوند همه موجودات در افعالشان مضطر و مجبور هستند [و مانند انسان] در ظاهر مختارند!!

در اَسفارِ اَربَعَه، سخنان فراوانی از ملاصدرا در باب جبر مطلق موجود است از جمله: اَسفارِ اَربَعَه، ج 4، ص 113 و 114؛ ج 6، ص 310.

مرحوم علاّمه طباطبایی نیز می گوید:

مَا مِنْ شَیْ ءٍ مُمْکنٍ مَوجود سِوَی الواجِبِ بالذات حَتَّی الأَفعال الاِختیاریَّهِ اِلاّ هُوَ فِعل الواجِبِ بِالذّاتِ، مَعلول لَهُ بِلا واسِطَه، اَو بِواسِطَهٍ اَو وَسائطٍ.(1)

جز از واجب بالذات (خداوند متعال)، همه ممکنات حتی افعال [به ظاهر] اختیاری، فعل خداوند است که بدون واسطه یا با واسطه از آن او است.

می گوییم:

1 اگر بگوییم صاحب فعل انسان خداست، دیگر اختیار برای او معنا ندارد، اما اگر بگوییم که انسان فعل را خود به اذن الهی انجام می دهد طبق معارف اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام انسان صاحب اختیار است، زیرا فعل را خود انجام

1- نهایه الحکمه، ص 301.

داده است اما با توان و قدرتی که خداوند به وی داده است؛ البته فلاسفه با توجه به برهان (قاعده) علیت که می گوید: آنگاه که علت تامّه گردد صدور معلول از درون علت، ضروری است، هرگونه حریّت و آزادی و اختیار را از غیر خداوند نفی می کنند. همان گونه که سخن ملاّ صدرا را آوردیم که نهایتا می گوید: «خداوند فقط فاعل مختار است و دیگر موجودات در ظاهر مختارند و در باطن و حقیقت و واقعیت مجبور!!»

البته قواعد فلسفی نه تنها جبر را بر تمام مخلوقات حاکم می گرداند بلکه خدا را هم در برمی گیرد، زیرا طبق قاعده علیت که می گویند: علت که تامه باشد بروز و صدور معلول لاجرم و اضطراری است، خداوند را از ازل، علت تامه معرفی می کنند که مجبور به صدور و ایجاد مخلوقات است! (البته صدور با ایجاد و خلق فرق می کند که فلاسفه به صدور قائلند نه خلق).

اکنون با چنین دیدگاه فاسدی چگونه می توان خداوند متعال را فاعل مختار نام نهاد! چون طبق قواعد فلسفی خداوند از ازل فاعل مضطر بوده است و طبق این قاعده، جهان نیز قدیم است، که البته ادله عقلی و نقلی هر دو سخن را ابطال می کند.

2. اگر جهنم برای مجرمان کمال و محل لذات است چرا بویی از این سخنان در کلام هیچ یک از انبیاء الهی و ائمه اطهار عَلَیهِمُ السَّلام نیامده است؟ آیا فلاسفه و عرفا از پیامبران و امامان بیشتر می دانند؟!! یا طبق سخن آن فیلسوف صدرایی، سخنان عرفا از پیامبران و امامان دلپذیرتر است؟!!(1)

3. صدها آیه از آیات قرآن کریم که خداوند وعده عذاب ابد به مجرمان داده است چگونه با این سخنان توجیه می شود؟!!

1- شرح مقدمه فُصوصُ الحِکَم، آشتیانی، ص 74.

ص: 111

آیا تنها با استناد غلط به این مطلب که می گویند: عذاب از «عَذْب» (خوشی) است!!

4. مجرمان که در دنیا با فساد و باده نوشی و فحشاء در لذات غوطه ورند، اگر در آخرت نیز با نیش مارها و عقرب ها در جهنم لذت ببرند، آیا نباید گفت: خوشا به حال مفسدان و مجرمان، که هم در دنیا خوش اند و هم در آخرت؟!!

5. آیا حاصل این گونه تفکرات باطل، چیزی جز انکار وعده های خدا و به مسخره گرفتن تعالیم تمام پیامبران الهی است؟!!

6. آیا ملاصدرا با اینگونه تفکرات، عقل را کامل نموده است و نعمت را بر بشر به اتمام رسانده است؟!! چنانچه آن فیلسوف صدرایی می گوید!

آیا این سخن ملاصدرا که در اسفار، ج 7، ص 136 می گوید: «زنان حیواناتی هستند که برای استفاده مردان، لباس انسانیت به آنها پوشانده شده است» نیز از آثار اکمال عقل است؟!!

طبق عرفان ابن عربی و سایر صوفیه، انسان هر چیزی را که بپرستد، در واقع امر، خدا را پرستیده است!

یکی دیگر از تابعان عرفان ابن عربی، ملاّسلطان محمد گنابادی ملقب به سلطان علیشاه (مؤسس فرقه صوفیه گنابادی) در این باره زشت تر و رکیک تر از استاد خود ابن عربی می گوید:

چون عالم مظهر تجلی ذات خداوند است، انسان زمانی که از روی اختیار، شیطان را می پرستد یا جن یا هر چیز دیگر مثل ماه و ستاره یا ملائکه یا حتی آلت تناسلی، مثل برخی از هندوها که مجسمه آلت تناسلی مرد و زن را پرستش

می کنند، در حقیقت خدا را پرستش کرده و خود نمی دانند!! (نَسْتَجِیرُ بِاللَّهِ مِنَ هٰذهِ الأَقاویل !).

متن جمله فوق چنین است:

لما کَانَ أَجْزاء العَالَمِ مَظاهِر لِلّهِ الوَاحِدِ الأَحَدِ القَهّارِ بِحَسَبِ أَسمَائِهِ اللُّطفیَّهِ وَ الْقَهریَّهِ کَانَ عِبادَه الاِنسانِ لِأیِّ مَعبودٍ کانت عِبادَه اللّهِ اِختیارَاً فَالاِنسان فی عِبادَتِهَا اِختیاراً لِلشَّیطانِ کَالاِبلیسیَّه وَ لِلْجِنِّ کَالکَهَنَهِ وَ التَّابِعِی الجِنِّ وَ لِلْعَناصِرِ کَالزَّردُشتیَّهِ وَ عابِدی المَاءِ وَ الهَواءِ وَ الأَرضِ وَ لِلمَوالِدِ کَالوَثَنیَّه وَ عابِدِی الأَحْجارِ وَ الأَشْجارِ وَ النَّباتاتِ کَالسَّامِریَّه وَ بَعْضِ الهُنودِ الَّذینَ یَعبُدونَ سَائِرَ الْحَیَواناتِ وَ کَالجَمشیدیَّه وَ الفِرعَونیَّه الَّذینَ یَعبُدُونَ الاِنسانَ وَ یُقِرُّونَ بِآلِهَتِهِ وَ لِلْکَواکِبِ کَالصَّائِبِه وِ لِلْمَلائِکَهِ کَأَکثَرِ الهُنودِ وَ لِلذَّکَرِ وَ الفَرْجِ کَبَعضِ الهُنودِ القَائِلینَ بِعِبادَهِ ذَکَرِ الاِنْسَانِ وَ فَرْجِهِ وَ کَالْبَعْضِ الآخرِ الْقَائِلینَ بِعِبادَهِ ذَکَرِ مهادیو مَلَکاً عَظیمَاً مِنْ الْمَلائِکَهِ وَ فَرْجِ اِمْرَأَتَهُ کُلُّهُمْ عابِدونَ للّهِ مِنْ حَیثُ لَا یَشعُرونَ !!(1)

وی سپس این شعر شبستری را می آورد:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست

بدانستی که دین در بت پرستی است

1- تفسیر بیان السعاده، ملاسلطان محمد گنابادی، ج 2، ص 437.

ص: 113

شاهد بازی در تصوف

اهل تصوف، عشق مجازی را پله ای برای رسیدن به عشق حقیقی می دانند و در آثار و نوشته ها به ویژه دیوان اشعار آنان، به فراوانی از زن و چهره های زیبا و عشق و دلدادگی به آنان سخن گفته اند و ادعا دارند که ظاهر این سخنان و اشعار عاشقانه، درباره زیبارویان است و حقیقت و باطن آن در رابطه با خداست!! آنان سپس پا را فراتر می گذارند و مدعی می شوند که یک عارف سالک در مرحله ای از سیر و سلوکش با نظر نمودن در چهره کودکان و زنان زیباروی، خدا را می بیند و معرفتش افزون می گردد!!

و باز پا را فراتر می گذارند و با این بهانه باطل که از هوای نفسانی سرچشمه گرفته است مبادرت به کارهایی می نمایند که در شرع از گناهان کبیره و مفاسد بزرگ محسوب می گردد؛ اما آنان با این تفکر باطل که «به حقیقت رسیده اند و شریعت از آنان باطل گشته است»، کارهای خود را موجه جلوه می دهند!!

آنان اینگونه اعمال زشت را پس از وصول نه تنها حرام نمی دانند، بلکه آن را آینه ای می دانند که جمال حق را در آن می بینند و با این عمل ننگینی که انجام می دهند با کمال بی شرمی می گویند: «فاعل این عمل، توجهی به عملش ندارد و این عملش را آینه و وسیله برای رؤیت حق می بیند و در حقیقت تمام توجهش به خداست، و شخص فاعل، خدا را در صورت این معشوق مجازی می بیند!!»

اکنون چند نمونه را برای مثال می آوریم:

عبدالرحمان جامی در شرح حال اوحدالدین کرمانی در علت اینکه شیخ شهاب الدین او را بدعت گذار خوانده است، نوشته است:

مراد شیخ شهاب الدین به ابتداع (بدعت) وی آن بوده است که می گوید وی در شهود حقیقت، توسل به مظاهر صوری کرده و جمال مطلق (یعنی خدا) را در صور مقیدات (یعنی کودکان و زنان) مشاهده می نموده و شیخ شمس الدین تبریزی از وی پرسیدند که در چه کاری؟ گفت: ماه را در طشت آب می بینم. پس شیخ شمس الدین گفت: که اگر بر قفا دنبل نداری، پس چرا بر آسمانش نمی بینی؟ و پیش مولانا جلال الدین رومی (مولوی) گفتند که وی شاهد باز بود، خدمت مولوی فرمود: که کاش کردی و گذشتی، و این رباعی وی بر این دلالت دارد:

زان می نگرم به چشم سر در صورت

زیرا که ز معنی است اثر در صورت

این عالم صورت است و ما در صوریم

معنی نتوان دید مگر در صورت

و در برخی تواریخ، مذکور است که وی چون در سماع گرم شدی پیراهن مردان چاک کردی و سینه به سینه ایشان باز نهادی، چون به بغداد رسید خلیفه پسرکی صاحب جمال داشت. این سخن بشنید و گفت: او مبتدع است و کافر، اگر در صحبت من از اینگونه حرکتی کند (چشمداشتی به فرزندم داشته باشد) وی را بکشم و چون سماع گرم شد

شیخ به کرامت[!!] دریافت، گفت:

سهل است مرا بر سر خنجر بودن

در پای دوست بی سر بودن

تو آمده ای که کافری را بکشی

غازی چه تویی رواست کافر بودن

پسر خلیفه سر برپای شیخ نهاد و مرید شد!!

سپس جامی این اعمال ننگین صوفیه را چنین توجیه می کند:

حسن ظن، بلکه صدق اعتقاد نسبت به جماعتی از اکابر چون شیخ احمد غزالی، شیخ اوحدالدین عراقی که به مطالعه جمال ظاهری صوری حسی اشتغال می نموده اند آن است که ایشان در آن صور مشاهده جمال حق سبحانه می کرده اند و به صورت حسی مقید نبوده اند و اگر از بعضی کُبَرا (بزرگان) نسبت به ایشان، انکاری واقع شده است، مقصود از آن، آن بوده باشد که محجوبان آن را دستوری نسازند و قیاس حال خود برایشان نکنند و جاویدان در حَضیض خُذلان و اَسفَلُ السّافِلین طبیعت نمانند!!(1)

می گوییم:

اولاً: این چه راه وصول و رؤیت حق است که با ارتکاب گناهان صورت می پذیرد!!

ثانیا: اگر این کار برای عرفای واصل صحیح است، پس چرا بویی از این معارف!! در آموزه های دینی مشاهده نمی شود؟!!

ثالثا: اگر این کار برای واصلان عرفا حلال باشد، پس باید گفت:

1- نَفَحاتُ الأُنسِ فِی حَضَرات القُدْس، ص 590 و 591.

کارهای دیگری که منع شرعی دارند نیز می تواند برای آنان حلال باشد!! بنابراین، حرمت های الهی بازیچه ای بیش نیست!!

آیا این تفکر، جز مسخره کردن دین، چیزی دیگری است؟!!

شیخ عطار در مثنوی «مَنطِقُ الطَّیر» راجع به شبلی از بزرگان صوفیه سروده است:

گم شد از بغداد شِبْلی چندگاه

کس به سوی او کجا می برد راه

باز جستندش به هر موضع بسی

در مخنّث خانه ای دیدش کسی

در میان آن گروه بی ادب

چشم تر بنشسته بود و خشک لب

مولوی می گوید:

خانقاهی که بود بهتر مکان

من ندیدم یک زمان در وی امان

رو به من آرند مشتی خمرخوار

چشم ها پر نطفه کف ... فشار(1)

ملاصدرا در فصل نوزدهم از کتاب حکمت متعالیه تحت عنوان «فی ذِکرِ عِشقِ الظُّرَفاءِ وَ الفَتَیان للاَوجَهِ وَ الحِسّان» در عشق و دلدادگی به کودکان و نوجوانان زیباروی می نویسد:

هنگامی که کودکان و نوجوانان از تربیت پدران و مادران بی نیاز می شوند، به آموزش و توجه نیکو و دلسوزانه و مهربان اساتید و معلمین نیاز پیدا می کند. از این رو یک نوع گرایش و رغبت نسبت به کودکان و همچنین عشق و محبت نسبت به نوجوانان زیباروی در وجود مردان بالغ و بزرگسال

1- کلیات مثنوی، ص 99، چون حرف رکیک بود به جایش ... قرار دادیم.

ایجاد می شود. علت این امر این است که این افراد بزرگسال برای تأدیب، تهذیب و تکمیل نفوس ناقص این کودکان و نوجوانان و رساندن آنها به اهداف مورد نظرش گرایش پیدا کنند، و الاّ خداوند این رغبت و محبت را در اکثر افراد بیهوده نمی آفرید.

... ناگزیر باید گفت که وجود این عشق در انسان از جمله فضائل و خوبی ها به شمار رفته و جز صفات پست و زشت شمرده نمی شود و سوگند به جان خودم که این عشق نفس را از همه اشتغالات و گرفتاری های دنیایی آزاد کرده و در واقع همه این اشتغالات را به صورت یک امر واحد درمی آورد، و آن هم اشتیاقی برای دیدن زیبایی انسان است که بسیاری از آثار جمال و جلال خدا در این جمال انسان وجود دارد ...

و به همین سبب بزرگان و مشایخ در ابتدا شاگردان و مریدان خود را، امر به عشق می کنند، و در این زمینه گفته شده است: عشق پاک، کامل ترین وسیله برای لطافت بخشیدن به نفس و نورانی کردن قلب می باشد، و در اخبار هم آمده است: به درستی که خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، و همچنین گفته شده:

هرکس که عشق بورزد و پاکدامن باشد و پنهان کند آن را و بمیرد، شهید از دنیا رفته است.

اما در اینجا لازم است موضوعی تذکر داده شود و آن اینکه این عشق از جمله فضایل کم نظیری است که بین عقل مجرد خالص و نفس حیوانی واقع می شود. چنین فضائلی به طور مطلق در همه اوقات و شرایط و برای همه افراد پسندیده نیستند؛ بلکه شایسته است در میانه راه سلوک عرفانی و در

شرایط نرم شدن و رقیق شدن نفس و بیدار کردن آن از خواب طبیعی و خواب غفلت و همچنین خارج کردن این نفس از دریای شهوات حیوانی، این نوع محبت یعنی عشق به کار گرفته شود، ولی در شرایطی که نفس به وسیله علوم الهی کامل شده، جوهره عقلانی پیدا کرده و بر علوم کلی که سبب اتصال آنچه عالم قدس می شوند، احاطه پیدا می کند، شایسته نیست در عشق نسبت به این صورت های زیبا و شمایل لطیف بشری سرگرم باشد.(1)

می گوییم:

1 گرایش اساتید و معلمین به خردسالان و نوجوانان، اگر برای خدا باشد، امری است نیکو؛ اما آنگاه که اساتید و معلمین، طبق قول ملاصدرا فقط نگاه مهربانانه و دلسوزانه به کودکان و نوجوانان زیباروی دارند، آیا این گرایش برای خداست یا از روی هواهای نفسانی است!؟

2 این چه کمال و رشدی است که فقط با عشق ورزیدن به کودکان و زنان و جوانان زیباروی میسر می شود!؟ مگر دیگران که زیباروی نیستند، گناه آنان چیست؟

3 آیا اینگونه تفکرات باطل صوفیانه، مقدمه فساد نفس نسبت به ارتکاب گناهان کبیره و موجه جلوه دادن آن را فراهم نمی سازد؟!

1- اَسفارِ اَربَعَه، ج 7، ص 171 به بعد.

4 آن احادیثی را که ملاّ صدرا از معصومین: ذکر نمود، چه رابطه ای دارد با عشق ورزیدن به کودکان و نوجوانان زیباروی؟! آیا اینگونه سخنان، استفاده ابزاری نمودن از احادیث معصومین عَلَیهِمُ السَّلام نیست؟!

ملاصدرا در ادامه کلامش، در بیان عشق بازی بی پرده تر می گوید:

زمانی نهایت آرزوی عاشق برآورده می شود که با او نزدیک شود و با او هم صحبت گردد و با حصول این مطلب، چیز بالاتری را می خواهد و آن این است که آرزو می کند ای کاش با معشوق خلوت کرده و بدون حضور شخص دیگری با او هم صحبت گردد. و باز با برآورده شدن این حاجت می خواهد که با او هم آغوش گشته و او را بوسه باران کند. تا می رسد به جایی که آرزو می کند ای کاش با معشوقه در لحاف و رختخواب قرار گیرد و تمام اعضای خود را تا جایی که راه دارد به او بچسباند و با این حال آن شوق اولیه و سوز و گداز نفس بر جای خود باقی است؛ بلکه به مرور زمان اضافه نیز می گردد، کما اینکه شاعر نیز بر این مطلب اشاره کرده است: با او معانقه کردم باز نفسم به او مشتاق است.

آیا نزدیک تر از معانقه و در آغوش گرفتن چیزی تصور دارد؟ و لب های او را مکیدم شاید حرارت من از بین برود؛ اما با این کار فقط هیجان درونیم افزایش یافت. گویا تشنگی من پایان پذیر نیست، مگر که روح من و معشوقم یکی شود!!(1)

1- اَسفارِ اَربَعَه، ج 7، ص 171 به بعد.

می گوییم:

طبق عقیده عرفا، تمام عالم مظهر ذات خداوند است و این خداست که به صورت های گوناگون حتی حیوانات، ظاهر گشته است. چنانچه قیصری در شرح سخنان ابن عربی می گوید:

اِنَّ لِکُلِّ شَی ء جَماداً کَانَ أَو حَیَواناً حَیاتاً و عِلماً وَ نُطقاً وَ اِرادتاً وَ غَیرها یلزم ذات الاِلٰهیه لِأنَّها هِیَ الظّاهِره بِصُوَر الحِمارِ وَ الحیوانِ.(1)

برای هر چیزی چه جماد، چه حیوان، حیات و علم و نطق و اراده و صفاتی مانند آن باشد که آن صفات از خصایص ذات الهی است، پس این خداست که به صورت الاغ و حیوان ظاهر شده است!!

اکنون از عرفای صوفی می پرسیم:

حال که همه موجودات، مظهر خداوند هستند، چرا در اشعار و نوشته هایتان فقط از کودکان و زنان زیبارو تمجید نموده و مدعی هستید که خدا را در این چهره های زیبا مشاهده می نمایید؟!!

1- شرح فُصوصُ الحِکَم، قیصری، ص 252.

بخش دوم: نقد کتابچه ای که به خیال نویسنده بت پرستی را علمی نموده است

اشاره

مقدّمه

یکی از انتقادات بسیار شدیدی که علمای دین و فقهای عظام به ابن عربی نموده اند این است که وی در کتاب فُصوصُ الحِکَم، «فص هارونیه»، برخلاف نص قرآن، قوم بنی اسرائیل که در غیاب موسی عَلَیهِ السَّلام بت پرست شدند را تبرئه می کند و هارون نبی عَلَیهِ السَّلام را که مانع شده بود جمعی گوساله (بت) را نپرستند مورد مؤاخذه قرار می دهد و او را به نقص معرفت متهم می کند. ابن عربی مدعی است آنگاه که موسی عَلَیهِ السَّلام به سوی قوم برگشت و برادرش هارون عَلَیهِ السَّلام را مورد مؤاخذه قرار داد به این علت بود که هارون عَلَیهِ السَّلام مخالف جریان گوساله پرستی بود!!

استاد حسن زاده آملی در کتاب مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم زمانی که در شرح سخنان ابن عربی به این قسمت می رسد از سخنان ابن عربی دفاع می کند و آن را موجه جلوه می دهد و سخن وی را اسرار ولایت و باطن مطرح می نماید!!

شخصی به نام آقای محمدحسن وکیلی اخیرا در مجامع حوزوی و دانشگاهی مشغول ترویج تفکرات صوفیانه است. نامبرده در

کتابچه ای به نام «تحریف های تفکیکیان پیرامون حکمت و عرفان، دفتر اول گوساله پرستی در کلام استاد حسن زاده آملی» با استدلال های واهی و مغلطه های عرفانی، سعی نموده که از ابن عربی و شارح آن دفاع کند و سخنان آنان را مطابق با شرع قلمداد نماید.

این حقیر با خواندن کتابچه وکیلی، متوجه شدم که استدلال های وی سراسر باطل و مغلطه است که نامبرده قصد دارد با استدلال تراشی گوساله پرستی و بت پرستی را به خیال خودش از طریق علمی ثابت کند!!

و از آنجا که کتابچه فوق، به صورت گسترده در بین طلاب و دانشجویان دیگران توزیع گردیده است، وظیفه خود دیدم که استدلال های ناصواب وی را با دلایل عقل و قرآن و روایات پاسخ گویم و قضاوت در این باره را به خوانندگان محترم واگذار می نمایم.

در پایان این مقدمه لازم به ذکر است که اینجانب شخصی مستقل هستم و قصد دفاع از هیچ مشرب فکری مانند مکتب تفکیک را ندارم و قصدم فقط جواب به سخنان باطل نویسنده است.

23/2/90

دفتر اول: گوساله پرستی در بیانات ابن عربی و شارح آن

برخی از نقدهای ما

1 در کتابچه «تحریف های تفکیکیان پیرامون حکمت و عرفان» منتقدان به صوفیه و فلاسفه به شدّت مورد نکوهش قرار گرفته و به انواع و اقسام اتهامات چون رفتارهای غلط، پندارهای باطل، قصور و نقص در ادراک، طلاب مستضعف، تحریف حقایق، سخنان دروغ و کذب، ایجاد فتنه و تفرقه در صفوف شیعیان و ... مورد هجمه قرار گرفته اند.

سؤال ما از جناب نویسنده این است که در دیدگاه شما متخصص چه کسی است؟

آیا کسی که سخنان عرفا و فلاسفه را هر چند تقلیدی مو به مو پذیرفته متخصص است؟

آیا منتقدانی که سال ها فلسفه و عرفان را خوانده و به عمق سخنان

این دو طایفه رسیده امّا مبانی و عقاید آنان را نپذیرفته اند، در دیدگاه شما متخصص اند یا خیر؟

شما، علمای طرفدار عرفان اصطلاحی و فلاسفه را عالمان بزرگ شیعه یاد کرده و مخالفان آنان را طلاب مستضعف دانسته اید. آیا بزرگانی مثل شیخ انصاری، خواجه نصیر، میرزای قمی، علاّمه مجلسی، علاّمه شیخ حر عاملی و مقدّس اردبیلی که در ردّ عقاید ابن عربی و سایر صوفیه مطلب نوشته اند در نظر شما جزء علما و طلاب مستضعف اند؟

آیا از دیدگاه شما فیلسوف و عارف بزرگی مانند ملاّ محسن فیض کاشانی که مفسّر کلام ابن عربی و ملاّ صدرا بوده و در اواخر عمر نادم شده و علیه عرفان اصطلاحی و فلسفه مطلب می نویسد از تخصص لازم برخوردار نیست؟ و یا خروج وی از تخصص است؟!!

آیا مرحوم علاّمه محمّد تقی جعفری دانشمند و فیلسوف شهیر که می نویسد: «عقیده به وحدت وجود و موجود عرفا و متصوفه سنخیتی با تعالیم انبیاء عظام در توحید ندارد»،(1) متخصص نیست؟

آیا پروفسور عبدالجواد فلاطوری که جزء پژوهشگران بزرگ عرصه فلسفه و عرفان است و می گوید: «پایه هایی که اساس فلسفه صَدرُ المُتِألِّهین (ملاّ صدرا) بر آن بوده است الآن فرو ریخته است.»(2) در نظر شما کارشناس و خبره نیست؟

به نظر می رسد در دیدگاه شما متخصص فقط کسی است که فلسفه

1- مبدأ اعلی، ص 74.
2- کتاب فلاطوری، ص 162.

و عرفان اصطلاحی را بپذیرد و اگر کسی عمر خود را در مطالعه و تدریس فلسفه و عرفان سپری کرده باشد ولی با آرای فلاسفه و عرفا مخالفت داشته باشد متخصص نیست و چیزی نمی داند!

علاّمه محمّد تقی جعفری در این مورد می نویسد: «اگر اصل را با وجود، و موجود را واحد شخصی عقیده کردی اعلم دورانی اگرچه الف را از باء تشخیص ندهی ... و بالعکس اگر راجع به وحدت موجود اظهار نظری کنی، جاهل ترین مردمی اگر اعلم دوران باشی».(1)

جناب نویسنده! باید بدانید که اندیشه بسیاری از پژوهشگران رشد نموده و این سخنان بی اساس دیگر جایگاهی ندارد و طرفداران عرفان اصطلاحی و صوفیه دیگر نمی توانند با بر چسب نفهمی یا انگ های سیاسی منتقدان را از میدان به در کنند.

2 نویسنده، منتقدان عرفان و فلسفه را متهم به تفرقه افکنی در صفوف شیعیان می کند می نویسد:

... نشریات تفکیکی و خطبای محترمشان هر روز نغمه ای در تنبور می افزایند و تحریف و خلاف واقع جدیدی را به مردم مستضعف و از همه جا بی خبر تزریق می کنند و علاوه بر افترا بدون علم و تحریف و کذب، به آتش تفرقه در صفوف شیعیان و موالیان اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام دامن می زنند. (ص 11)

و در صفحه بعد می نویسد:

نکته ای که در اینجا تذکرش ضروری است، این است که

1- مبدأ اعلی، ص 108 و 111.

بخشی از تحریفات (توسط مخالفان فلسفه و عرفان) مسلّماً به صورت عمدی تولید می شود و نگارندگان و گویندگان با علم و توجه به آن به جعل آن می پردازند ولی به عقیده این حقیر بیش از نود درصد آن محصول بی اطلاعی است.

در ادامه می افزاید:

به ضمیمه تعصب خشک و عناد با حکماء و عرفا است که تفکیکیان از کودکی با آن تربیت می شوند. با این وجود صاحبان این تحریفات غیر عامدانه، غالبا جاهل مقصرند نه قاصر، زیرا خود واقفند که شرعا و عقلاً به هیچ وجه حق اظهار نظر در این گونه مسایل را ندارند و تبعات این اکاذیب در آخرت دامن گیرشان خواهد شد.

پاسخ ما:

این حقیر کاری به مکتب تفکیک ندارم؛ اما می گویم: چیزی که موجب اختلاف در صفوف شیعیان می شود رها کردن معارف توحیدی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام است نه انتقاد یا مخالفت با عرفان و فلسفه. سخن منتقدان این است که آیا با وجود عالی ترین معارف توحیدی در تعالیم خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام سزاوار است که شیعیان آنها را رها کنند و در معارف به علوم صرفا بشری تمسک جویند؟

آیا عرفان اصطلاحی و فلسفه اسلامی که به اعتراف پژوهشگران این عرصه دستمایه های اولیه خود را از مکتب یونان باستان گرفته است می تواند محور اتحاد بین شیعیان باشد؟

آیا گروهی که سعی دارند معارف خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام را اصل قرار دهند و هیچ گونه جایگزینی را برای آن نپذیرند تفرقه افکنند یا دیگران؟

آیا در نظر شما، عرفان اصطلاحی و فلسفه از وحی هم مقدّس تر است که هیچ کس به غیر از باورکنندگان نمی توانند حتی اظهار نظر کنند و اگر اظهار نظر کنند حرام شرعی را مرتکب شده اند؟

ایشان و برخی از این طرفداران می گویند تا فردی حکمت متعالیه ملاّ صدرا را خوب نخواند و نفهمد نمی تواند و نباید درباره ابن عربی و آثار و عقاید او اظهار نظر کند، زیرا فلسفه متعالیه ملاّ صدرا مقدمه ورود به عرفان ابن عربی است و کسانی که این نکته مهم را رعایت نکنند در اظهار نظر دچار لغزش می شوند!!

پاسخ ما:

از آنجا که بسیاری از مباحث حکمت متعالیه صَدرُ المُتِأَلِّهین برگرفته از آراء و عقاید ابن عربی است، کسی که در این مباحث وارد شود و آنچه می خواند بپذیرد، قطعا زمانی که با اتمام این مقدمات وارد عرصه عرفان ابن عربی شود دیگر منتقد عقاید او نخواهد بود، بلکه شارح و مفسر عقاید ابن عربی می شود، زیرا از ابتدا ذهنیت و تفکرش در چهارچوب خاصی شکل گرفته که لاجرم وی را به سوی پذیرش عرفان ابن عربی سوق می دهد و این نکته بسیار مهمی است که آقایان از آن غفلت کرده اند.

بهترین راه برای نقد آراء و عقاید عرفا و متصوفه این است که در ابتدا زبان آنان فهمیده شود، سپس بدون پذیرش مکتب خاص از تفکرات بشری، و با توجه به عقل و محکمات قرآن و تعالیم اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام عقاید آنان مورد ارزیابی قرار گیرد. امّا طرفداران فلسفه و عرفان تفکّرات خود را از ابتدا در چهارچوبی خاص که نهایتا منجر به پذیرش عقاید آنان می شود شکل می دهند و این کار جدّا جلوی حُریّت و آزادی اندیشه را می گیرد.

3 نویسنده سخن بسیار عجیبی دارد، می نویسد:

شالوده نظام فکری علاّمه مجلسی در مسائل اعتقادی، ساخته شده دست پدر بزرگوار ایشان علاّمه مجلسی اول و شیخ بهایی و ملاّ صدرا و گاه امثال میرداماد و میرزا رفیع و آقا حسین دامغانی است. در مرآه العقول و بحار در مباحث توحید و نفس و ... دائما به مطالب نقل شده از این بزرگان برمی خوریم و مجلسی ثانی با تجلیل بسیار از شیخ بهایی و پدرشان و میرداماد یاد می کنند و ملاّ صدرا را «بَعضُ المُحَقِّقین» می نامند.

و اگر نقل قول این بزرگان را از بحار و مرآه العقول حذف کنیم، دیگر چیز قابل توجّهی در این مباحث باقی نمی ماند. مجلسی اول در این عبارت فرمود: «شیخ بهاءالدین محمد (شیخ بهایی) و مولانا صدرالدین محمد شیرازی (صَدرُ المُتِأَلِّهین) بلکه جمیع محققین و مدققین خوشه چین خرمن او (مُحیِ الدّین) می باشند». معنای این سخن این است که علامه مجلسی ثانی و به تبع محدثین دیگری که بر سفره بحار نشسته اند، در فهم روایات و معارف خوشه چین

مُحيِ الدّین می باشند، گرچه از نام وی فرار کنند. با مقایسه بحار و آثار محققین و متکلمین پیش از قرن ششم به خوبی عمق تاثیرگذاری حکمت و عرفان را در آثار علامه مجلسی ثانی می بینیم که ارائه شواهد تفصیلی آن مجال دیگری می طلبد. تفکیکیان و دیگران بپذیرند یا نپذیرند باور کنند یا نکنند آنچه از مکتب تشیع امروزه به آن معتقدند مرهون عرفان مُحیِ الدّین می باشند.

پاسخ ما:

مرحوم علامه مجلسی صاحب کتاب گرانسنگ بحارالانوار، در آثار خود به شدت عقاید عرفا و متصوفه را مورد نقد و ردّ قرار می هد و آنها را اهل انحراف و بدعت معرفی می کند، حال چگونه می توان گفت که وی وام گیر ابن عربی است؟

جناب نویسنده !

آیا شیعه مرهون عرفان کسی است که در آثارش به شدت به شیعه حمله نموده و حتی نقل می کند که شیعیان در عالم کشف و شهود به صورت خوک دیده شده اند،(1) و در کتاب فُصوصُ الحِکَم می نویسد: «پیامبر رحلت کرد و هیچ کس را جانشین خود ننمود»(2) و در فُتوحاتِ مَکیِّه از مناقب شیخین مرتب سخن می گوید آنچنان که هیچ سنی نگفته و حتی عمر را معصوم می داند و با استناد به احادیث جعلی بر عصمت

1- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 2 باب الثالث و السبعون.
2- فُصوصُ الحِکَم، فَصِّ داوودیِّه.

عمر استدلال می کند،(1) و در همان کتاب فتوحات تمام احادیث نبوی را که بسیاری از آنها به قول محدث کبیر شیخ حر عاملی جعلی اند از منابع اهل تسنن نقل می کند،(2) و در همان کتاب همه طایفه شیعه را گمراه معرفی می کند و می گوید شیعیان دوازده امامی از همه فرقه های شیعه گمراه ترند و شیطان را شاگرد شیعیان دوازده امامی معرفی می کند و انواع و اقسام تهمت ها را به شیعیان می زند.(3) تا آنجا که حتی برخی از طرفداران وی، او را به خاطر این سخنان مورد ملامت قرار داده اند، آیا چنین کسی حق بر گردن شیعه دارد و شیعه وام دار و مرهون اوست؟

استاد مطهری ابن عربی را سنی متعصب نام می برد(4) و سید جلال الدین آشتیانی که از مدافعان و طرفداران ابن عربی است، وی را دشمن شیعه معرفی می کند. آشتیانی در مقدمه فُصوصُ الحِکَم می نویسد:

شیخ اعظم با آنکه به اهل بیت عصمت و طهارت عشق می ورزد خصم اَلَدّ شیعه امامیه (دوازده امامی) است ... آنچه در این قسمت از فتوحات آورده (که شیعیان در عالم کشف و شهود خوک دیده شدند) بسیار سست و خالی از صحت است در دو قضیه منقول از رجبیون و آن دو شاهد، آثار جعل آشکار است، مع هذا شیخ محقق از ناحیه عشق بر شیخین باور کرده است.(5)

1- فتوحات، ج 1، ص 200.
2- الإثنی عشریه فی الردّ علی الصوفیه، ص 235، ترجمه عباس جلالی.
3- فتوحات، ج 1، ص 281 و 282.
4- امامت و رهبری، ص 162 و 163.
5- مقدمه بر شرح فصوص قیصری، ص 44.

جناب شیخ! سزاوار بود که شما بگویید شیعه وام دار و مرهون علمای بزرگ و مجاهد خویش مثل کلینی ها و صدوق ها و مجلسی ها است نه ابن عربی سنی متعصب و به قول برخی ناصبی!

4 نویسنده بزرگان متقدمین شیعه را متهم به قشری گری و سانسور احادیث و خیانت در امانت می کند، می نویسد:

بزرگان متقدمین شیعه، در باب ولایت و امامت اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام و حتی نبوت حضرت ختمی مرتبت صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ عقاید سطحی داشتند. عده ای از ایشان ائمه عَلَیهِمُ السَّلام را از ابرار (دانشمندان نیکو) می نامیدند و هیچ مقام معنوی عجیبی برای ایشان معتقد نبودند. عده ای تحت تاثیر گرایش های افراطی محدثین مقامات اهل بیت را انکار می کردند و کسانی را که معتقد به سهو رسول خدا نبودند از غلات و مفوضه و ملعون می نامیدند ... محدثین آن عصر (عصر شیخ صدوق و شیخ مفید) همه این روایات را (در فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام) متهم به غلو و تفویض می نمودند و راویان آن را که گاه اصحاب سر ائمه عَلَیهِمُ السَّلام بودند به کذب و جعل و ... نسبت می دادند و به همین بهانه حجم زیادی از روایات آن عصر را سانسور کرده و به دست ما نرساندند. (ص 27 و 28 کتاب).

پاسخ ما:

ص: 134

سخن این نویسنده تهمت بزرگی است به محدثان و مجاهدان کبیر شیعه، همان کسانی که با تمام وجود پاسدار مکتب اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام بودند و سختی ها را بر جان خریدند و سخنان اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام را تا روز قیامت برای رهپویان هدایت و سعادت به یادگار گذاشتند. امثال شیخ صدوق و شیخ مفید و شیخ طوسی و دیگر بزرگان محدثین متقدم که در کلام این نویسنده به قشری و خیانت در امانت متهم شده اند، حقیقتا حق بزرگی بر گردن ما شیعیان دارند. اگر زحمت ها و مجاهدت های آن بزرگواران متقدّم نبود اکنون ما هم مانند بسیاری از مسلمانان از مکتب نورانی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام بی بهره بودیم.

نویسنده از یک طرف شیعه را وام دار عرفای صوفی که اکثر آنان مثل ابن عربی سنی متعصب شیعه ستیز بودند می داند، و از طرف دیگر بزرگان محدثین متقدم که افتخار جهان بشریت هستند را متهم به سانسور حدیث و خیانت در امانت می کند.

راستی این گونه قضاوت های وهّابی پسند نشانه چیست؟

5 ایشان می نویسد:

غرض از مباحثی که در این مجموعه بیان می شود اثبات حقانیت کلام جناب محی الدین نیست، بلکه نشان دادن بی اطلاعی و نا آشنایی مخالفان معارف الهی با این علوم است. (ص 17).

پاسخ ما:

چیزی که از ابتدا تا انتهای این کتابچه مشاهده می شود دفاع از عقاید ابن عربی خداپرستی بخصوص سخن ایشان که گوساله پرستی خداپرستی است. گویا نویسنده با بهانه کردن مخالفان، قصد توجیه سخنان ابن عربی

و شارح کتاب او استاد حسن زاده آملی را دارد، نه قصد آگاهی دادن و استدلال علمی نمودن.

نویسنده از یک طرف منتقدان گوساله پرستی در سخن ابن عربی و شارح آن را به نفهمی متهم می کند و از طرف دیگر با استدلال های ناصحیح سعی در موجه جلوه دادن عقاید ابن عربی را دارد، در عین حال با کمال تعجب می نویسد: «غرض از مباحثی که در این مجموعه بیان می شود اثبات حقانیت کلام جناب محی الدین نیست ....» !

پس از اتمام مقدمه، نویسنده با دلایل گوناگونی می کوشد تا برخی از عقاید عرفا و صوفیه (مانند بحث عینیت اشیاء با ذات الهی و بحث از این که چون در عالمِ تکوین، همه عبد و فرمان بردار خدا هستند پس واقعیت بت پرستی خداپرستی است). را اثبات کند وی با استناد به آیات قرآن کریم و روایات امامان معصوم عَلَیهِمُ السَّلام سعی در توجیه سخنان ابن عربی و استاد حسن زاده آملی را دارد. اما باید گفت که نویسنده با استناد غیر صحیح به آیات و روایات و دگرگون کردن معانی آنها در این مجموعه، مغلطه فاحشی را به تصویر کشیده و گمان کرده آنچه را استدلال می کند و می نویسد صحیح و مطابق با واقع است؛ در صورتی که به خاطر تعبد و تعصبی که نسبت به سخنان صوفیه و عدم درک صحیح قرآن و روایات دارد دچار خطایی بزرگ در عقیده خویش گردیده است. و ما برای اینکه مباحث طولانی نشود بخشی از استدلال های وی را با جواب مختصر ذکر می کنیم:

6 وی می نویسد:

قرآن مجید سر تا سر عالم هستی را آیه و نشانه پروردگار

می شمارد و در سراسر آیات مبارک خود هر گونه استقلالی را از هر موجودی نفی می کند ... بر خلاف ما که خود را دارای علم و حیات و قدرت و عزّت و ملک می بینیم، خداوند متعال در قرآن کریم هر صفت کمالی را در خود منحصر می نماید و علم و حیات و قدرت و دیگر صفات را به خود اختصاص می دهد. (ص 35 و 36).

نویسنده برای اثبات عینیت خدا با اشیاء این گونه زمینه سازی می کند که هر صفت و کمالی مختص به خداوند متعال است و هیچ گونه قدرت و عزّت و مُلک و ملکی برای انسان نیست.

پاسخ ما:

خداوند مالک کمالات گوناگون است و آن کمالات را که مخلوق او هستند به انسان اعطا نموده و وی را مالک آنها نموده و اگر چه این ملکیت یک ملکیت اعتباری است، اما انسان مالک آن از طرف خداوند متعال است. چنانچه خداوند در قرآن می فرماید:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاء وَ تَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاء وَ تُعِزُّ مَن تَشَاء وَ تُذِلُّ مَن تَشَاء بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلَىَ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ».(1)

بگو بار الها! مالک حکومت ها تویی به هر کس بخواهی حکومت می بخشی و از هر کس که بخواهی حکومت را

1- سوره آل عمران، آیه 26.

می گیری هر کس را بخواهی عزّت می دهی و هر که را که بخواهی خوار می کنی. تمام خوبی ها به دست توست تو بر هر چیزی قادری.

بنابراین خداوند متعال کمالات را به انسان عنایت نموده است و نوع این کمالات از این جهت مختص خداست که خدا خالق آن است و کسی غیر او آنها را ایجاد نکرده است و نفی استقلال به این معناست که اینها ذاتی ما نیست بلکه خدا اعطا نموده است.

7 وی می نویسد:

از دیده دو بین و احول ساکنان عالم کثرت، ما و دیگر مخلوقات وجودی در کنار خدا می باشیم و با هم عالم هستی و وجود را پر کرده ایم. بارها می پرسیم خداوند کجاست؟ کدام بخش از عالم را پر نموده است؟ و چگونه به همه جا احاطه و سیطره دارد؟

خود را غیر و مباین و بریده از او می بینیم و نسبت خالق و مخلوق را دو وجود جدا که یکی قوی و دیگری ضعیف و یکی غالب و قاهر و دیگری مغلوب و مقهور و یکی رزاق و محیط و دیگری مرزوق و محاط است می دانیم.(1)

پاسخ ما:

خداوند و مخلوقات از آنجا که هم سنخ هم نیستند با هم عالم را

1- ص 36.

پر نمی کنند بلکه این کثراتند که عالم خلقت را پر می کنند و آن گونه که نویسنده می پندارد مخالفان، چنین مطالبی را نمی گویند، بلکه هر کس چنین سخن بگوید نفهمیده است که «کجایی» از خواص عالم خلق است و خداوند، خالق جا و مکان است.

امیر مؤمنان علی عَلَیهِ السَّلام می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ أَیَّنَ الْأَیْنَ فَلا أَین لَهُ؛ (1) یعنی: خداوند جا و مکان را ایجاد کرده است و خود جا و مکان ندارد». نویسنده سر در گم، خلط مطلب کرده است، در این که ذات ما غیر از ذات خداست و او خالق است و ما مخلوق او و او رازق است و ما مرزوق و ... تردید نیست. این که ما و تمام پدیده ها غیر خدا هستیم با تمام ملاک های عقلی و آموزه های شرعی قابل تطبیق است؛ اما این گونه نیست که خداوند به ما احاطه نداشته باشد بلکه محیط بر ما است. پس بینونت ما با خداوند بینونت صفتی است نه بینونت عُزلی. به این معنا که خداوند غیر مخلوقات خویش است امّا سیطره تام بر تمام مخلوقات خویش هم دارد.

8 نویسنده می گوید:

بر اساس منطق توحیدی اسلام و مکتب اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام خداوند متعال در همه جا و در همه چیز و با همه چیز و در تمام ذرّات وجود حقیقتا هست به طوری که به جای اینکه بگوییم خداوند کجای عالم است باید با نوعی مسامحه گفت: عالم کجای خداست؟

1- بحارالانوار، ج 3، ص 309.

ص: 139

پاسخ ما:

هم این که بگوییم خدا کجای عالم است غلط است و همین که بگوییم عالم کجای خداست. زیرا وقتی جا و مکان مخلوق خداست بکار بردن این جمله که عالم کجای خداست معنا ندارد.

9 ایشان می نویسد:

وجود مقدس او و اسماء و صفاتش ارکان وجود هر چیزی را پر کرده است.

سپس در پاورقی می آورد:

چنانکه در دعای کمیل می خوانیم: وَ بِأَسْمَائِکَ الَّتِی مَلَأَت أَرْکَانَ کُلِّ شَیْ ءٍ. (1)

جواب:

خداوند با هر چیزی است، امّا آنچه که عالم خلقت را پر کرده است اسماء اوست نه وجود او (همان گونه که امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام در دعای کمیل می فرماید) و اینکه خداوند با هر چیزی است دلالت بر غیریت او با اشیاء دارد نه عینیت. خداوند متعال(2) با همه اشیاء است بدون عینیت داشتن با آنها، امّا اندیشه و عقل و شهود ما کیفیت آن را نمی فهمد، زیرا فعل خداوند طور ندارد همچنانکه ذات خداوند طور ندارد.

1- ص 37.
2- مقصود سیطره ذاتی خداوند است.

ص: 140

10 وی می نویسد:

در هر جا کمالی که می بینیم کمالات اوست و از اوست و با اوست و به سوی اوست. نسبت مخلوقات با خداوند متعال نسبت دو موجود جدا نیست، بلکه نسبت مطلق و مقید وجودی است. (ص 37).

پاسخ ما:

خداوند از هر قیدی منزه است، حتی قید اطلاق. زیرا هم مقید و هم مطلق هر دو از مفاهیم ذهنی است و خداوند از مفاهیم ذهنی ما منزّه است. مطلق و مقید در هم سنخ ها به کار می رود که یکی محدود و دیگری نامحدود است. اما خداوند هم سنخ مخلوقات نیست که تعبیر مطلق برای او بکار برند، به همین دلیل است که در آیات و روایات خداوند به چنین اسمی «یا مطلق» خوانده نشده است.

11 سپس نویسنده برای اثبات عینیت اشیاء با خداوند متعال به قسمتی از احادیث معصومین استناد می کند و می نویسد:

خداوند (غَیْرُ کُلِّ شَیْ ءٍ) است ولی (لَا بِمُزَایَلَهٍ) و (لَا بِمُبایَنَه)» بلکه «مَعَ کُلِّ شَیْ ءٍ» ولی «لَا بِمُقارَنَه» و «لا بِالمُمازَجه» سپس در پاورقی به این احادیث اشاره می کند:

نَهجِ البَلاغِه خطبه اول: «مَعَ کُلِّ شَیْءٍ لاَ بِمُقَارَنَهٍ وَ غَیْرُ کُلِّ شَیْءٍ لاَ بِمُزَایَلَه» یعنی: خداوند با تمام موجودات است نه اینکه با آنها قرین باشد و غیر تمام اشیاء است نه اینکه از آنها جدا باشد.

توحید صدوق صفحه 79: «لَمْ یَحْلُلْ فِی الاْءَشْیَاءِ فَیُقَالَ هُوَ کَائِنٌ وَ لَمْ یَنْأَ عَنْهَا فَیُقَالَ هُوَ مِنْهَا بَائِن ...» یعنی: او در اشیا حلول نکرده تا گفته شود از جمله اشیاء است و جدا از اشیاء نگشته تا گفته شود با آنها مباین و جداست.

توحید صدوق صفحه 306: «هُوَ فِی الاْءَشْیَاءِ عَلَی غَیْرِ مُمَازَجَهٍ خَارِجٌ مِنْهَا عَلَی غَیْرِ مُبَایَنَه ...» یعنی: او در تمام اشیاء است نه اینکه با آنها ممزوج باشد و او خارج از اشیا است نه اینکه مباین و جدا از اشیاء است.

پاسخ ما:

نویسنده با استناد به این احادیث شریف می خواهد با نفی مباینت ذات خداوند متعال از ذات اشیاء، عینیت خداوند متعال را با اشیاء اثبات کند. اما احادیث فوق با توجّه به یک سری احادیث دیگر هرگز چنین سخنی را نمی گوید(1) و نویسنده دانسته یا نادانسته احادیث فوق را ذکر نکرده است. درست است که در این احادیث مباینت خدا با اشیاء نفی شده است، امّا با این توضیح که مباینت عُزلی نفی شده است نه مباینت صفاتی.

مرحوم علامه مجلسی از امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام نقل می کند:

دَلِیلُهُ آیَاتُهُ وَ وُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ وَ مَعْرِفَتُهُ تَوْحِیدُهُ وَ تَوْحِیدُهُ تَمْیِیزُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ حُکْمُ التَّمْیِیزِ بَیْنُونَهُ صِفَهٍ لاَ بَیْنُونَهُ عُزْلَه.(2)

1- هرچند مضمون احادیث فوق هم سخن نویسنده را تأیید نمی کند، بلکه غیر آن را می گوید.
2- بحار الانوار، ج 4، ص 253.

دلیل خداوند آیات اوست و وجود او اثبات اوست و معرفت خداوند رسیدن به توحید و یگانه پرستی است و توحید او با تمییز و فرق گذاشتن بین او و مخلوقات اوست و حکم تمییز جدا دانستن خداوند در صفت اوست نه جدایی و مباینت در بر کنار بودن از مخلوقاتش.

از امام زین العابدین عَلَیهِ السَّلام روایت است که:

... هُوَ فِی الْاَشْیَاءِ کَائِنٌ لاَ کَیْنُونَهَ مَحْظُورٍ بِهَا عَلَیْهِ وَ مِنَ الْاَشْیَاءِ بَائِنٌ لاَ بَیْنُونَهَ غَائِبٍ عَنْهَا لَیْسَ بِقَادِر ... .(1)

در اشیاء است نه اینکه برای او مانعی باشد، و از اشیاء جدا است نه آن جدایی که از آنها غائب باشد و بر آنها توانایی نداشته باشد؛ و ده ها حدیث دیگر که در این زمینه می باشد.

خوانندگان ارجمند مشاهده نمودند که چگونه نویسنده با چشم پوشی از یک سری احادیث، یک معنای باطل را به اهل بیت عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام نسبت می دهد.

بنابراین، مضمون احادیث چنین است: هر چند خداوند ذاتا، صفتا و مطلقا مباین و مغایر با پدیده های خویش است، امّا وی کمال سیطره و ارتباط را با مخلوقات خویش دارد، و این مضمون بلکه نص احادیث

1- بحار الانوار، ج 4، ص 301.

متواتر اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام است که نویسنده به خاطر تعبد و تعصب بر مباحث عرفانی و فلسفی آنان را نادیده گرفته است.

12 می نویسد:

این طور نیست که کسی کمالی و وجودی جدا و مستقل داشته باشد، بلکه وجود و کمال خود اوست که در همه جا و با همه چیز است. (ص 38).

پاسخ ما:

سخن درست این است که بگوییم: خداوند خالق وجود و کمالی است که به ما اعطا کرده است. بنابراین کمال و صفات او با کمال و صفات ما کاملاً مغایر و متفاوت است و وجه اشتراک فقط در لفظ است، نه در حقیقت آن. در این باره احادیث فراوانی است که در بحث های بعدی به آن اشاره می شود.

13 نویسنده در ادامه بحث در اثبات عینیت اشیا با ذات الهی چنین مثالی می زند:

اگر فرض کنیم ما در درون خود تصوری از یک گل داشته باشیم و از ما بپرسند نسبت تو با این گل چگونه است؟ چه خواهیم گفت؟ بدیهی است که این تصور از ما بیرون نیست، بلکه در درون خود ماست و هیچ استقلالی از ما ندارد، اگر ما نبودیم تصور ما نیز نبود و او در تمام وجودش به ما وابسته است. او آنقدر به ما متصل است که می توان گفت عین ماست. یعنی هیچ جایی و وجودی جدای از ما ندارد و آنقدر وجود ما به او احاطه دارد که می توانیم بگوییم ما تمام او را پر کرده ایم و در سراسر وجود او هستیم .... آری، نسبت ما با واحد قهار

نسبت همین گل است که در حجاب عالم کثرت دم از من و ما می زنیم و ادعای استقلال و جدایی می کنیم و به خود می نازیم و او را غیر و مباین می بینیم در حالی که او غیری است که عین است و عینی است که غیر است. (ص 40).

پاسخ ما:

گل ذهنی مخلوق ذهن ماست، امّا تمام پدیده ها مخلوق خداست و آفرینش ما هیچ سنخیتی با صنع و آفرینش حق متعال ندارد، لذا نمی توانیم آفرینش خودمان را نمونه ای از آفرینش خداوند قلمداد کنیم و از روی آن بخواهیم چگونگی آفرینش خدا را تحلیل نماییم، خداوند در این باره می فرماید: «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ»(1) هیچ چیز همانند او نیست. بنابراین نسبت ما با خداوند متعال برابر با نسبت این گل ذهنی با ما نیست. ثانیاً گلی که نویسنده مثال زده است عین وجود ما نیست، زیرا ما آن را در ذهن ایجاد کرده ایم و اگر چه آن وابسته به ماست امّا غیر ماست.

اگر کسی بگوید: گل ذهنی مرتبه ای از وجود ما است و از ذات ما است، در جواب می گوییم: این مثال با ممثّل سازگار نیست چرا که مخلوقات از ذات خداوند نشأت نگرفته اند بلکه خداوند آنها را ابداع نموده است.

و اینکه نویسنده می گوید: «خداوند غیری است که عین است

1- سوره شوری، آیه 11.

و عینی است که غیر است.» یک تناقض گویی آشکار است، زیرا زمانی که گفته شود خداوند غیر موجودات است دیگر او را عین موجودات دانستن خطاست، و اینگونه تعابیر در هیچ یک از سخنان امامان معصوم عَلَیهِمُ السَّلام دیده نمی شود بلکه آن بزرگواران خداوند را مغایر اشیاء معرّفی می کنند. گویا در دیدگاه برخی آقایان جمع نقیضین هیچ مشکلی ندارد.

14 می نویسد:

انبیاء الهی که مؤدب به آداب باطن و ظاهر هر دو بودند با لطافت و ظرافت به گونه ای به بیان این حقایق پرداختند که هر کس به قدر ظرف وجود خود از آن بفهمد. عامی به قدر خود و عالم و عارف هر یک به قدر خود، ولی عده ای از شوریدگان و عاشقان درگاه الهی که آن سعه و ظرف ملکوتی را نداشتند، گاه در بیان این حقایق از بیانات و تعبیری بهره گرفتند که نا آشنایان به زبان ایشان را به اضطراب و تزلزل افکند. برخی از این بزرگان وقتی می خواستند نهایت احتیاج مخلوقات را به خداوند توضیح دهند، پس از ده ها و صدها صفحه شرح و توضیح پیرامون تنزیه خداوند متعال گفتند: «او غیر اشیاء نیست بلکه عین همه اشیاء است.» غرضشان از این سخن نه این بود که او را محدود در این موجودات محدود نمایند و از عرش عظمت و علو خود پایین کشند، بلکه می خواستند نهایت «نداری» و «بی چیزی» موجودات را نشان دهند چنانکه به آن گل می گفتیم: مالک و صاحبت عین توست و تو از خود چیزی نداری. (ص42)

پاسخ ما:

آن اصحاب سیر و سلوک، سخن انبیاء را اشتباه فهمیدند و اشتباه بیان کردند؛ زیرا در تعالیم تمام پیامبران آمده است که خداوند غیرِ اشیاء می باشد و دیگر این توجیهات بی اساس است.

15 نویسنده در اثبات ادّعای خود مبنی بر عینیت اشیاء با ذات الهی می نویسد:

آری، انبیاء و اوصیاء نیز همین سخنان را در پرده بیان می نمودند و سراسر آیات قرآن و خطب نَهجِ البَلاغِه بیان همین حقیقت عالی است و البته ایشان نیز گاه بی پرده و آشکار داد توحید سر می دادند. چنانکه امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام در جنگ بدر و صفین به ذکر «یَا هُوَ یَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ» مترنّم بودند.

پاسخ ما:

سراسر آیات قرآن و روایات معصومان عَلَیهِمُ السَّلام خلاف ادّعای آقایان را اثبات می کند. و امّا معنای سخن امیرمؤمنان این است که: «خداوند به هیچ چیزی شباهت ندارد و با هیچ چیز نمی توان وی را توصیف کرد مگر با خودش، و آنچه که خودش، خودش را با آن توصیف نماید. و این عبارت نه تنها عینیت را نمی سازد بلکه صراحت در این معنا داردکه اشیاء غیر او هستند. (هو یکی از اسامی خداست. چنانچه در خود روایت آمده است مراجعه شود به عده الداعی، ص 287؛ بحار الأنوار ج 3، ص 222. بنابراین «یَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ» همان معنای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را دارد).

16 می نویسد:

اینکه می گویند: (عرفا خداوند را با موجودات یکی می دانند و به عینیت خالق و مخلوق معتقدند و همه چیز را با وی متحد می شمارند) این سخن جز بهتانی عظیم و افترایی بزرگ نیست. در بین عرفای بزرگ شناخته شده عالم اسلام حتی یک نفر چنین سخنی نگفته است و احدی را نمی توان یافت که به چنین چیزی معتقد باشد ... آیا می توان به ابن عربی که تمام آثارش مشحون از بیان عظمت خداوند و احتیاج مخلوقات به وی است، نسبت داد که او خداوند را عین مخلوقات می داند !؟ (ص 43 و 44).

پاسخ ما:

ابن عربی و طرفدارانش مرتب در آثار خود از عینیت اشیاء با ذات الهی سخن گفته اند و این سخن هرگز اتهام نیست. ابن عربی در فُتوحاتِ مَکیِّه می گوید: «سُبْحَانَ مَنْ أَظْهَرَ الْاَشیاءَ وُ هُوَ عِینُهَا» یعنی: پاک و منزه است خداوندی که اشیاء را ظاهر ساخت و خود عین اشیاء است.

و در کتاب فُصوصُ الحِکَم فرعون را عین ذات خداوند معرفی می کند و می گوید: «وَ إن کَانَ عِین الحَقِّ وَ الصورَه لِفِرعَونَ».(1)

و در فَصِّ هارونیِّه درباره عارفان می نویسد: «فَانَّ العارفَ مَنْ یَرَی الحَقَّ فی کُلِّ شَی ءٍ بَل یَراهُ عین کُلّ شَی ء» یعنی: عارف کسی است که خداوند را در همه چیز ببیند، بلکه او را عین همه چیز بداند.

1- فص موسویه.

17 نویسنده در صفحات بعدی عینیت را در کلام ابن عربی به گونه ای توجیه می کند که مراد از عینیت اشیاء با ذات الهی فقر و بی هویتی اشیاء است.

پاسخ ما:

این سخن علاوه بر اینکه با سخنان شارحان وی در باب عینیت منافات دارد با نص کلام ابن عربی هم مغایر است. ابن عربی می گوید: «فإذا شَهِدْنَاهُ شَهِدْنَا نُفوسَنَا لِأَنُّ ذَواتُنَا عِینُ ذِاتِهِ لَا مُغایَرَهَ بَینَهُمَا اِلَّا بِالتَعیُّن وَ الاِطْلاقِ وَ إذا شَهِدْنَا، أی الحَقِّ شَهِدَ نَفسَهُ أی ذاتَهُ الَّتی تعیّنت وَ ظَهَرَتْ فی صورَتِنَا»(1) یعنی: با مشاهده خداوند خود را می بینیم، چون ذات ما عین اوست و جدایی و تفاوتی بین ما و او نیست، مگر از نظر تعین و محدودیت و اطلاق. و خداوند با مشاهده ما خود را می بیند، چون ذات اوست که با تعین و شخصیت پذیری به صورت ما ظاهر شده است.

و نیز می گوید: «فَکُلُّ مَا تُدْرِکُهُ فَهُوَ وُجودُ الْحَقِّ فی أَعیانِ المُمْکِناتِ».(2) یعنی: آنچه را درک می کنی (از اشیاء و مخلوقات) وجود خداوند است در اعیان ممکنات.

و قیصری شارح فصوص می گوید: اِنَّ لِکُلِّ شَیء جَماداً کَانَ أَو حَیَواناً، حَیاتاً و عِلماً وَ نُطقاً وَ اِرادتاً وَ غَیرَهَا یلزم ذات الإلهیَّهِ لِأنَّها هِیَ

1- شرح فصوص قیصری، ص 389.
2- فُصوصُ الحِکَم، ص 103.

الظّاهِره بِصُوَر الحِمار وَ الحیوان».(1) یعنی: «برای هر چیز چه جماد، چه حیوان، حیات و علم و نطق و اراده و صفاتی مانند آن می باشد که آن صفات از خصائص ذات الهی است، پس خداوند است که به صورت الاغ و حیوان ظاهر شده است.»

و ابن عربی می گوید: «فَمَا عُبِدَ غَیر اللّهِ فی کُلِّ مَعبودٍ إِذ لَا غَیرَ فِی الوُجودِ»(2) یعنی: غیر از خدا چیزی پرستش نمی شود چون غیری در وجود نیست.

با توجّه به این سخنان و سخنان دیگر ابن عربی معنای «عینیت» در کلام وی مشخص است. خداوند عین اشیاء است یعنی: تمام پدیده ها ظهور ذات الهی است و این خداست که به صورت اشیاء گوناگون ظهور و بروز نموده است و هیچ فرقی بین خداوند و اشیاء نیست مگر در اطلاق و تقیید، به این معنا که پدیده ها همان ذات حق هستند با این تفاوت که ذات الهی مطلق و غیر محدود است و پدیده ها مقید و محدودند. در کتب عرفان اشیاء را طوری از اطوار الهی و جلوه ای از جلوات ذات او می دانند، و تنها و تنها فرق خدا را با اشیاء در اطلاق و تقیید می دانند.

18 می نویسد:

مگر ما قرآن نمی خوانیم؟ مگر نمی بینیم خدا می فرماید:

1- شرح فُصوصِ الحِکَم، ص 252.
2- فُصوصُ الحِکَم، ص 73.

علم و حیات منحصر در خداوند است» یعنی علم و قدرت و حیات شما همان علم و قدرت و حیات خداوند است ... هر علمی و هر کمالی که به هر کس عطا می کند آن عین علم و کمال خود است و لذا باز هم علم و دیگر صفات کمال منحصر در وی است. (ص 46).

پاسخ ما:

خداوند در قرآن چنین چیزی را نفرموده است. این دیدگاه کاملاً غلط است زیرا خلقت خداوند متعال ابداعی است به این معنا که «لَا مِنْ شَیءٍ» است. یعنی خداوند از چیزی نیافریده حتی از ذات خود.

عرفا و فلاسفه می گویند آن علم و حیات و تمام کمالاتی که در بشر موجود است از وجود و ذات خدا در بشر سریان کرده است یعنی همان حیات و همان علم و همان کمالات الهیه به صورت ضعیف تر در وجود انسان موجود است.

اما همان گونه که گذشت صفات و کمالات انسانی مخلوق خدا بوده و غیر خدا هستند و خداوند آنها را به انسان اعطا می کند. آنچه خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام در این باب به ما می آموزند این است که: صفات خداوند با صفات مخلوقات خویش هیچ وجه اشتراک و شباهتی ندارد مگر اینکه در لفظ و مفهوم مشترک و در معنا و حقیقت آن مختلف هستند. امّا عرفا و صوفیه با پذیرش این عقیده باطل که صفات و کمالات انسان همان صفات و کمالات خداست به مهلکه تشبیه. خداوند با مخلوقات افتادند، در حالی که طبق تعالیم انبیای عظام

و ائمه اطهار عَلَیهِمُ السَّلام خداوند از این نسبت های کوته فکران منزّه است. به احادیثی که صفات خدا را غیر صفات مخلوق معرّفی می کنند توجّه فرمایید:

امام رضا ع می فرماید:

«هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ الْوَاحِدُ الأَحَدُ الصَّمَد ... لاَ یُشْبِهُهُ شَیْءٌ وَ لاَ یُشْبِهُ هُوَ شَیْئاً ...»(1)

خداوند لطیف آگاه شنوای بیناست یگانه یکتا، صمدی است که ... به هیچ چیز (در ذات و صفات) شبیه نیست و چیزی هم (در ذات و صفات) به او شبیه نیست.

و در حدیثی امام رضا عَلَیهِ السَّلام می فرماید:

«ثُمَّ وَصَفَ نَفْسَهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بِأَسْمَاءٍ دَعَا الْخَلْقَ إِذْ خَلَقَهُمْ وَ تَعَبَّدَهُمْ وَ ابْتَلاَهُمْ إِلَی أَنْ یَدْعُوهُ بِهَا فَسَمَّی نَفْسَهُ سَمِیعا بَصِیرا قَادِرا قَائِما ظَاهِرا بَاطِنا ... . وَ إِنَّمَا سُمِّیَ اللّه عَالِما لاِءَنَّهُ لاَ یَجْهَلُ شَیْئا فَقَدْ جَمَعَ الْخَالِقَ وَ الْمَخْلُوقَ اسْمُ الْعِلْمِ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَی عَلَی مَا رَأَیْتَ وَ سُمِّیَ رَبُّنَا سَمِیعا لاَ بِجُزْءٍ فِیهِ یَسْمَعُ بِهِ الصَّوْتَ لاَ یُبْصِرُ بِهِ کَمَا أَنَّ جُزْءَنَا الَّذِی نَسْمَعُ بِهِ لاَ نَقْوَی عَلَی النَّظَرِ بِهِ وَ لَکِنَّهُ أَخْبَرَ أَنَّهُ لاَ تَخْفَی عَلَیْهِ الأَصْوَاتُ لَیْسَ عَلَی حَدِّ مَا سُمِّینَا نَحْنُ فَقَدْ جَمَعَنَا الاِسْمُ بِالسَّمِیعِ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَی وَ هَکَذَا الْبَصَرُ لاَ بِجُزْءٍ بِهِ أَبْصَرَ کَمَا أَنَّا نُبْصِرُ بِجُزْءٍ مِنَّا لاَ نَنْتَفِعُ بِهِ

1- توحید صدوق، ص 246، باب اسماء اللّه.

فِی غَیْرِهِ وَ لَکِنَّ اللّه بَصِیرٌ لاَ یَجْهَلُ شَخْصا مَنْظُورا إِلَیْهِ فَقَدْ جَمَعَنَا الاِسْمُ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَی»(1)

خداوند تبارک و تعالی خویش را به نام هایی وصف کرده است که وقتی بندگان را آفرید و آنان را به عبادت وا داشت و گرفتارشان ساخت او را با آن نام ها بخوانند. بنابراین خویش را شنوا، بینا، توانا، بپا دارنده، آشکار، پنهان، لطیف، آگاه، قوی، عزیز، حکیم، دانا و امثال این نام ها نامید ... . خداوند از آن روی عالم نامیده شده است که هیچ چیزی برایش مجهول نیست. نام علیم در آفریننده و آفریده شده بکار رفته است ولی همان گونه که مشاهده کردی معنای آن دو فرق می کند. پروردگار ما شنونده نامیده شده است امّا نه به وجود جزئی در او که با آن، صدا را بشنود یا چیزی را ببیند آنگونه که ما به وسیله عضوی در بدن می شنویم و بر دیدن توسط آن توانا نیستیم، و حال آنکه خداوند خبر داده که صداها بر او پوشیده نیست امّا نه آنگونه که ما خود را شنوا می نامیم. در لفظ «سمیع» (شنوا) ما بندگان و خدا از لحاظ لفظ مشترک هستیم امّا معنای آن فرق می کند.

سخنان امامان معصوم عَلَیهِمُ السَّلام در این باره که کمالات و صفات خدا با کمالات و صفات انسان فقط در اسم اشتراک دارند و نه در معنا فراوان است. کافی است که محقّقان و مشتاقان معارف خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام به کتاب توحید شیخ صدوق باب «نام های خداوند و فرق

1- توحید صدوق، ص 266.

بین معنای نام های خدا و معنای نام های مخلوقین» مراجعه نمایند و دهها سخن ارزشمند آن بزرگواران را مشاهده نمایند. ولی همان گونه که در سخن نویسنده بیان شد عرفا و صوفیه صفات و کمالات انسان را همان صفات و کمالات خدا می دانند و با این عقیده نادرست هم به تشبیه خدا و هم به عینیت و وحدت وجود دچار گشتند.

در دعا می خوانیم: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ» در این دعای بسیار عظیم و پر معنا «قُدُّوس» تکرار «سُبُّوح» نیست، بلکه به این معناست که خداوند حتی از تنزیه ما هم منزه است.

19 نویسنده در استدلالی دیگر در اثبات عینیت اشیا با خدا می نویسد:

مگر بارها و بارها در روایات اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام نخواندیم که خداوند از همه جهت نامحدود و نامتناهی است. آیا می توان در کنار نامتناهی، وجود دیگری فرض کرد که جدا باشد و عین آن نامتناهی نباشد؟(1)

پاسخ:

متناهی و نامتناهی از خصوصیات کمیّت است و کمیّت از انواع عرض است و عرض از مقوله ماهیت است و خداوند ماهیت ندارد. لذا بکار بردن این عبارت برای خداوند صحیح نیست و منظور اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام از به کار بردن تعابیری مانند: «لَا حَدَّ لَهُ وَ لَا نِهَایَةَ لَهُ» این است که حق متعال منزه از این صفات است.

1- طبق این سخن نویسنده، خداوند عین اشیاء است. در حالی که در مباحث قبل منکر بود.

20 در ادامه بحث نویسنده با استناد به برخی از آیات قرآن کریم و استدلال روی آن می گوید که تمام اشیا طبق ولایت تکوینی خداوند متعال همیشه عبد محض خداوند بوده و دایم در تسبیح و تقدیس او هستند، وی عالم موجودات را به عالم تکوین و تشریع تقسیم می کند و می گوید:

در عالم تکوین تمام موجودات طبق ولایت تکوینی عبد خدا هستند و فقط او را پرستش می کنند، گرچه در ظاهر موجودی مثل بت را می پرستند اما همین پرستش در عالم تشریع که عالم امر و نهی است ممنوع شده و پیامبران از آن نهی نموده اند. نامبرده تصریح دارد که بت پرست، ستاره پرست، گوساله پرست و ... هر چند در عالم تشریع خدا را نمی پرستند و دچار انحراف در عقیده گردیده اند، اما از آنجا که در عالم تکوین تمام موجودات لاجرم عبد محض خدا هستند آنان تکویناً خدا را عبادت می کنند.

بنابر سخن نویسنده، در پَسِ هر بت پرستی، خداپرستی تکوینی وجود دارد.

پاسخ:

این سخنان تماما مقدمه ای برای توجیه گفتار ابن عربی و شارح آن است. در داستان موسی عَلَیهِ السَّلام و برادرش هارون عَلَیهِ السَّلام آنگاه موسی برای مدتی مشخص برادر را در میان قوم خویش جانشین نمود و برای عبادت به وادی مقدس طور رهسپار گردید. امت موسی فریب سامری را خوردند و به گوساله پرستی مشغول شدند آنگاه که موسی عَلَیهِ السَّلام از سفر بازگشت

و وضعیت نابسامان قوم را مشاهده نمود غضبناک گردید و با برادر خویش به گمان کوتاهیِ ایشان در برخورد با انحرافات به تندی برخورد نمود. ابن عربی ادعا دارد که برخورد موسی با برادرش به این جهت بود که هارون انکار عبادت عجل (گوساله) می کرد و مانند موسی قلبش اتّساع (وسعت) نداشت.(1)

زیرا گوساله پرستی همان خداپرستی است که به خاطر عدم بینش و وسعت قلب هارون و درک نکردن این مسئله، موسی برادر خویش را به شدت مورد ملامت قرار داد!!

استاد حسن زاده بعد از تأیید تفسیر ابن عربی می نویسد: «جمیع عبادت ها عبادت حق تعالی است» و سپس ادامه می دهد: «غرض شیخ (ابن عربی) در این گونه مسایل در فصوص و فتوحات و دیگر رسائلش بیان اسرار ولایت و باطن است برای کسانی که اهل سِرّند».(2)

نهایت سخن نویسنده این است که مقصود ابن عربی و شارح آن بیان عبودیت تمام موجودات در عالم تکوین است، یعنی بت پرست و گوساله پرست خدا را می پرستند هر چند در عالم تشریع این کار انحراف و مستوجب غضب و عذاب خداوند است. وی در پایان این نتیجه را بیان می کند: سخن ابن عربی و حسن زاده منافاتی با تعالیم دینی ما ندارد.

امّا از نظر عالمان وارسته مکتب، این سخنان غلط و کاملاً مغایر با نصّ قرآن کریم و ظاهر و باطن تعالیم اسلام است! در این قسمت از

1- فُصوصُ الحِکَم، فَصِّ هارونیِّه.
2- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 514.

بحث، استدلال های مهم نویسنده ذکر می شود و مورد تحلیل و بررسی قرار می گیرد.

21 می گوید: «یکی دیگر از معارف عالی قرآنی این است که همه موجودات در سراسر عالم همیشه عبد محض خداوند بوده و به سوی او در حرکت هستند، همه مخلوقات از جماد و نبات و انسان، چه کافر و چه مسلمان، فطرتاً توجهشان به سوی خداوند است و همگی طَوْعاً وَ کَرْهاً به عبادت و بندگی وی مشغول هستند.

خداوند متعال می فرماید:

«إِن کُلُّ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلاَّ آتِی الرَّحْمَنِ عَبْداً»(1)

هر که در آسمانها و زمین است جز بنده وار به سوی [خدای] رحمان نمی آید.

این آیه شریفه به عموم خود، مسلم و کافر و مؤمن و منافق، همه را در بر می گیرد و مقتضای ظهور و قرینه سیاق آیه، اختصاصی به روز قیامت ندارد. همه در حال توجه و رو آوردن به خداوند هستند و مملوکیت و عبودیت لازمه ذات آنها است ....

«وَ لِلّه یَسْجُدُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ طَوْعًا وَ کَرْهًا وَ ظِلالُهُم بِالْغُدُوِّ وَ الآصَالِ»(2)

1- سوره مریم، آیه 93.
2- سوره رعد، آیه 15.

و هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه با سایه هایشان بامدادان و شامگاهان برای خدا سجده می کنند.

و می فرماید:

«يَسْأَلُهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ»(1).

هر که در آسمانها و زمین است نیاز خود را از او درخواست می کند، هر زمان او در کاری است.

و می فرماید:

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الأَرْضُ وَ مَن فِيهِنَّ وَ إِن مِّن شَیْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَ لَكِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»(2).

آسمان های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می گویند و هیچ چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش، تسبیح او می گوید ولی شما تسبیح آنها را درنمی یابید به راستی که او همواره بردبار [و] آمرزنده است.

1- سوره الرحمن، آیه 29.
2- سوره اسرا، آیه 44.

از دیدگاه قرآن کریم همه موجودات و همه انسانها، مؤمن و کافر، برای خدا سجده می کنند و همه مشغول تسبیح وی و عبادت و قنوت برای او هستند و روی نیاز و درخواست به وی دارند».(1)

پاسخ ما:

آری، تمام موجودات در عالم تکوین عبد محض خدا بوده و آیاتی که به آن اشاره شد دقیقاً همین مطلب را تصریح دارند.

اما نویسنده با استناد به این آیات قرآنی مطلب غیر صحیحی را بیان می کند. ایشان با استناد به قول حق قرآن کریم مطلبی غیر حق را اراده کرده اند. درست است که تمام موجودات تکویناً حق متعال را سجده می کنند اما هرگز این سخن به آن معنا نیست که بت پرست، ستاره پرست و گوساله پرست تکویناً در عالم، خدا را با این فعل اختیاریشان عبادت می کنند. پرستش گوساله یک فعل اختیاری است و مربوط به عالم تشریع است نه عالم تکوین. نویسنده و طرفداران این عقیده به خاطر ذهنیت خاص خویش و عدم آشنایی با تعالیم خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام این گونه در خطا و انحراف افتاده اند.

تفسیر و معنای صحیح آیات فوق طبق تعالیم خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام و حکم عقل سلیم چنین است:

در آیه شریفه: «إِن کُلُّ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلاَّ آتِی الرَّحْمَنِ عَبْدًا»؛ «تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند بنده آویند!» اگر کسی بدون تعصب به آیات قبل و بعد مراجعه کند به وضوح مشاهده می کند که منظور از «عبد» عبودیت و پرستش اختیاری خداوند نیست، بلکه مراد از عبد «مملوک» است. یعنی تمام موجودات خداوند مملوک او هستند و همه طبق نظام تکوین به سوی مالک خود در حرکتند.

در برخی از آیات قرآن کریم «عبد» به معنای مملوک است.

1- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 47 و 48.

از جمله:

«ضَرَبَ اللّه مَثَلاً عَبْدًا مَّمْلُوكاً لاَّ يَقْدِرُ عَلَي شَيْءٍ وَ مَن رَّزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ للّه بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ»(1)

خداوند برده مملوکی را مثال زده که قادر بر هیچ چیز نیست و انسان (با ایمانی) را که (آزاد است) از جانب خود، رزقی نیکو به او بخشیده ایم، و او پنهان و آشکار از آنچه خدا به او داده انفاق می کند. آیا این دو نفر یکسانند؟ ! شکر مخصوص خداست، ولی اکثر آنها نمی دانند !

بنابراین منظور از عبد در آیه فوق با توجه به سیاق آیه و آیات قبل و بعد کاملاً معلوم است که عبادت کردن خداوند نیست، لذا استدلال نویسنده بر این آیه غلط است و عمل اختیاری گوساله پرستان و بت پرستان هیچ ربطی به این آیه ندارد.

در آیه شریفه:

«وَ للّه يَسْجُدُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَ ظِلالُهُم بِالْغُدُوِّ وَ الآصَالِ»(2)

تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از روی اطاعت یا اکراه با سایه هایشان، هر صبح و عصر برای خدا سجده می کنند.

1- سوره نحل، آیه 75.
2- سوره رعد، آیه 15.

معنای آیات غیر از آن چیزی است که نویسنده بیان داشته اند. معنای لغوی و اصلی سجده که امامان معصوم عَلَیهِمُ السَّلام و همه بزرگان علم لغت به آن تصریح داشتند به معنای «تذلل» یعنی ذلیل و خاشع بودن است و از آنجا که یکی از مصادیق تذلل و خشوع در پیشگاه الهی پیشانی را بر زمین گذاشتن است به آن اصطلاحا سجده می گویند. بنابراین معنای آیه چنین است که تمام موجودات که در آسمان ها و زمین اند طبق نظام تکوین ذلیل و خاشع درگاه الهی اند. خشوع و تذلل آنان به این است که وجودشان از خودشان نیست و محکوم قوانین الهی هستند.

آری! کافر، گوساله پرست، بت پرست، ستاره پرست و ... محکوم قوانین الهی هستند، زیرا حیاتشان و مماتشان به اختیار خویش نیست و همان زمانی که با اراده خویش غیر خدا را سجده می کنند تمام اعضا و جوارحشان بلکه تمام سلول های بدنشان ساجد خدا و محکوم قوانین الهی اند.

راستی! کجای آیه این مطلب را می رساند که عمل اختیاری گوساله پرست هرچند در عالم تشریع انحراف است اما در عالم تکوین همان خداپرستی است؟!

در آیه شریفه:

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الأَرْضُ وَ مَن فِیهِنَّ وَ إِن مِّن شَیْءٍ إِلاَّ یُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَ لَکِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ إِنَّهُ کَانَ حَلِیمًا غَفُورًا»(1)

1- سوره اسرا، آیه 44.

آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آن هستند، همه تسبیح او می گویند و هر موجودی، تسبیح و حمد او می گوید ولی شما تسبیح آنان را نمی فهمید، او بردبار و آمرزنده است.

درست است که طبق این آیه شریفه تمام موجودات تسبیح حق تعالی می کنند، اما معنای عمیق این آیه سخنان اهل عرفان اصطلاحی و تصوف را تأیید نمی نماید.

آری، بت، گوساله، ستاره، درخت و تمام پدیده های واقع در آسمان و مو به موی بدن کافر گوساله پرست، دایم در حال تسبیح خداوند هستند. به این معنا که بت از سنگ و چوب و فلز یا هر مخلوق دیگر خدا ساخته شده و تمام مولکول های آن طبق نظام تکوین، دایم و شبانه روز مشغول تسبیح خدای متعال است. تمام تار و پود کافر و تمام سلول های بدن او که مخلوق خدا و وابسته به اعطای الهی و فقیر مطلق درگاه اویند لحظه ای از تنزیه و تقدیس حق تعالی خاموش نمی شوند؛ حتی آن زمانی که بت پرست به اختیار کامل خود در حال بت پرستی است تمام سلول های بدن او طبق نظام تکوین در حال سجده و تقدیس خدای متعال است.

پس باید گفت آنچه که از افعال انسان مثل بت پرستی و گوساله پرستی انجام می گیرد هیچ ارتباطی با عالم تکوین ندارد زیرا حوزه اموری که به عنوان افعال اختیاری انسان و با اراده خویش از او سر می زند (مانند بت پرستی) فقط در عالم تشریع است.

بنابراین، سخن نویسنده که می گوید بت پرستی و گوساله پرستی در عالم تشریع، انحراف و خلاف تعالیم انبیا است اما در عالم تکوین، خداپرستی تکوینی است، یک مغلطه آشکار است.

22 نویسنده در ادامه بحث و استدلال های خویش می نویسد:

ممکن است پرسیده شود: پس این همه کفار و ملحدین و بت پرستان و شیطان پرستان و دیگران چه می شود؟ آیا اینها نیز به عبادت خدا مشغولند؟ جواب این است که عبادت بر دو قسم است: عبادت تکوینی و عبادت تشریعی. در نظام عالم تکوین همه فقط و فقط خدا را می پرستند و برای وی سجده می کنند و بنده وی می باشند ... ولی از دیدگاه عالم تشریع و نظام علم و اراده، در موجودات دارای اراده و اختیار، گاه انسانی که واقعاً و فطرتاً و تکویناً طالب خداوند است و به دنبال کمال مطلق می گردد در هیاهوی این عالم گم شده و مخلوق محدود را با آن جمال و کمال مطلق اشتباه می گیرد ... . ولی نکته بسیار دقیق اینجاست که این موجود گرچه از صراط مستقیم خارج شده و نسبت به خود راه خطا می پیماید ولی باز هم از عموم «لِلَّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» خارج نگشته است، باز هم تحت اراده ازلی الهی بوده و عبد محض وی و مطیع و منقاد وی است.(1)

پاسخ:

با توضیحاتی که در مطلب قبل مطرح شد باطل بودن این ادعا که

1- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 49 و 50.

بت پرست در عبادت تکوینی عبد محض خدا و مطیع بی چون و چرای اوست کاملاً برای اشخاص با بصیرت و بی تعصب آشکار است.

آیا کسی که با اراده خود بت می پرستد عبد محض خداوند و مطیع بی چون و چرای اوست؟!

عجبا! با آن همه آیات و محکمات قرآنی در مذمت بت پرستان و جهنمی بودن آنان و اینکه بت هیزم جهنم برای بت پرستان است، این سخنان به اصطلاح عارفانه آقایان چه جایی برای توجیه دارد؟! اگر کار بت پرست در نظام تکوین خدا پرستی است، پس چرا در تعالیم خاندان عصمت و طهارت حتی بویی از این سخنان به اصطلاح عرفانی آقایان هم به مشام نمی رسد؟

نویسنده در این مجموعه مخالفان را متهم می کند که آنها فرق بین عالم تکوین و عالم تشریع را متوجّه نیستند!

پاسخ:

بدون شک مخالفان فرق بین عالم تکوین و تشریع و همچنین فرق بین عبادت تکوینی و تشریعی را می دانند، اما آقایان متوجه نیستند که هرچند تمام وجود امثال بت پرست طبق نظام تکوین ساجد و خاضع خداست، امّا عمل اختیاری وی در عمل پرستش بت هیچ ارتباطی با عالم تکوین ندارد و اگر آقایان در کنار عالم تکوین و تشریع، هزار عالم دیگر هم بسازند باز هم می گوییم: طبق وجدان و عقل و قرآن و نقل، بت پرستی در همه حال بت پرستی است نه خداپرستی.

23 می نویسد:

انسان موحد وقتی کسی را می بیند که مشغول بت پرستی است، بر اساس شفقت و رحمتی که در وجود او متجلی است، از انحراف و کج روی او افسوس می خورد ... و تصدیق می کند که اگر این شخص ایمان نیاورد حتماً در نظام عالم خلقت، حکمتی در پس آن بوده و چون به آیات قرآن کریم ایمان دارد می داند که در مسیر عالم تکوین همه عبد و قانت و ساجد خداوند می باشندمی فهمد که عبادت تکوینی مخلوق به همین نحو بوده است و اراده ازلی الهی به این تعلّق گرفته است که او در مسیر عبودیت تکوینی به این شکل سیر نماید و به نهایت سیر خود برسد.(1)(2)

البته طرفداران این گونه سخنان صوفیانه، روایاتی را برای اثبات ادعای خود می آورند که هیچ یک از آن روایات چنین معنایی را نمی دهد و آنان با ذهنیت غلط خویش روایات را به نفع عقاید خود تفسیر به رأی می کنند.

پاسخ:

بت پرستی بت پرستان که از سوء اختیار آنهاست طبق وجدان بیدار هر انسانی دارای هیچ حکمتی در نظام عالم نیست، بلکه فساد آن در نظام عالم آشکار است و مؤمنان بیدار هرگز باور ندارند که پس پرده بت پرستی رضایت حق تعالی است، و طبق آیات فراوان قرآن کریم

1- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 53 و 54.

2- نویسنده حسابی مباحث عالم تکوین و تشریع را با هم دیگر خلط کرده است.

هرگز اراده الهی به این تعلق نگرفته است که خدا در عالم در قالب بت پرستی عبادت شود و هرگز سیر و رشد انسان منحرف با بت پرستی صورت نمی پذیرد بلکه نهایت سقوط او در عالم است.

24 می نویسد:

به هر حال چه این عقیده را بپذیریم چه نپذیریم باید دانست جهان بینی عرفاء باللّه چنین است. اگر گاه می گویند: هر کس غیر خدا را عبادت کند، در حقیقت خداوند را عبادت کرده است، چنانکه خودشان توضیح می دهند در عبادت اول، مراد عبادت تشریعی است و در مورد دوم مراد عبادت تکوینی است.(1)

پاسخ:

آن آقایان عارف باللّه! متوجه نبودند که درست است همه موجودات در نظام تکوین ساجد و حامد خداوندند، اما بت پرستی بت پرستان که فعل اختیاری آنها است ربطی به عالم تکوین ندارد و هرگز در پسِ بت پرستی خداپرستی نهفته نشده است.

25 می نویسد:

یکی از مشکلات آیات کریمه قرآن، داستان حضرت موسی و حضرت هارون عَلَیهِما السَّلام و اختلاف نظر بین این دو پیامبر الهی در جریان گوساله پرستی بنی اسراییل است.(2)

1- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 55.
2- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 56.

ص: 166

پاسخ:

مشکلی در تفسیر این آیه نیست و معنا کاملا مشخص و واضح است. آقایان عرفای اصطلاحی و صوفیه با تفسیر به رأی، برای خود و پیروانشان مشکل ساز شدند.

26 نویسنده می نویسد:

جناب محی الدین به حسب تفسیر مشهور شرّاح معتقدند یکی از علل غضب و ناراحتی حضرت موسی عَلَیهِ السَّلام این نقص معرفت و علم حضرت هارون عَلَیهِ السَّلام بوده است. موسی با این برخورد همچنانکه در عالم ظاهر می خواستند قبح گوساله پرستی قوم خود را نشان دهند و بدبختی و هلاکت و شقاوت ایشان را اثبات کنند، در باطن می خواستند دیده توحیدی هارون را تقویت نموده و او را به مقام تسلیم و رضای تام توحید افعالی سوق داده که در پس پرده همه حوادث دست الهی را مشاهده نماید و بداند که عبادت تکوینی فقط مال خداوند است و همه موجودات مقهور او می باشند. بالاتر از آن بدانند که در عالم وجود همه چیز مجالی و مرائی خداوند می باشند و خداوند در همه چیز و با همه چیز و به اصطلاح عین همه چیز است. هارون نباید تصور می نمودند که بت پرستان، غیری مباین حق را

می پرستند بلکه آنان غیری که عین است را می پرستند.(1)

پاسخ:

مُحيِ الدّين با تفسير به رأی، هارون نبی عَلَیهِ السَّلام را به نقص معرفت و علم متهم می کند. سؤال مهمی که اینجا مطرح می شود این است که چگونه پیامبر بزرگ الهی که معصوم است نفهمیده که پرستش گوساله در عالم همان پرستش خداست، اما ابن عربی غیرمعصوم و شارحان ایشان و این شیخ همگی به این مسئله مهم، معرفت کسب کرده اند!؟

عجبا! آقایان تا جایی پیش می روند که برای توجیه عقاید باطلشان حاضرند نسبت نقص معرفت به برخی از پیامبران بزرگ الهی بدهند! و به مخالفان نیز مدام می گویند: نمی فهمید! نمی فهمید!

موسی عَلَیهِ السَّلام زمانی که از سفر برگشت و بر قوم وارد شد و دید اکثر قوم گوساله پرست شده اند به شدت ناراحت شد و چون برادر را جانشین و مراقب در میان قوم خود نموده بود به ایشان هم در همان حالت غضب به تندی برخورد نمود و آنگاه که غضبش فروکش نمود برای خود و برادرش استغفار طلبید و به برادر محبت نمود.

سخنان عرفای اصطلاحی و صوفیه در تفسیر آیات پیرامون این داستان این است که موسی به خاطر این برادرش را سرزنش کرد که چرا نگذاشتی آنان گوساله را بپرستند، زیرا بت پرستی همان خداپرستی است، این تفسیر صد در صد با نص قرآن کریم و با روح تعالیم اسلام مغایرت دارد.

27 نویسنده در ادامه می گوید: استاد حسن زاده می نویسد:

اینجاست که جناب مُحيِ الدّين می فرماید: در حقیقت خود

1- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 59.

خداوند می خواست عده ای در مسیر عبادت تکوینی وی گوساله را به عبادت تشریعی عبادت کنند و چون هر خواست و اراده ای از خداوند حکمتی دارد، حتماً در این امر حکمتی بوده است و خداوند بر اساس علم لایتناهی خود حکمت آن را دانسته و آن را اراده فرموده است. یعنی اراده تکوینی وی تعلق گرفته بود که در پرستش گوساله نیز سیر عبودی تکوینی عده ای طی شود و خداوند را به عبات تکوینی در این قالب بپرستند.(1)

پاسخ:

با توجّه به آیات قرآن کریم پیرامون این داستان هرگز نمی توان گفت که خواست و اراده خداوند متعال بر این تعلق گرفته بود که گوساله پرستیده شود تا در آن صورت سیر عبودی تکوینی عده ای طی شود. خداوند گوساله پرستان را ظالم می نامد:

«وَ إِذْ وَاعَدْنَا مُوسَی أَرْبَعِینَ لَیْلَهً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَ أَنتُمْ ظَالِمُونَ»(2)

و (به یاد آورید) هنگامی که با موسی چهل شب وعده گذاردیم (و او برای گرفتن فرمان های الهی به میعادگاه آمد)

1- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 59.
2- سوره بقره، آیه 51.

سپس شما گوساله را بعد از او (معبود خود) انتخاب نمودید در حالی که ستمکار بودید.

«وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَی مِن بَعْدِهِ مِنْ حُلِیِّهِمْ عِجْلاً جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ أَلَمْ یَرَوْاْ أَنَّهُ لاَ یُكَلِّمُهُمْ وَ لاَ یَهْدِیهِمْ سَبِیلاً اتَّخَذُوهُ وَ كَانُواْ ظَالِمِینَ»(1)

قوم موسی بعد (از رفتن) او (به میعادگاه خدا)، از زیورهای خود گوساله ای ساختند، جسم بی جانی که صدای گوساله داشت! آیا آنها نمی دیدند که با آنها سخن نمی گوید، و به راه (هدایتشان) نمی کند!؟ آن را (خدای خود) انتخاب کردند در حالی که ظالم بودند!

خداوند گوساله پرستان را گمراه می خواند:

«وَ لَمَّا سُقِطَ فَی أَیْدِیهِمْ وَ رَأَوْاْ أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّواْ قَالُواْ لَئِن لَّمْ یَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ یَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(2)

و هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد و دیدند گمراه شدند، گفتند: اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد به طور قطع از زیانکاران خواهیم بود.

1- سوره اعراف، آیه 148.
2- سوره اعراف، 149.

خداوند غضب خود را شامل حال آنان می کند:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُواْ الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِی الْحَياهِ الدُّنْيَا وَكَذَلِکَ نَجْزِی الْمُفْتَرِينَ»(1)

کسانی که گوساله را معبود خود قرار دادند بزودی خشم پروردگارشان و ذلت در زندگی دنیا به آنان می رسد و این چنین کسانی را که (بر خدا) افترا می بندند، کیفر می دهیم.

خداوند شرط پذیرفتن توبه گوساله پرستان را کشتن یکدیگر بیان می کند:

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُواْ إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»(2)

(به خاطر بیاورید) زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید! پس توبه کنید و به سوی خالق خود برگردید! و خود را (یکدیگر را) به قتل برسانید! این کار برای شما در پیشگاه

1- سوره اعراف، 152.
2- سوره بقره، 54.

پروردگارتان بهتر است. سپس خداوند توبه شما را پذیرفت زیرا که او توبه پذیر و رحیم است.

آیا با توجّه به این محکمات قرآنی باز هم می توان گفت که در پسِ گوساله پرستی حکمتی بوده و اراده خداوند بر این تعلق گرفته بود که در قالب گوساله پرستی پرستش شود؟ آیا از آنجا که جریمه گوساله پرستان کشتن یکدیگر شد، می توان گفت عدّه ای در آن قالب پرستش، جهت سیر و تکامل را طی کردند؟

اگر اراده خداوند بر پرستش گوساله تعلق گرفته بود آیا آن ظلم نیست که بنی اسراییل چنین جریمه سنگینی تحمل کنند؟ هیچ قلب سلیم و وجدان بیداری این تفسیر صوفیانه را نمی پذیرد. بنی اسراییل جریمه سختی شدند؛ زیرا آنان آنچه را که مورد رضای الهی نبود و ظلالت و گمراهی مطلق را در بر داشت انجام دادند.

28 شیخ نویسنده در اثبات سخن ابن عربی به روایتی اشاره می کند، وی می نویسد:

از قضا این مطلب عالی و بسیار شریف عین یکی از روایات اهل بیت عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام است و مُحیِ الدّین در این عبارات همچون عمده اصول تألیفاتش در واقع به شرح مکتب اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام نشسته است!!!

شیخ صدوق در کتاب «التوحید» از فتح ابن یزید جرجانی

نقل می کند که درباره داستان سامری از خدمت امام رضا عَلَیهِ السَّلام پرسیده است:

«وَ السَّامِرِیَّ خَلَقَ عِجْلاً جَسَدا لِنَقْضِ نُبُوَّهِ مُوسَی وَ شَاءَ اللّه أَنْ یَکُونَ ذَلِکَ کَذَلِکَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعَجَبُ فَقَالَ وَیْحَکَ یَا فَتْحُ إِنَّ للّه إِرَادَتَیْنِ وَ مَشِیَّتَیْنِ إِرَادَهَ حَتْمٍ وَ إِرَادَهَ عَزْمٍ یَنْهَی وَ هُوَ یَشَاءُ وَ یَأْمُرُ وَ هُوَ لاَ یَشَاءُ أَ وَ مَا رَأَیْتَ أَنَّهُ نَهَی آدَمَ وَ زَوْجَتَهُ عَنْ أَنْ یَأْکُلاَ مِنَ الشَّجَرَهِ وَ هُوَ شَاءَ ذَلِکَ وَ لَوْ لَمْ یَشَأْ لَمْ یَأْکُلاَ وَ لَوْ أَکَلاَ لَغَلَبَتْ مَشِیَّتُهُمَا مَشِیَّهَ اللّه وَ أَمَرَ إِبْرَاهِیمَ بِذَبْحِ ابْنِهِ إِسْمَاعِیلَ وَ شَاءَ أَنْ لاَ یَذْبَحَهُ وَ لَوْ لَمْ یَشَأْ أَنْ لاَ یَذْبَحَهُ لَغَلَبَتْ مَشِیَّهُ إِبْرَاهِیمَ مَشِیَّهَ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ؛ [(1)] رحمت بر تو باد ای فتح! به درستی که خدا را دو اراده و دو مشیت است. یکی اراده حتمی که به معنای محتوم است یعنی محکم ساخته و واجب گردانیده و به آن حکم فرموده و دیگری اراده عزمی و مراد از آن این است که اراده فرمود مکلف افعال خویش را با اختیار خود به جا آوَرَد نه به جبر و به این اراده گاهی نهی و منع از چیزی میفرماید و حال آن که میخواهد به عمل آید و به چیزی امر می فرماید و نمی خواهد که به عمل آید. آیا ندیدی و ندانستی که آن جناب آدم و زن او را نهی فرمود که از آن درخت معهود بخورند و خدا آن را خواسته بود و اگر نمی خواست نمی خوردند. مشیت و خواست ایشان بر

1- توحید صدوق، باب التوحید و النفی التشبیه.

خواست خدای تعالی غالب شده بود و ابراهیم را به سر بریدن فرزندش اسماعیل علیهماالسلام امر فرمود و می خواست که او را سر نبرد و اگر نمی خواست که او را سر نبرد خواست ابراهیم بر خواست خدای عزوجل غالب گردیده بود». (1)

آیا از این روشن تر هم می توان این حقیقت را بیان کرد. خداوند از عبادت گوساله نهی فرمود ولی مشیّتش بر این بود که این اتفاق بیافتد. و می دانیم مشیت او همیشه از حکمتی برخواسته است و همه موجودات تکویناً عبد و فرمان بردار وی هستند و از او تبعیت می نمایند و این دقیقاً سخن جناب مُحیِ الدّین است که فرموده است: «اینکه هارون نتوانست بنی اسراییل را از عبادت گوساله باز دارد و همچون موسی بر گوساله مسلط نگشت حکمتی از جانب خداوند بود تا در هر صورتی عبادت گردد. این است مطلب عالی و دقیق جناب مُحیِ الدّین که حضرت استاد در شرح خود به اختصار آن را توضیح فرموده اند».

پاسخ:

اگر نویسنده به برخی از آرا و عقاید تعبد نمی کرد یا نداشت و این حدیث بسیار پر معنا را با توجه به سخنان دیگر معصومین بررسی می نمود، هرگز در فهم این حدیث دچار خطا نمی گشت.

آری، طبق تعالیم خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام هیچ کاری بدون

1- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 60 و 61.

مشیت الهی صورت نمی گیرد، اما مقصود را برخی غلط متوجه شده اند. خداوند با توجه به علم ازلی خویش می دانست که قوم موسی با اراده و اختیار گوساله پرست می شوند، اما خداوند متعال به حکم اراده و اختیار انسان که تقدیر وی است مانع این کار نگردید، و این علم خداوند به افعال انسان و همچنین عدم ممانعت نسبت به افعال اختیاری انسان در صورتی که حق تعالی می تواند مانع شود همان مشیت الهی است. همین معنا به صراحت در حدیثی آمده است: مرحوم علامه مجلسی در جلد 5، بحارالأنوار صفحه 124 از فقه الرضا نقل می کند:

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّه عَلَيْهِ عَنْ مَشِيَّهِ اللّه وَ إِرَادَتِهِ فَقَالَ عَلَيهِ السَّلام إِنَّ للّه مَشِيَّتَيْنِ مَشِيَّهَ حَتْمٍ وَ مَشِيَّهَ عَزْمٍ وَ كَذَلِكَ إِنَّ للّه إِرَادَتَيْنِ إِرَادَهَ حَتْمٍ وَ إِرَادَهَ عَزْمٍ إِرَادَهُ حَتْمٍ لاَ تُخْطِئُ وَ إِرَادَهُ عَزْمٍ تُخْطِئُ ... قَدْ شَاءَ اللّه مِنْ عِبَادِهِ الْمَعْصِيَهَ وَ مَا أَرَادَ وَ شَاءَ الطَّاعَهَ وَ أَرَادَ مِنْهُمْ لِاءَنَّ الْمَشِيَّهَ مَشِيَّهُ الاْءَمْرِ وَ مَشِيَّهُ الْعِلْمِ وَ إِرَادَتَهُ إِرَادَهُ الرِّضَا وَ إِرَادَهُ الاْءَمْرِ أَمَرَ بِالطَّاعَهِ وَ رَضِىَ بِهَا وَ شَاءَ الْمَعْصِيَهَ يَعْنِى عَلِمَ مِنْ عِبَادِهِ الْمَعْصِيَهَ وَ لَمْ يَأْمُرْهُمْ بِهَا فَهَذَا مِنْ عَدْلِ اللّه تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِى عِبَادِهِ جَلَّ جَلاَلُهُ وَ عَظُمَ شَأْنُ.

از حضرت امیر مؤمنان علی عَلَیهِ السَّلام از مشیت و اراده او سؤال شد. فرمود: همانا برای خداوند دو مشیت است. مشیت حتم و مشیت عزم و به همین گونه خداوند دارای دو اراده است:

اراده حتم و اراده عزم. اراده حتم قطعا واقع می شود و اراده عزم ممکن است واقع نشود ... خداوند معصیت بنده را خواسته است (مشیت علمی) اما هرگز آن را اراده نکرده است و خداوند طاعت را خواسته است و به آن اراده کرده است (یعنی به آن راضی است). زیرا مشیت خداوند مشیت امر است و مشیت علم، و اراده خداوند اراده رضا است و اراده امر. خداوند امر به طاعت کرده و به آن هم راضی است و معصیت را مشیّت کرده به این معنی که علم دارد بنده اش معصیت انجام می دهد و هرگز امر به آن نکرده است و این از عدالت خداوند تبارک و تعالی است.

طبق این حدیث نورانی که نویسنده از آن چشم پوشی کرده است سخنان عرفای اصطلاحی و اهل تصوف باطل است و هرگز خداوند اراده پرستش گوساله را نکرده است و هیچ حکمتی در پرستش گوساله نیست و مشیت خداوند در آن حدیث منقول از نویسنده به معنای علم خدا به معصیت بشر است. بنابراین ابن عربی هرگز طبق سخنش آن گونه که نویسنده ادعا کرده معارف اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام را شرح نداده است، بلکه در نقطه مقابل معارف اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام سخن گفته است.

29 نویسنده در پایان مباحث خود در دفاع از ابن عربی و رد منتقدان می نویسد:

باری سخن درباره هویت و شخصیت مُحيِ الدّین طول کشید

ولی طولی ممدوح و پسندیده بود چرا که این مرد صاحب فضیلت در میان ما مظلوم واقع شده است و در این مطالب راهگشایی برای سروران و بزرگان نظاره کننده بالأخص طلاب - ذَوِی العِزَّهِ وَ الإِحتِرام - خواهد شد که به عین کرم و رضا بنگرند ... باری، غرض این بود که بی اساسی این اتهام بر همگان روشن شود و بدانند که مدعیان مکتب وحی (مخالفان نظر عرفای اصطلاحی) از این مکتب فقط به اسمی قناعت کرده اند. اظهار نظر در مورد مسایل اعتقادی برای افرادی که در این مسایل تخصص ندارند بدون تردید شرعاً حرام است و از اتم مصادیق افتاء بدون علم می باشد و تمام گناهانی که در پی آن می آید، همچون تهمت بستن به بزرگان دین و هتک حرمت ایشان و تفرقه افکنی بین شیعیان همه و همه بر عهده این افراد است. هر کس از حوزه تخصصی خود خارج شود و در مسئله ای به اظهار نظر بپردازد تمام تبعات و عواقبش دامنگیرش خواهد بود و در نزد خداوند مقصر و نه قاصر محسوب می شود و غرض حقیر از نگارش این سطور موجب بازگشت همه اخوان دینی به صراط مستقیم و تدارک مافات می باشد.(1)

پاسخ:

1- مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصوصُ الحِکَم، ص 73 و 74.

خود خوانندگان گرامی قضاوت خواهند کرد که آیا مخالفان این نظرات مطلب را نفهمیده اند یا فهمیده اند، اما چون مغایر با تعالیم اسلام دیده اند آنها را نپذیرفته اند. آری، قضاوت خوانندگان محترم کافی است. البته همانگونه که قبلا گفته شد متخصص در دیدگاه آقایان کسانی هستند که سخن عرفای اصطلاحی و صوفیه را پذیرفته باشند هر چند تقلیدی!!

اما درباره مظلومیت ابن عربی که نویسنده مدعی آن شده است باید گفت: ابن عربی را با داشتن چاکران و عاشقان و جان نثاران، چگونه می توان مظلوم دانست! و به فرض اینکه منتقدان یا مخالفان ابن عربی منظور وی را نفهمیده اند، ملا محسن فیض کاشانی این دانشمند جامع شیعی که جزو بزرگان فلاسفه و شارح آثار ابن عربی است که منظور وی را فهمیده است، وی بعد از سالیان سال که مدافع و شارح آثار ابن عربی بوده در اواخر عمر نادم شده و در مذمت او و عقایدش مطلب می نویسد. اینک به قسمتی از نوشتار ایشان توجه فرمایید:

«وَ هَذا شَیخُهُمْ (اهل سنت) الأَکبَر مُحیِی الدینِ ابنُ العَرَبی وَ هُوَ مِنْ أَئِمَّهِ صوفیّتهم وَ رُؤَساءِ أَهلِ مَعرِفَتِهِم یَقولُ فی فُتوحاتِهِ: «إِنّی لَم أَسأَلُ اللّهَ أَنْ یُعَرِّفُنی إِمامَ زَمانی، وَ لَو کُنتُ سَأَلتُهُ لَعَرَّفنی». فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ ، فَإِنّه لَمّا اسْتَغنی عَنْ هٰذهِ المَعرِفَهِ مَعَ سماعِهِ حَدیث «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَهً

جَاهِلِیَّهً» المَشهور بَینَ العُلَماءِ کافّه کَیف خَذَلَهُ اللّهُ وَ ترکهُ وَ نفسهَ، فَاسْتَهْوَتْهُ الشَّیاطینُ فی أَرض العُلومِ حیران؛ فَصارَ مَعَ وُفورِ عِلمِهِ وَ دِقَّهِ نَظَرِهِ وَ سَیرِهِ فی أَرض الْحَقائِقِ وَ فَهْمِهِ لِلْأسرارِ وَ الدَّقائِقِ لَم یستقم فی شَی ءٍ مِنْ عُلومِ الشَّرائِعِ، وَ لَمْ یعضّ عَلیٰ حُدودِها بِضِرس قاطِع، وَ فی کَلِماتِهِ مِنْ مُخالِفاتِ الشَّرعِ الفاضِحَهِ وَ مُناقِضاتِ العَقلِ الواضِحَهِ مَا یضحک مِنهُ الصِّبیان وَ تستهزی ء بِهِ النِسْوان، کَما لَا یَخفَی عَلیٰ مَنْ تَتَبَّعَ تَصانیفَهُ وَ لَا سیَّما الفُتوحاتِ وَ خُصوصَاً مَا ذَکَرَهُ فی اَبْوابِ اَسْرارِ العِباداتِ ثُمَّ مَعَ دَعاوِیهِ الطَّویلَهِ العَریضَهِ فِی مَعرِفَهِ اللّهِ وَ مُشاهَدَتِهِ الْمَعبود وَ مُلازَمَتِه فی عِین الشُهودِ وَ تَطوافِهِ بِالعَرْشِ المَجید وَ فَنائِهِ فی التَّوحیدِ تراه ذاشَطحٍ وَ طاماتٍ و صلفٍ وَ رُعوناتٍ فی تَخلیطِ تَناقُضاتِ تجمع الاَضدادِ فی حیره مِحیره تقطع الاَکبادَ وَ یأتی تارَه بِکلامِ ذی ثَبات وَ ثُبوت، وَ أُخریٰ بِما هُوَ أَوهَنُ مِنْ بَیتِ العَنکَبوتِ وَ فی کُتُبِهِ وَ تَصانیفِهِ مِنْ سُوءِ اَدَبِهِ مَعَ اللّهِ سُبحانَهُ فِی الاَقوالِ مَا لَا یرضی بِهِ مُسلِمٌ بِحالٍ فی جُملَه کَلماتٍ مُزَخرَفَهٍ مخبطّه تشوّش الْقُلوب وَ تدهش الْعُقولَ وَ تحیر الاذهان وَ کَانّه کَانَ یری فی نَفْسِهِ مِن الصُّوَرِ الْمُجَرَّده مَا یظهر لِلْمُتخلّی فِی العزله فَیَظُنُّ اَنّ لَها حقیق هی لَهُ کان یتلقاها بِالقَبولِ وَ یزعم انّها حَقیقهُ الوُصولِ وَ لَعَلَّهُ رُبَّما یختل عَقلَهُ لِشِدَّهِ الریاضَهِ وَ الجوعِ فَیکتب ما

یَأتی بِقَلَمِهِ مِمّا یخطر بباله مِن غَیرِ رُجوع ...».

وَ کانّه اراد بِالَّذی اعطاهُمُ التشریع فلحقوا بِمَقاماتِ الْاَنبیاءِ مَشاهیرَ الصَّحابَهِ کَابی بکر وَ عُمَر وَ مَعاذ وَ اَشباهِهِم ثُمَّ مَنْ کانَ بَعدُهُم کَالحَسَنِ البَصرِیِّ وَ سُفیانِ الثّوری وَ نَظائِرِهما ثُمَّ اَئِمَتهم الاربعه وَ اَمثالهم ثُمَّ نفسه وَ مَن کَانَ قَریباً مِنْهُ فِی المَعْرِفَهِ کَمَا شعر بِهِ بَعْضُ کَلِماتِهِ فی فُتوحاتِه.(1)

شیخ اکبر اهل سنت محی الدین ابن عربی است، او از پیشوایان صوفیه و از بزرگان اهل معرفتشان است. در فتوحات می گوید: «من از خدا نخواستم که امام زمانم را به من بشناساند، و اگر از خدا می خواستم به من می شناساند.»

ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید و بنگرید چگونه خود را بی نیاز از شناختن امام دید حال آنکه حدیث مشهور بین همه علما که می گوید: «هر کس که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیّت مرده است.» را شنیده بود، پس چگونه خداوند او را مخذول و گمراه کرد و به خودش واگذاشت تا شیطان او را در زمین علوم سرگردان رهایش کرد.

پس با وجود علم فراوان و دقت نظری که داشت و برخورداریش از سیر در زمینه حقایق و فهم نسبت به اسرار و دقایق، در

1- مجموعه رسائل، رساله سوم، بشاره الشیعه، ص 150 تا 152.

هیچیک از علوم اسلامی راه دقیق را نپیمود و به حتم و یقین به حدود آن دست نیافت. و در سخنانش مخالفت های رسوایی با شرع و تناقضات عقلی واضحی وجود دارد. آنچنان مخالفت ها و تناقض هایی که کودکان به آن می خندند و زنان آنان را به مسخره می گیرند. این حقیقت بر آنان که در تألیفات آن خصوصا فتوحات بالأخص ابواب اسرار عبادات تتبع کنند پنهان نمی ماند.

سپس با ادعاهای گسترده اش در شناخت خدا و مشاهده معبود و همراهی با خدا با چشم شهود و اینکه به دور عرش گشته، و فنای در توحید و ... ، او را در شرایطی می بینی که دارای سخنان سخیف و احمقانه و بلند پروازی های متکبرانه و هذیان و خرافات در هم و بر هم و ضد و نقیض های تحیرآوری که جگر را پاره پاره می کند قرار دارد. گاه سخنانی به ثبات و مستقیم می گوید و گاهی مطالبش از آشیانه عنکبوت سست تر است. در کتاب و تصنیفاتش گفتارهای بی ادبانه نسبت به خداوند منزه وجود دارد که هیچ مسلمانی در هیچ موقعیتی راضی نمی شود به آن سخن گوید. او در ضمن کلماتی مزخرف و دیوانه وار که قلب ها را پریشان و عقل ها را وحشت زده و ذهن ها را متحیر می کند، گویا در نفس در صور مجرده امور قبیحی را می بیند و گمان می کند حقیقت دارد و تلقی به قبول کرده و تصور می کند که آنها حقیقت وصول به حق است. شاید عقلش به واسطه شدت

ریاضت و گرسنگی مختل شده، و آنچه به خاطرش می آمده بدون تأمل به قلمش جاری می شده است ....

گویا مراد ابن عربی از آنهایی که به آنها مقام تشریع داده است که به مقام انبیا ملحق می شوند، مشاهیر اصحاب همچون ابوبکر، عمر، معاذ و مانند اینها هستند و پس از آنان، حسن بصری و سفیان ثوری و نظایر ایشان، سپس ائمه چهارگانه (ابوحنیفه، شافعی، مالکی و احمد حنبل) و امثال آنان، سپس خودش و کسانی که در معرفت به او نزدیکند؛ چنانکه بعضی از کلماتش در فتوحات به این مطلب اشاره دارد.

در پایان این حقیر نیز می گوید: هدف از نوشتن این مجموعه کوچک امر به معروف و نهی از منکر نسبت به برادران دینی خودمان است که ان شاءاللّه با تمسک به معارف خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام از سقوط در عقاید ناصحیح که به جز دوری از خدا و خسران و زیان چیزی بر انسان نیفزاید مصون و محفوظ بمانند.

وَ صَلَّی اللّهُ عَلیٰ مُحَمَّد وَ آلِهِ الطَّیِّبینِ الطّاهرین

سید محسن طیب نیا

خاک پای قنبر امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام

بخش سوم: عرفان حقیقی و توحید در مکتب نورانی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام

اشاره

فصل اول: شاخص های عرفان اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام

هرکس که اندکی در منابع اسلامی به ویژه سخنان گهربار خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام مطالعه و تحقیق کند به راحتی به این مطلب اعتراف می نماید که دین مقدس اسلام دینی است که هم به تفکر و اندیشه و خردورزی بسیار اهمیت می دهد و هم به تطهیر دل و جان که سبب سلوک الی اللّه است.

عرفای صوفی مشرب و فلاسفه دائماً مخالفان خود را به قشری گری و تحجّر و بی خردی و ظاهربینی تهی از عشق و معرفت متهم می سازند!!

و این اتهام است؛ زیرا هیچ یک از علمای بزرگ شیعه که مخالف عرفان التقاطی و فلسفه یونان بودند هرگز استدلالات عقلی را ترک ننمودند و همچنین هرگز عرفان ناب را منکر نشدند.

آری،

آن بزرگ مردان عالم تشیع بر این باور بودند که تصوف و عرفان برخاسته از مکاتب شرق و غرب و فلسفه یونان باستان که با ورود به حوزه اسلام فقط لعاب اسلامی به خود گرفت نه تنها مستمسک مناسبی برای شناخت و معرفت نیست، بلکه بسیاری از اصول آن مخالف با عقل و وجدان است؛ هرچند که طرفداران آن، آن علوم را برخاسته از عقل معرفی کنند!!

بنابراین، عالمان وارسته مکتب تشیع مانند علامه حلی، علامه مجلسی، مقدس اردبیلی، شیخ مرتضی انصاری و ... نه با عقل مخالف

بودند و نه با عرفان حقیقی اسلامی.

آری،

آنان با عرفانی به مخالفت برخاستند که صوفیه آن را از مکتب یونان و هند باستان اخذ نموده و برای عوام فریبی لعاب اسلامی روی آن کشیده اند!! اگر خوانندگان محترم، اندکی در عرفان یونان و هند باستان تحقیق کنند به وضوح می بینند که تفکر وحدت وجود (همه چیز خدایی) در آن دو مکتب سابقه ای بس طولانی دارد و آنچه در اسلام مطرح می شود تباین خالق و مخلوق است.

بنابراین با صراحت و یقین می گوییم:

هرکس که دین را از عقلانیت و امور وجدانی (طریق تصفیه دل و سلوک الی اللّه) تهی گرداند، دین اسلام را تحریف نموده و از درون تهی ساخته است!

اکنون با این اعتراف آیا سزاوار است که عرفای صوفی و فلاسفه و طرفدارانشان، مخالفان خود را انسان هایی قشری و تهی از معرفت معرفی کنند؟!!

آیا اینگونه قضاوت کردن چیزی جز عوام فریبی است؟!

آری،

هیچ کس نمی تواند عرفان اسلامی که برخاسته از قرآن و تعالیم خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام است را انکار نماید، زیرا انکار آن به تهی ساختن دین منجر می شود.

عرفان ناب اسلامی، آن عرفانی است که انسان ها را از منیت ها تهی می گرداند و دل و جان انسان را نورانی می سازد تا انسان با قلبی پاک و

وجدانی بیدار، آگاهانه به سمت کمال خویش حرکت کند.

عرفان ناب اسلامی، به انسان می آموزد که: ای بشر تو مخلوق خدایی و ولی نعمت تو خداست؛ پس همیشه خود را فقیر درگاه او بدان و لحظه ای خود را از او بی نیاز مپندار و کوس «أَنَا الْحَقُّ» نزن، که اگر از او جدا شوی و خود را بی نیاز از ذات غنی خدا ببینی، هر آینه هلاک می گردی.

در عرفان ناب اسلامی، سالک الی اللّه هرگز خود را در دریای وحدت و حقیقت محض، فرورفته نمی بیند؛ بلکه خود را نقطه ای در عالم می بیند که دائماً محتاج اعطای الهی است و هرگز خود را هم سنخ و همجنس خداوند متعال نمی بیند.

آری،

در عرفان ناب اسلامی شطحیات منصور و بایزد که گفتند: «أَنَا الْحَقُّ» و «لَیسَ فِی جُبّتی سِوَی اللّه» (نیست در لباسم جز خدا) یکسره خرافات و نفس پرستی است و جایگاهی ندارد؛ بلکه به جای این تکبّرها و منیّت ها، انسان پیوسته خود را کوچک درگاه الهی می بیند.

در عرفان ناب اسلامی، سالک با ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که از معرفتش برخاسته قلب خود را نورانی کرده و هرگز مانند برخی نمی گوید که من شرم دارم بگویم لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ!

آری،

او با تمام وجودش و شوق و عشقش به خداوند متعال می گوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و دائم خدا را سپاسگزار است که توفیق بیان این ذکر شریف را به او عنایت فرموده است و دائم با قلبی پر از معرفت و چشمانی گریان عاجزانه از خداوند تقاضا می کند که: بارالها! هرگز این ذکر

شریف را از لب ها و قلب من نگیر!

سالک الی اللّه در عرفان ناب اسلامی، هرگز خود را بی نیاز از حجت های خداوند نمی بیند؛ بلکه دائم با توسل به ارواح پاک خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام و استمداد جستن از ولی عصر عَلَیهِ السَّلام گام در مسیر عبودیت می نهد و همواره در مسیر، با صلوات بر محمد و آل محمّد عَلَیهِمُ السَّلام نورافکن های پرنور را در دو طرف جاده سلوکش نصب می کند.

در عرفان برخاسته از قرآن و تعالیم خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام سالک الی اللّه هرگز خود را بی نیاز از شریعت و عبودیت نمی بیند و هرگز نمی گوید که من چون به حقیقت رسیده ام دیگر شریعت برای من معنایی ندارد؛ بلکه مانند مولایش امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلام تا آخرین لحظه زندگانی بنده بی چون و چرای خداست.

آری،

او بنده بی چون و چرای خداست و هرگز دغلبازانی را که حرام الهی را حلال و حلال الهی را حرام می کنند، مرشد راه خود قرار نمی دهد؛ بلکه او فقط مطیع بی چون و چرای خدا و حجت های الهی است و با بصیرت در مسیر گام می نهد.

او هرگز خود را چون مرده ای که در دست غسال قرار می گیرد، این چنین در دست دیگران قرار نمی دهد و پیوسته با بینش و آگهی و تبعیت با بصیرت از اولیای الهی، راه را طی می کند.(1)

سالک واقعی الی اللّه که در مکتب نورانی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام

1- مقصود از اولیای الهی، ائمه اطهار عَلَیهِمُ السَّلام هستند.

رشد یافته است هرگز با بهانه های پوچ و واهی، حرام خدا را بر خود حلال نمی کند و هرگز نمی گوید که من با نظر کردن به چهره های زیبا، خدا را در آن چهره ها مشاهده می کنم؛ بلکه دیدگان خود را فرو می خواباند و هرگز فریب شیطان را نمی خورد و به نامحرمان نگاه نمی کند.

او که از شراب ناب معارف نورانی مولا امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلام قطره ای نوشیده، همواره خدا را پروردگار یگانه بی مثل و مانندی می داند که نه تنها در ذات بلکه در صفاتش نیز بی مثل و مانند است و هرگز صفات خداوند را به خود نسبت نمی دهد و نمی گوید: «الهی تا حال می گفتم لا تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَ لا نَوْمٌ اکنون می بینم مرا هم لا تَأْخُذنی سِنَهٌ وَ لا نَوْمٌ !!»

قلب آن عارف مملو از محبت به خدا و اولیای اوست، لب هایش همیشه ذکر خدا را می گوید، چشم هایش از نگاه های حرام پوشیده است، پیشانی وی دائم بر خاک عبودیت است و همواره ندای العفو العفو او با چشمانی پر از اشک بر آسمان بلند است.

در سر آن عارف مدام احوالات و هراس های قیامت است و دائم از خدا رهایی از آتش جهنم را طلب می کند.

او هرچند مشتاق بهشت جاوید خداست، ولیکن هرگز خدا را به طمع بهشت نمی پرستد، بلکه چون محبت خدا در قلب اوست و خدا را سزاوار پرستش می بیند، خدا را می پرستد.

اکنون فرازی از سخنان دانشمند ارجمند تشیع، مرحوم علامه محمدتقی جعفری در رابطه با عرفان صحیح اسلامی را بشنویم:

منظور ما از عرفان اسلامی در این مبحث، همان عرفان حقیقی است که آغاز حرکتش، بیداری انسان از خواب و رؤیای حیات طبیعی محض است و آگاهی از اینکه وجود او در حال تکاپو در مسیر خیر و کمال، همواره در متن خلقت عالم هستی قرار می گیرد. این عرفان که مسیرش «حیات معقول» و مقصدش «قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق» است، به لقاء اللّٰه و قرار گرفتن در شعاع جاذبیت او منتهی می شود. عرفان اسلامی، هیچ حقیقتی از حقایق عالم هستی را، اعم از آنکه مربوط به انسان باشد یا غیر انسان، حذف نمی کند؛ بلکه همه عالم را با یک عامل ربانی درونی صیقل می نماید و شفاف می سازد و در تمامی ذرات و روابط اجزاء این عالم، انعکاس نورالهی را نشان می دهد.(1)

این عرفان بود که خط نورانی آن به وسیله انبیای عظام الهی [و جانشینان آنان ائمه اطهار علیهم السلام] در جاده تکامل کشیده شد، نه آن تخیلات رؤیایی در فضای مهتاب درونی که

1- همان گونه که در بخش اول کتاب ذکر شد مرحوم علامه جعفری در کتاب مبدأ اعلی، عقیده عرفا در باب وحدت وجود و موجود را باطل و مخالف تعالیم انبیای الهی بیان می فرماید (مبدأ اعلی، ص 74) و نباید از این سخن حکیمانه علامه جعفری که می فرماید: «(عارف) در تمامی ذرات و روابط اجزاء این عالم، انعکاس نور الهی را می بیند»؛ برداشتی را که وحدت وجودی ها می کنند برداشت نمود؛ بلکه منظور ایشان این است که: عارف واقعی که قلبش نورانی شده تمام پدیده ها و ذرات این عالم را آیه خدا می بیند که خداوند با نور هدایتش در دل ذرات عالم می تابد و آنان را به هدایت خویش که هدف نظام آفرینش است می رساند و سخن این متفکر، نه تنها تأیید سخنان صوفیه نیست؛ بلکه در ادامه بحث، معارف صوفیه را رد و ابطال می نماید.

سایه هایی از مفاهیم بسیار وسیع، مانند: وجود، واقعیت، کمال، حقیقت، تجلی و غیر را به جای اصل آنها گرفته و با مقداری بارقه های زودگذر مغزی، روشن ساخته و حال و مقامی برای خود تلقین نموده و دل به آنها خوش می کنند، در صورتی که ممکن است مدعی چنین عرفانی، حتی برای چند لحظه، از روزنه های قفس مادی، نظاره ای به بیرون از خود مجازی خویشتن نکرده باشد. این همان عرفان منفی است که انبوهی از کاروان جویندگان معرفت را، از لب دریای درون خود به سراب های آب نما رهنمون گشته است.(1)

آری، عرفان ناب اسلامی، عرفانی است که بشر را با آگاهی در مسیر کمال قرار می دهد و هرگز حقایق عالم را حذف نمی کند و یا تغییر نمی دهد. مثلاً شیطان لعین را سید موحدین نمی نامد و یزید و شمر را خیر و جهت کمال انسان ها معرفی نمی کند.

آری،

عرفان اسلامی می خواهد به دور از واژه های گمراه کننده مانند: وحدت وجود، فنای فی اللّه، تجلی و ... انسان را به یک صفای باطنی برساند که قلب را نورانی سازد و بشر را از بند اسارت رها کند.

اما عرفای صوفی چیز دیگری را عرضه نمودند و هم خود در برابر یکدیگر موضع گرفتند و هم پیروانشان را به اختلاف کشانیدند.

1- عرفان اسلامی، ص 29 و 30.

مرحوم علامه جعفری می گوید:

اگر این ارباب تخیلات رؤیایی [عرفای صوفیه] در مهتاب فضای درونی توانسته بودند از «خود مجازی» بیرون آمده و وارد حوزه «خود حقیقی» شوند، نه در اندیشه و گفتار و کردار خود تناقضاتی داشتند و نه اعتراضی به یکدیگر در مسیر و مقصد؛ در صورتی که اختلافات تند در اندیشه ها و گفتار، در باب تخیلات مزبور [که به کشف و شهودات مشهور است!!] و اعتراض آنان به یکدیگر، در کتب عرفانی به طور فراوان نقل شده است؛ ولی همان گونه که در بیان پیامبران الهی هیچ گونه اختلافی وجود ندارد و همه آنان در تبلیغ متن کلی دین انسانی الهی مشترکند، همچنان سالکانی که با فروغ عرفان مثبت [عرفان ناب اسلامی] به سوی کمال مطلق در حرکتند، کمترین اختلافی نمی توانند با یکدیگر داشته باشند.(1)

آری،

در کتب عرفانی، اختلافات فاحشی در میان عرفا مشاهده می شود و این اختلافات فاحش، خود دلیل گویایی است که عرفان آنان اسلامی نیست.(2)

آری، عارف حقیقی هیچ یک از حقایق عالم را انکار نمی کند و نمی گوید: «همه موجودات یک چیزند و در دریای وحدت شناورند»

1- عرفان اسلامی، ص 29 و 30.
2- مباحث متعددی از عرفا که با عقل و نصوص قرآنی در تضاد است، را در بخش اول ذکر نمودیم.

زیرا این تفکر باطل، انکار همه حقایق عالم است.

امام خمینی رحمه الله که در معارف بشری نیز پژوهش نموده است، در این باره می فرماید:

چنانچه در بعض اهل عرفان اصطلاحی دیدم، اشخاصی را که این اصطلاحات و غور در آن، آنها را به ضلالت منتهی نموده و ممارست در معارف موجب قوت انانیّت و انیّت آنها شده و دعاوی ناشایسته و شطحیات ناهنجار از آنها صادر گردیده، و نیز در ارباب ریاضات و سلوک، اشخاصی هستند که ریاضت و اشتغال آنها به تصفیه نفس، قلوب آنها را منکدرتر و باطن آنها را ظلمانی تر نموده و اینها از آن است که بر سلوک معنوی الهی و مهاجرت الی اللّه محافظت ننمودند و سلوک علمی و ارتیاضی آنها با تصرف شیطان و نفس، به سوی شیطان و نفس بود.(1)

امام خمینی رحمه الله در اواخر عمر مبارکشان به حقیقتی اعتراف می کنند و می فرمایند:

... چنان به عمق اصطلاحات و اعتبارات فرو رفتیم و به جای رفع حجب به جمع کتب پرداختیم که گویی در کون و مکان

1- پرواز در ملکوت، ص 65.

خبری نیست، جز یک مشت ورق پاره که به اسم علوم انسانی و معارف الهی و حقایق فلسفی، طالب را که به فطرت اللّه مفطور است از مقصد باز داشته و در حجاب اکبر فرو برده؛ اَسفارِ اَربَعَه با طول و عرضش از سفر به سوی دوست بازم داشت، نه از فتوحات، فتحی حاصل و نه از فُصوصُ الحِکَم حکمتی دست داد ... پس، از این پیر بینوا بشنو که این بار را به دوش دارد وزیر آن خم شده است، به این اصطلاحات که «دام بزرگ ابلیس است» بسنده مکن و در جستجوی او جلّ علا باش.(1)

آری،

اسلام عرفان دارد و عرفان اسلام تصفیه کننده روح و روان و باعث تهی نمودن انسان از خودخواهی ها و حسادت ها و شهوات نفسانی است.

1- صحیفه امام، ج 20، ص 165. برخی برای دفاع از عرفان ناصحیح ابن عربی و پیروان وی، از نام حضرت امام خمینی رحمه الله استفاده می کنند و می گویند که ایشان در برخی از کتب خویش، مباحث عرفان ابن عربی را شرح نموده و پذیرفته است. جواب: عرفان امام خمینی رحمه الله دو جنبه دارد: 1. عرفان عملی ایشان، که اصل است. 2. عرفان نظری ایشان، که فرع است. بدون شک عرفان عملی و سیره امام خمینی رحمه الله جملگی برگرفته از قرآن کریم و تعالیم خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام است و همین سیره الهی ایشان بود که مردم به وی دل سپردند و به ندایش لبیک گفتند و خون دادند و انقلاب اسلامی را به ثمر رسانیدند. و اصل ولایت فقیه که امام خمینی رحمه الله مطرح فرمود، برگرفته از تعالیم معصومین و سیره آن حضرات عَلَیهِمُ السَّلام است که هیچ ارتباطی به عرفان ابن عربی و دیگران ندارد. آیا ابن عربی که از یک طرف جبر مطلق را تأیید می کند و از طرف دیگر «اولی الامر» را حاکمان جور معرفی می نماید، الگوی عرفانی حضرت امام خمینی رحمه الله بود؟!! خیر. اما در مباحث عقیدتی ملاک خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام است.

سالک الی اللّه، هرگز درصدد کسب شهرت و جمع نمودن مرید نیست؛ بلکه او فقط رضای خدا را می طلبد و نه ادعایی دارد و نه با کرامات فخرفروشی می کند.

عرفان ناب اسلامی، سالک را به گونه ای تربیت می کند، که وی نه تنها به دنبال شهرت و مقام و موقعیت های اجتماعی نیست، بلکه به شدت از این امور فرار می کند.

او با عبودیت خود، قلبش را جایگاه انوار الهی می گرداند و دیدگانش هر جا نظر افکند، آثار صنع الهی را مشاهده می کند و آنگاه با تمام ذرات وجودش اعتراف می کند که نظام هستی هدفدار است و خداوند او را بیهوده خلق ننموده است.

او در پرتو انوار الهی، زیبایی های عالم را زیباتر می بیند و زشتی ها را زشت تر.

آری، او هرگز نمی گوید که هرچه که در جهان است زیبا و خیر محض است؛ بلکه دشمنان خدا را زشت و پلید می بیند و با تمام وجودش از آنان بیزاری می جوید.

آری،

او هرگز نمی پندارد که شیطان زیباست، بلکه شیطان را همان خبیث ملعون مطرودی می داند که خداوند فرموده است و پیوسته مراقب مکر و حیله های وی هست.

آری،

این است عرفان ناب اسلامی که در قرآن کریم و تعالیم نورانی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام موجود است و اهل تصوف، عرفانشان

کاملاً در تقابل این عرفان است. اکنون باز از امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام و مناجات روح بخشش در مسجد کوفه می گوییم:

ای آقای من ! ای آقای من ! تو مولایی و من بنده توام و آیا در حق بنده چه کسی جز مولایش ترحم خواهد کرد؟ !

ای آقای من ! ای آقای من ! تویی مالک وجود من و من مملوک توام و آیا در حق مملوک جز مالکش که ترحم خواهد کرد؟ !

فصل دوم: خداشناسی و معارف توحیدی در مکتب نورانی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام

اشاره

در فصل قبل، مختصری از عرفان ناب اسلامی که نهفته در تعالیم خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام است را ملاحظه فرمودید. در این فصل می خواهیم خلاصه ای از معارف توحیدی و خداشناسی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام را خدمت خوانندگان محقق عرضه نماییم.

خاندان پاک و مطهر و معصوم رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم محور ایمان، ارکان دین، اصل توحید و خزائن و گنجینه های علم هستند. بدون شک انتهای مسیر هرکس که از این بزرگواران جدا شود، سقوط در جهنم است. علم، معرفت، فقه، اخلاق و قرآن پیش این خاندان پاک و مطهر عَلَیهِمُ السَّلام است. گنجینه های سرشار معارف این حجت های الهی، کام هر تشنه ای را با جرعه ای سیراب می گرداند.

اگر بشر هر روز بیشتر در باتلاق انحرافات و مفاسد گوناگون فرو می رود، به این دلیل است که دامان این بزرگواران زیباسرشت و زیباکلام را رها نموده است. آن انوار الهی، کشتی نجات بشر و ستارگان هدایتند.

آری،

تمام توحید، تمام عرفان و تمام حقیقت نزد این بزرگواران الهی است. جای تعجب نیست اگر گروهی از مسلمین امامت و حقانیت خاندان عصمت و طهارت را نپذیرفتند و در توحید و معارف دامان

دیگران را گرفتند، بلکه تعجب در این است که چرا برخی که خود را پیرو این بزرگواران می دانند متمسک به راهزنان شده اند و در معارف و توحید، خاندان عصمت و طهارت را رها نموده اند!!

آیا ابن عربی که ویران کننده قبر مطهر سیدالشهداء عَلَیهِمُ السَّلام یعنی متوکل پست فطرت را از اولیای بزرگ خدا معرفی می کند،(1) و حجاج بن یوسف خونریز شیعه کش را مورد مدح و دعای خود قرار می دهد،(2) شایسته است که معلم عرفان شیعیان شود؟!

آیا فلسفه یونان باستان که از تفکرات غیر موحدین برخاسته(3) و در حوزه اسلام هیچ گونه تغییر محتوایی نکرده و فقط شکل و صورت آن کمی تغییر یافته، می تواند ما را به توحید و خداشناسی برساند؟!

در عرفان صوفیانه، صحبت از وحدت وجود و فنای در ذات خداست و در فلسفه صحبت از کمال سنخیت و مشابهت مخلوقات با خداست؛ اما در توحید و معارف اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام خداوند متعال غیر مخلوقات خویش است و بین خدا و مخلوقات هیچ گونه وحدت و تشابه و سنخیتی برقرار نیست. آن دسته از اشخاصی که مدعی تشیع هستند و می گویند که: تعالیم عرفا و فلاسفه چیزی جز شرح و بسط سخنان معصومین عَلَیهِمُ السَّلام نیست!! خود را فریب می دهند.

تعالیم متعفّن صوفیه و تفکرات باطل یونان باستان کجا و تعالیم نوربخش خاندان پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم کجا؟!!

1- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 2، ص 6، باب الثالث و السبعون.
2- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 1، ص 706.
3- در بخش چهارم در این باره توضیح می دهیم.

دعای کمیل امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام که دائم از ضعف و فقر خود در برابر خدا می گوید کجا و تکبّر و تفرعون صوفیه و خدا شدن آنان کجا؟!!

زیارت عاشورای حسینی عَلَیهِ السَّلام که در برائت جستن از دشمنان خداست کجا و این تفکر صوفیه که همه چیز زیباست، شمر و یزید و شیطان نیز خیر و زیبا هستند!! کجا؟!!

تفکرات فلاسفه که قائل به قدمت عالم، اضطرار خداوند در آفرینش، حاکم بودن جبر مطلق بر عالم، سنخیت کامل موجودات با خداوند کجا و توحید اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام که عالم را حادث، خداوند را در آفرینش مختار، انسان را آزاد و مختار و تباین خداوند با موجودات را بیان می فرمایند کجا؟!!(1)

امام صادق عَلَیهِ السَّلام می فرماید:

کَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مِن شیعَتِنا وَ هُوَ مُتمَسِّکٌ بِعُروَهِ غَیرِنا.

1- فلاسفه خداوند را علت تامه می نامند و می گویند: هرگاه علت تامه باشد بروز و صدور معلول از دل آن لاجرم و اضطراری است، و آنان خداوند را از ازل علت تامه می نامند و نتیجه سخنشان می شود: 1. قدمت عالم2. اضطرار خداوند در آفرینش، البته آفرینش خداوند در تفکرات فلسفی صدور است یعنی موجودات از دل علت تامه خارج می شوند!! فلاسفه معلول را هم سنخ علت می دانند و می گویند: آنگاه که علت تامه شود، معلول از دل علت خارج می شود؛ در نتیجه معلول نیست جز مرحله ای از ذات علت، البته به صورت ضعیف شده آن! آنان سپس با این حساب، و گسترش دادن قانون علیت (که جبر و اضطرار از خواص لاینفک این قانون است) بر تمام عالم، جبر مطلق را حاکم می کنند. در مباحث گذشته اسناد سخنان فلاسفه و عرفا در عقیده به جبر مطلق بیان شد.

دروغ می گوید آنکه خود را شیعه ما پنداشته و در عین حال تمسک به غیر ما جسته است.

آری، پیروان واقعی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام هرگز سفره معارف اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام را رها نمی کنند و هرگز سر سفره صوفیه و دیگران نمی نشینند.

در اینجا بخشی از معارف توحیدی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام را به صورت اختصار در 10 شماره بیان می کنیم تا طالبان علم بدانند که همه چیز در نزد این بزرگواران است:

1. معرفت، صنع و موهبت الهی است و انسان بدون کمک الهی به آن راهی ندارد

در ادیان الهی و روش کتاب و سنت، معرفت به ذات ربوبی، هیچگاه به صورت یک مسئله مجهول و مشکوک که محتاج براهین مختلف و استدلال و اثبات فلسفی یا مکاشفه عرفانی باشد مطرح نشده است. از دیدگاه منابع دینی معرفت خداوند، موهبتی است و حاصل فعل و صنع خداست. اوست که فطرت انسان را ساحت نزول معرفت خود نموده و خود را با همه اوصاف جمال و جلال نمایانده است و همچنین خداوند عقل را حجت باطن مقرر نمود تا انسان در پرتو رشد فطری خویش، عقل را شکوفا سازد و خیر و شر را از هم تمیز دهد. طبق روایات معصومان عَلَیهِمُ السَّلام عقل جایگاه ویژه ای دارد: عقل دلیل راه انسان است. خداوند به وسیله عقل عبادت می شود. انسان، بی عقل

مرده است. دینداری که عقل ندارد ارزش ندارد. عقل زیور انسان است و نوری است که خدا به بندگان بخشیده است و ... .

آری، عقل سلیم خالق قادر پاک را اثبات می کند و حکم می کند که ولی نعمت خود را سپاس گوید و بندگی وی کند. اما باید توجه کرد که شناخت خداوند متعال و معرفت نسبت به وی از راه عقل و استدلال های آن و حتی عرفان و سلوک بشری ممکن نیست. باید خود خدا معرفت خویش را در قلب بشر وارد کند.

امام علی عَلَیهِ السَّلام می فرمایند:

... وَ هُوَ الَّذِی ابْتَدَأَ الْغَایَاتِ وَ النِّهَایَاتِ أَمْ کَیْفَ تُدْرِکُهُ الْعُقُولُ وَ لَمْ یَجْعَلْ لَهَا سَبِیلاً إِلَی إِدْرَاکِهِ(1)

و اوست که غایت ها و نهایت ها را آفرید. پس چطور عقل ها او را درک می کنند در حالی که در آن راهی به سوی ادراکش قرار نداد.

از امام صادق عَلَیهِ السَّلام سؤال شد:

عَنْ صَفْوَانَ قَالَ: قُلْتُ لِعَبْدٍ صَالِحٍ هَلْ فِی النَّاسِ اسْتِطَاعَةٌ یَتَعَاطَوْنَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: لَا إِنَّمَا هُوَ تَطَوُّلٌ مِنَ اللَّهِ.(2)

1- بحارالانوار، ج 25، ص 27.
2- بحارالانوار، ج 5، ص 323.

آیا انسان توان و استطاعت معرفت خداوند را دارد؟ فرمود: نه، معرفت موهبتی است از طرف خداوند.

از امام صادق عَلَیهِ السَّلام سؤال شد:

هَلْ جُعِلَ فِی النَّاسِ أَدَاهٌ یَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَهَ؟ قَال : فَقَال: لا، قُلْتُ: فَهَلْ کُلِّفُوا الْمَعْرِفَهَ؟ قَالَ: لَا إِنَّ عَلَی اللَّهِ الْبَیَانَ، لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها ... (1)

آیا در انسان وسیله ای برای نیل به معرفت قرار داده شده است؟ امام عَلَیهِ السَّلام فرمود: نه، سؤال می شود که آیا انسان تکلیف به معرفت هم شده است؟ می فرمایند: نه، معرفت بر خود خداست و خداوند کسی را تکلیف نمی کند مگر به اندازه توانایی اش.

امام زین العابدین عَلَیهِ السَّلام در دعای ابوحمزه ثمالی می فرمایند:

بِکَ عَرَفْتُکَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِی عَلَیْکَ وَ دَعَوْتَنِی إِلَیْکَ وَ لَوْ لَا

1- توحید صدوق، ص 414، مؤسسه نشر اسلامی.

أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ

تو را به وسیله خودت شناختم و تو مرا به خودت راهنمایی کردی و به سوی خودت دعوتم کردی و اگر راهنمایی تو نبود نمی دانستم کیستی؟

امام صادق عَلَیهِ السَّلام فرمود:

لَا تُدْرَکُ مَعْرِفَهُ اللَّهِ إِلَّا بِاللَّهِ.(1)

معرفت خدا جز به وسیله خدا درک نمی شود.

اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی هَدَانا لِلْمَعْرِفَتِهِ.(2)

سپاس خدای را که ما را به معرفتش هدایت کرد.

2. انسان بر فطرت توحید و اسلام خلق شده است

براساس معارف کتاب و سنت، انسان از بدو تولد، بر فطرت توحید و اسلام به دنیا می آید.

زراره می گوید از حضرت امام باقر عَلَیهِ السَّلام درباره معرفت خداوند در این آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» پرسیدم، فرمودند:

1- اصول کافی، ج 1، ص 327.
2- مفاتیح الجنان، دعای شب بیست و هفتم ماه رجب.

ذَرَأَهُمْ عَلَیٰ مَعرِفَه أَنَّهُ رَبَّهُم وَ لَو لا ذٰلِکَ لَمْ یَعْلَموا حینَ سُئِلوا مِنْ رَبِّهِم وَ لا مِنْ رازِقِهِم.(1)

آنها را بر معرفت اینکه او پروردگارشان است آفرید و اگر این نبود، وقتی از پروردگارشان و روزی دهنده شان پرسیده می شود، نمی توانستند پاسخ دهند.

3. خداوند به مخلوقش معرفی نمی گردد و مخلوق گزارشی از خالق نمی دهد

خداوند به مخلوقش شناخته نمی شود، بلکه این مخلوق است که به خدا شناخته می شود. یعنی اگر منظور از آنچه که به عنوان «برهان نظم» در حکمت و کلام و دیگر روش های معرفتی بیان شده است، اثبات وجود خداوند باشد، این برهان صحیح است ولی اگر منظور از بیان «برهان نظم» کسبِ معرفت و شناخت نسبت به خدا باشد، غلط است. در روش اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام مخلوق گزارشی از خالق و آیه گزارشی از ذوالایه در بر ندارد. برای روشن شدن موضوع به مثالی توجه کنید. (هرچند خداوند از مثال های ما برتر است، لکن برای تقریب ذهن این مثال مطرح می شود). مثلاً فرض کنید روی تخته سیاه کلمه «آب» نوشته شده است. آیا با دیدن این کلمه می توان خصوصیات نویسنده

1- اِثباتُ الهُداه، ج 1، ص 98.

آن را دریافت و فهمید که چقدر سواد دارد و مدرکش چیست؟ و یا سطح تحصیلاتش چقدر است؟ مسلما این کلمه هیچ گزارشی از نویسنده آن در بر ندارد و تنها نتیجه ای که از این نوشته می توان گرفت این است که این کلمه تصادفی نوشته نشده است بلکه نویسنده ای دارد. اما از این نوشته میزان علم او را نمی توان فهمید و با این کلمه نسبت به نویسنده آن معرفت پیدا نمی کنیم. اگر نسبت آن کلمه با علم نویسنده را با نسبت مخلوقات با خداوند بسنجیم مسلما نسبت دوم در مقابل نسبت اول بسیار ناچیز است. (اگر چه این قیاس صحیح نیست) با این حال چطور یک کلمه نویسنده آن را نشان دار نمی کند اما از آیات الهی می توان خالق آن را شناخت؟ عدم توجه متصوفه و عرفا به این مهم، آنان را به تشبیه خداوند با مخلوقات خویش کشانیده است. آنان می گویند پدیده های خداوند همچون آیینه ای است که اسما و صفات خدا بلکه ذات وی را نمایش می دهند و چنین می سرایند:

به صحرا بنگرم صحرا تو وینم

به دریا بنگرم دریا تو وینم

به هرجا بنگرم کوه و در و دشت

نشان از قامت رعنا تو وینم(1)

و تا آنجا پیش رفتند که گفتند، پدیده ها عین ذات الهی اند و عارف کسی است که خدا را در هر چیز ببیند و بلکه خدا را عین خود چیز بداند.

البته پدیده ها قدرت و عظمت خداوند و دقت و لطافت وی را نمایش می دهند به این معنا که انسان با تأمل و تعمق نسبت به مخلوقات متوجه

1- باباطاهر عریان.

می شود که خالق حکیم و قدرتمندی دارد. مثلاً با نگاه کردن به گل، می یابد که خالق گل زیبا و تواناست؛ اما نه اینکه کیفیت زیبایی خدا همان کیفیت زیبایی گل است. یا همان زیبایی خداست که در چهره گل متبلور گشته است. این همان دیدگاه غلط اهل تصوف و عرفان است که می خواهند خصوصیات و صفات و اسماء و حتی ذات الهی را در پدیده هایش مشاهده کنند و نسبت به خدا با خصوصیات پدیده هایش معرفت کسب کنند.

آیات خداوند به وضوح می گویند که در خلقشان صُدفه و تصادفی در کار نبوده و صانعی حکیم و توانا دارند، اما این آیات به هیچ وجه موجب شناخت صانع و خالق نمی شوند. همچنین آیات متذّکر انسان به معرفت فطری خویش است و موجب می شود که معرفت آن معروف فطری تجدید گردد. خلاصه اینکه خداوند با مخلوقاتش شناخته نمی شود و مخلوق گزارشی از خالق نمی دهد. در معارف نورانی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام به این موضوع تصریح شده است.

برای مثال به نمونه ای توجه کنید:

عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلام: إِنِّی نَاظَرْتُ قَوْماً فَقُلْتُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ عزوجلّ أَجَلُّ وَ أَعَزُّ وَ أَکْرَمُ مِنْ أَنْ یُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْعِبَادُ یُعْرَفُونَ بِاللَّهِ فَقَالَ رَحِمَکَ اللَّه .(1)

1- اصول کافی، ج 1، ص 250.

منصور بن حازم به امام صادق عَلَیهِ السَّلام عرض کرد: من مناظره کردم با گروهی و به آنان گفتم: خداوند جل جلاله، جلیل تر و بزرگوارتر و باعزت تر از این است که به وسیله خلقش شناخته شود، بلکه بندگان به وسیله خدا شناخته می شوند. پس حضرت عَلَیهِ السَّلام فرمودند: خدا تو را رحمت کند.

4. معرفت خدا خارج از دو حد تشبیه و تعطیل است

در مراجعه به وجدانمان می یابیم که خدا هست یعنی وجود دارد (خارج از حد تعطیل است) و از آن طرف برایش هیچگونه شبیه، مانند، ندّ و نظیری سراغ نداریم و نمی توانیم او را تشبیه کنیم. تمام پیامبران آمدند تا بگویند خداوند غیر مخلوقاتش است و او را شبیه و ندّی نیست. پیامبر بزرگوار اسلام صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در آغاز دعوت خویش فرمودند:

أَدعوکُم إِلَیٰ شَهَادَهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ خَلْعِ الْأَنْدَادِ.

دعوت می کنم شما را به شهادت دادن به اینکه خدایی جز اللّه نیست و به اینکه برای خداوند ماننده‌ها را قائل نشوید.

توحید فطری همان خلع أنداد است که تمام پیامبران مبلغان آن بودند. اما بالاترین سخن در روش حکمت متعالیه صدرایی که زیر

بنای آن عرفان ابن عربی است «تشکیک وجود است» آنان می گویند: «حقیقه الوجود در مرتبه شدید با حقیقه الوجود در مرتبه ضعیف، عین هم هستند و بین علت و معلول (خدا و پدیده ها) سنخیت است و این غیر تعالیم انبیای الهی در مسئله توحید است».

باید گفت که اگر خداوند از سنخ ممکنات باشد در حقیقت خلع انداد نشده است و وجود خدا نیز شبیه وجود ممکنات شده اما در حد اعلا و شدید آن. این نوع خداشناسی درست مانند خداشناسی مورچه است. اگر به مورچه بگویند خدا چیست؟ چون مورچه قدرت خود را در شاخک های خود می بیند فوری شبیه سازی می کند و می گوید: خدا مثل من مورچه است، اما با این تفاوت که شاخک های خیلی بزرگتری دارد!

امام باقر عَلَیهِ السَّلام می فرماید:

کُلَّمَا مَیَّزْتُموهُ بِأَوهامِکُمْ فِی أَدَقِّ مَعانیهِ مَخلوقٌ مَصنوعٌ مِثلکُم، مَردودٌ اِلَیکُمْ وَ لَعَلَّ النملَ الصِّغار تتوهم أَنَّ لِلّهِ تَعَالیٰ زبانیتَیْنِ فَاِنَّ ذٰلِکَ کَمَالُهَا وَ یَتَوَهَّمُ أَنَّ عَدَمَهَا نُقصَانٌ لِمَنْ لَا یُتَّصِفُ بِهِمَا وَ هَذا حَالُ العُقَلاءِ فیما یَصِفونَ اللّهَ تَعَالیٰ بِهِ.(1)

آنچه به وسیله عقلتان در دقیق ترین معانی تشخیص دادید،

1- بحارالانوار، ج 69، ص 293.

مخلوق است، مانند خودتان ساخته شده است. و به خودتان برمی گردد و شاید مورچه های کوچک بپندارند که خداوند تعالی دو شاخک دارد که نشانه های کمال اوست و می پندارند که نداشتن آن برای کسانی که با آن دو شاخک وصف نمی شوند، نقصانی است و این است حال صاحب عقل در آنچه خدای تعالی را بدان وصف می کنند.

عرفا و فلاسفه می گویند که وجود حق متعال مرتبه عالی تری از وجود مخلوقات است و هم سنخ با آنهاست. می گویند وقتی نور ضعیف را بتوان شکافت، نور قوی را هم می توان قیاس و تشبیه نمود زیرا مشت نمونه خروار است. اما آن خدایی که فلاسفه و متصوفه معرفی می کنند، تولید شده ذهن و توهمشان است نه خدای واقع، که ممکن است این توهمات در مرحله ای هم شهودشان شود.

در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که با توجه به این مباحث آیا می توان گفت که روش ائمه عَلَیهِمُ السَّلام در معرفت خدا، تعطیل معرفت است و انسان راهی به شناخت خداوند ندارد؟ آیا این روش همان حرفی نیست که معطّله می گفتند؟

در پاسخ باید گفت که براساس روش ائمه عَلَیهِمُ السَّلام نه تنها معرفت خداوند تعطیل نیست بلکه شناسایی و معرفت خداوند در اعلی مرتبه برای بشر حاصل شده است. طبق برخی از آیات قرآن کریم و احادیث فراوان معصومین عَلَیهِمُ السَّلام در عالمی(1) خداوند خود را به انسان ها عرضه

1- در احادیث به آن عالم، عالم ذر گفته شده است.

نمود و معرفی کرد و معرفت خویش را به انسان ها عنایت فرمود. بنابراین تمام انسان ها با سابقه معرفت خداوند متعال متولد می شوند. معرفت، صنع خداوند متعال است و خداوند به هرکس صلاح بداند آن را عنایت می کند. البته انسان با تدبر و تعمق در مخلوقات خدا، آن میثاق و معرفت فطری و توحیدی خود را آشکار می کند و متذکر آن می گردد.

پس در این مقام، سخن ما این نیست که باب معرفت خدا به سوی انسان مسدود است، بلکه این است که انسان با حواس خود و یا با عقل خود و حتی بالاتر با سلوک و شهود خود نمی تواند خدا را بشناسد. انسان باید تابع وحی خدا و تعالیم و مقررات و احکام الهی باشد تا خداوند معرفتش را به او عنایت کند.(1) اینک به تعدادی از روایات معصومان عَلَیهِمُ السَّلام که در ردّ نظریه تعطیل و تشبیه در معرفت خداوند بیان شده است توجه فرمایید:

عن الحسین بن سعید قال سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ الثَّانِی عَلَیهِ السَّلام یَجُوزُ أَنْ یُقَالَ لِلَّهِ إِنَّهُ شَیْ ءٌ؟ قَالَ نَعَمْ یُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدَّیْنِ حَدِّ التَّعْطِیلِ وَ حَدِّ التَّشْبِیهِ.(2)

از امام باقر عَلَیهِ السَّلام سؤال شد: رواست که به خدا گویند او چیز است؟ فرمود: آری چیزی که او را از حد تعطیل که بگویی (خدایی نیست) و حد تشبیه (که او را شبیه به مخلوق کنی)

1- البته مقصود معرفت ذات نیست؛ زیرا ذات خداوند محال است که معروف انسان گردد؛ بلکه خداوند به انسان ولایت مدار، معرفت اسماء و صفات خویش را می دهد.

2- اصول کافی، ج 1، ص 240.

خارج کند (یعنی چون گویی خدا چیزیست اعتراف به وجودش کرده ای اما باید بدانی که او چیزیست بی مانند).

قَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَلَهُ إِنِّيَّهٌ وَ مَائِيَّهٌ قَالَ نَعَمْ لَا يُثْبَتُ الشَّیْ ءُ إِلَّا بِإِنِّيَّهٍ وَ مَائِيَّهٍ قَالَ لَهُ السَّائِلُ فَلَهُ كَيْفِيَّهٌ قَالَ لَا لِأَنَّ الْكَيْفِيَّهَ جِهَهُ الصِّفَهِ وَ الْإِحَاطَهِ وَ لَكِنْ لَا بُد مِنَ الْخُرُوجِ مِنْ جِهَهِ التَّعْطِيلِ وَ التَّشْبِيهِ؛ لِأَنَّ مَنْ نَفَاهُ، فَقَدْ أَنْكَرَهُ وَ دَفَعَ رُبُوبِيَّتَهُ وَ أَبْطَلَهُ، وَ مَنْ شَبَّهَهُ بِغَيْرِهِ، فَقَدْ أَثْبَتَهُ بِصِفَهِ الْمَخْلُوقِينَ الْمَصْنُوعِينَ الَّذِينَ لَايَسْتَحِقُّونَ الرُّبُوبِيَّهَ، وَ لكِنْ لَابُدَّ مِن إِثْبَاتِ أَنَّ لَهُ كَيْفِيَّهً لَايَسْتَحِقُّهَا غَيْرُهُ، وَ لَا يُشَارَکُ فِيهَا، وَ لَا يُحَاطُ بِهَا، وَ لَا يَعْلَمُهَا غَيْرُه .(1)

از امام جعفر صادق عَلَیهِ السَّلام کسی سؤال کرد: خدا را چگونه کیفیتی است؟ امام صادق عَلَیهِ السَّلام فرمود: خدا را کیفیت و چگونگی نیست، زیرا کیفیت از نظر وصف خارجی و احاطه بر شی ء یعنی محاط شدن شی ء به وجود می آید و به هر حال ناچار باید از عقیده تعطیل و تشبیه خارج شد، زیرا کسی که بگوید او نیست، منکر او شده و ربوبیت او را رد کرده و ابطالش نموده و هرکه او را به چیزی تشبیه نماید او را با وصف مخلوق ساخته شده ای که شایسته ربوبیت نیست ثابت کرده.

1- اصول کافی، ج 1، ص 246.

به چند روایت امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام در زمینه رد تشبیه مخلوقات، به خداوند توجه کنید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِیِّ عَنْ شَبَهِ الْمَخْلُوقِینَ.(1)

سپاس خداوندی را سزاست که از شباهت داشتن به پدیده ها برتر است.

مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِکٌ.(2)

آنکه خدا را به مخلوقاتش تشبیه کند مشرک است.

انَّه بِخلافِ شَی ء مِن الاَشیاء.(3)

او غیر از هر چیزی از چیزهاست.

تَعَالَی اللَّهُ عَمَّا یَقُولُهُ الْمُشَبِّهُونَ.(4)

منزه است خداوند از آنچه تشبیه کنندگان می گویند.

هُوَ شَیْ ءٌ بِخِلَافِ الْأَشْیَاءِ.(5)

او چیزی است به خلاف چیزهای دیگر.

5. خداوند به حواس ظاهری و باطنی شناخته نمی شود

خداوند متعال به حواس ظاهری و باطنی ادراک نمی شود. هم حواس پنج گانه ظاهری و هم حواس باطنی مثل قلب،(6) عاجز از ادراک او هستند.

1- نَهجِ البَلاغِه، خطبه 213.
2- اصول کافی، ج 1، ص 248.
3- اصول کافی، ج 1، ص 228.
4- نَهجِ البَلاغِه، خطبه 49.
5- اصول کافی، ج 1، ص 242.
6- منظور این است که ذات خداوند قابل درک نیست نه به حواس ظاهری و نه حواس باطنی، اما شناخت خدا با قلب به این معنا که بودن پروردگار و

عظمتش را می یابیم، رد نشده است.

با بررسی مجموعه روایات پیرامون خدا، ائمه معصومین عَلَیهِمُ السَّلام با تعابیر مختلفی کلیه قوایی را که احیانا بشر بخواهد با آن قوا نیل به معرفت پیدا کند عاجز از معرفت دانسته و بیان فرموده اند که این آلات توانایی ادراک معرفت خداوند را ندارند و چنانچه با این ابزار کسی خداوند را توهم نماید در حقیقت خدا را ادراک نکرده است بلکه چیزی خلاف او را درک نموده است. اما در فلسفه و عرفان به این مهم توجه نشده است. فلاسفه می خواهند با آن مفاهیمی که مخلوق و زاییده ذهن و عقل خویش است خدا را بشناسند و در قالب الفاظ معرفی کنند.

حال سؤال اینجاست چگونه با مفاهیمی که ساخت وهم و ذهن بشر است می توان خدا را شناخت؟ آیا آن مفاهیمی که از رابطه علت و سبب های طبیعی با یکدیگر، در ذهن بشر ایجاد شده توانایی آن را دارند که بر خدا حمل نمود و با آن خدا را شناخت؟

در تعالیم خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام به وضوح آمده که حتی با قوای باطنی مثل قلب هم نمی توان خدا را شناخت. چیزی که عرفا و متصوفه شعار آن را می دهند این است که ما با گام نهادن در سیر و سلوک می خواهیم خدا را به قلب خویش بشناسیم و درک کنیم. آنگاه می گویند: طبق درک و شهود قلبی ما خداوند عین اشیاء است و پرستش هر موجودی در واقع پرستش خداست، گرچه بت باشد! اما اینگونه معارف در تعالیم انبیای الهی جایگاهی ندارد. آنان هرگز نگفتند خداوند عین اشیاء است و واقع

بت پرستی همان خداپرستی است. بنابراین اگر بشر جهت رسیدن به معرفت خدا تکیه بر قوای خود کند دچار مشکلات فراوانی در عقاید می گردد. البته همانگونه که بیان شد هرگز راه معرفت الهی برای انسان مسدود نیست و خداوند چون مصلحت بداند عالی ترین معارف را از طریق قلب به انسان عنایت می فرماید و آن غیر از این است که انسان خود می تواند از طریق قلب به معارف الهی برسد.(1)

عمق سخنان خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام این است که: ای سالکان گمان نکنید که با قلبتان و با سیر و سلوکتان می توانید خدا را بشناسید، معرفت خداوند اکتسابی نیست بلکه باید خود او به شما عنایت کند، پس بنده او باشید تا معرفتش را به شما بدهد. به چند حدیث در این زمینه که معرفت خدا اکتسابی نیست توجه فرمایید:

کُلُّ مَا تُصُوِّرَ فَهُوَ بِخِلَافِهِ(2)

هرچه تصور شود (با حواس ظاهری یا باطنی)، او غیر از آن است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَکُنْ لَهُ أَوَّلٌ مَعْلُومٌ وَ لَا آخِرٌ مُتَنَاهٍ وَ لَا قَبْلٌ مُدْرَکٌ وَ لَا بَعْدٌ مَحْدُودٌ وَ لَا أَمَدٌ بِحَتَّی وَ لَا شَخْصٌ فَیَتَجَزَّأَ وَ لَا اخْتِلَافُ صِفَهٍ فَیَتَنَاهَی فَلَا تُدْرِکُ الْعُقُولُ وَ

1- البته دوباره این را باید توجه داشت که آنچه خداوند از طریق شهود قلب به انسان وارسته عنایت می کند، شناخت اسماء و صفات خود است نه شناخت ذات، که آن محال است؛ زیرا قلب انسان هیچ راهی به شناخت ذات خداوند ندارد.

2- احتجاج شیخ طبرسی، ج 1، ص 201.

أَوْهَامُهَا وَ لَا الْفِكَرُ وَ خَطَرَاتُهَا وَ لَا الْأَلْبَابُ وَ أَذْهَانُهَا صِفَتَهُ ... .(1)

سپاس خدای را که ... صفات او را عقل ها و کنکاش های آن درک نمی کند و همچنین است فکر و آنچه بدان خطور می کند و خرد و ذهنیات آن.

... و وَ أَوْهَامُ الْقُلُوبِ لَا تُدْرِكُهُ.(2)

و فهم قلب ها (حواس باطنی انسان) او را درک نمی کنند.

امام علی عَلَیهِ السَّلام می فرماید:

الَّذِی تَعْجِزُ الْحَوَاسُّ أَنْ تُدْرِكَهُ وَ الْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ وَ الْخَطَرَاتُ أَنْ تَحُدَّهُ.(3)

او کسی است که حواس (چه حواس ظاهری و چه حواس باطنی) از درک او ناتوانند و فهم ها از اینکه به او برسند ناتوانند و آنچه به ذهن خطور می کنند از اینکه او را محدود کند عاجزند.

1- بحارالانوار، ج 4، ص 289.
2- اصول کافی، ج 1، ص 286.
3- بحارالانوار، ج 4، ص 211.

لَا تَسْتَلِمُهُ الْمَشَاعِرُ.(1)

شعورها راهی به سوی او ندارند.

لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْماً.(2)

هیچ علمی به او احاطه پیدا نمی کند.(3)

وقتی از امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام پرسیدند: «چگونه پروردگارت را شناختی؟» حضرت عَلَیهِ السَّلام فرمود:

بِمَا عَرَّفَنِی نَفْسَهُ.(4)

با آن شناختی که خود را به من می شناساند.

امام صادق عَلَیهِ السَّلام می فرماید:

لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا وَ لِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ وَ لِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَّفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا. (5)

بر عهده مردم نیست که خدا را بشناسند. اما بر عهده خداوند تبارک و تعالی هست که خود را به مردم معرفی کند و آنگاه بر

1- نَهجِ البَلاغِه، خطبه 152.
2- نَهجِ البَلاغِه، خطبه 91.
3- با وجود این احادیث آشکار، مشخص نیست چگونه ابن عربی ذات خدا را به تصویر می کشد.
4- اصول کافی، ج 1، ص 86.
5- اصول کافی، ج 1، ص 163.

عهده مردمان خواهد بود که بعد از توضیح و بیان، دستورات او را بپذیرنند و فرمان ببرند.

خداوند متعال هم در قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّکَ لاَ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ»(1)

تو نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند و او به هدایت یافتگان آگاه تر است!

امام حسین عَلَیهِ السَّلام در دعای عرفه می فرماید:

أَوْجَبْتَ عَلَیَّ حُجَّتَکَ بِأَنْ أَلْهَمْتَنِی مَعْرِفَتَکَ.(2)

با الهام معرفت خویش به من، حجت خود را بر من تمام کردی.

6. خداوند از خلقش خالی است و خلقش هم از خدا خالی هستند

برخلاف عقاید عرفا و متصوفه که قائل به وحدت وجود و موجود

1- قصص، 56.
2- اقبال الاعمال، ص 340.

هستند، از دیدگاه روایات، اشیاء غیر خداوندند. همچنین در دیدگاه حکمت متعالیه ملاصدرا که بسیار متأثر از عقاید صوفیه و معتقد به سنخیت میان علت و معلول و تشکیک وجود است، از دیدگاه کتاب و سنت، وجود خداوند و وجود ممکنات از یک سنخ نیستند. طبق تعالیم قطعی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام نمی توان میان وجود او و وجود مخلوق اشتراک معنوی قائل شد. اما در مکتب عرفا و فلاسفه سنخیت میان وجود خالق و مخلوق یکی از اساسی ترین قضایایی است که بقیه قضایا و استدلالات خداشناسی بر همین پایه بنا شده است. پذیرش این سخن یکی از بزرگ ترین شبیه سازی هایی است که مخلوق از خدای ذهنی خویش نسبت به خودش ساخته است و این یکی از همان مصادیق نحوه خداشناسی مورچه است که شرحش قبلاً گذشت.

روایاتی که در این قسمت آورده می شود به دو موضوع تصریح دارند:

الف) خداوند از خلقش خالی و خلقش هم از خداوند خالی است. که با این دسته از روایات عقاید اهل تصوف که می گویند اشیاء ظهور ذات الهی است منتفی می شود.

ب) عدم سنخیت میان خالق و مخلوق. که با این دسته از روایات سخنان فلاسفه که وجود خدا را هم سنخ مخلوقات بیان می کنند منتفی می شود.

به هر حال برای پیروان راستین خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام ملاک، تعالیم این بزرگواران است، نه آنچه که عرفا و متصوفه و فلاسفه می گویند. زیرا پیامبر بزرگوار اسلام صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم عرفا و فلاسفه را کنار قرآن قرار نداد، بلکه تا روز قیامت خاندان پاک و مطهرش عَلَیهِمُ السَّلام را کنار قرآن

قرار دادند.

و این حدیث (حدیث ثقلین) در معتبرترین منابع شیعه و عامه به حد تواتر ذکر شده است.(1)

امام باقر عَلَیهِ السَّلام می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقَهُ خِلْوٌ مِنْهُ وَ کُلُّ مَا وَقَعَ عَلَیْهِ اسْمُ شَیْ ءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهَ

ذات خداوند از ذات خلق تهی و خالی است. ذات خلق هم از ذات خداوند تهی و خالی است و هر چیزی که نام شی ء بر آن واقع شود به جز پروردگار مخلوق است.

امام صادق عَلَیهِ السَّلام می فرمایند:

لَا خَلْقُهُ فِیهِ وَ لَا هُوَ فِی خَلْقِهِ.(2)

مخلوقاتش در او نیست (یعنی مخلوقاتش خصوصیات او را ندارند) و او در مخلوقاتش نیست.

1- اشاره به حدیث نورانی ثقلین که پیامبر بزرگوار اسلام صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمود: «دو چیز گرانبها را در میان شما به یادگار می گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم علیهم السلام. مادامی که به این دو تمسک جویید گمراه نمی شوید».
2- دعای صباح.

امام علی عَلَیهِ السَّلام می فرمایند:

... یَا مَنْ دَلَّ عَلَی ذَاتِهِ بِذَاتِهِ وَ تَنَزَّهَ عَنْ مُجَانَسَهِ مَخْلُوقَاتِهِ ... .(1)

ای که ذاتش به ذاتش دلالت می کند و از همجنس و هم سنخ بودن با مخلوقاتش منزه است.

امام رضا عَلَیهِ السَّلام می فرمایند:

وَ کُنْهُهُ تَفْرِیقٌ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ وَ غُیُورُهُ تَحْدِیدٌ لِمَا سِوَاهُ.(2)

کنه او تفاوت بین او و بین خلقش است و اینکه خداوند غیر از مخلوقاتش است او را حد نمی زند بلکه دیگر اشیاء حد می خورند.

عرفا و متصوفه می گویند: اگر نگوییم اشیاء عین ذات الهی است، ذات خدا حد می خورد، پس باید بگوییم تمام اشیاء عین ذات الهی هستند.

جواب: طبق این روایت و روایات دیگر، اگر بگوییم خدا غیر اشیاء است این غیریّت موجب نمی شود که خداوند حد بخورد؛ زیرا ممکنات

1- بحارالانوار، ج 4، ص 227.
2- اصول کافی، ج 1، ص 346.

که مباین با خدا هستند ایجاد حد و مرز برای خود می کنند اما هرگز خدا را محدود نمی سازند.

پس اولاً: خداوند غیر از خلقش است و خلقش هم غیر از اوست. ثانیا: این تباین خدا را حد نمی زند. ثالثا: چگونگیِ آن را نمی دانیم و نمی فهمیم و فعل خدا هم طور ندارد. رابعا: طبق صریح روایات تفکر درباره خدا و فعل او چیزی جز سرگردانی و تحیر در پی نخواهد داشت. امام صادق عَلَیهِ السَّلام می فرمایند:

بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ ... .(1)

خداوند مباین (غیر) خلقش است. یعنی خداوند مباینت تام با خلقش دارد.

امام علی عَلَیهِ السَّلام می فرمایند:

... وَ مَعْرِفَتُهُ تَوْحِیدُهُ وَ تَوْحِیدُهُ تَمْیِیزُهُ مِنْ خَلْقِهِ.(2)

شناخت پروردگار در یگانه بودنش است و یگانگی او در جدا ساختنش از خلقش است.

1- بحارالانوار، ج 4، ص 253.
2- اصول کافی، ج 1، ص 392.

همان گونه که ملاحظه نمودید، طبق این روایات و ده ها روایت دیگر، معصوم عَلَیهِمُ السَّلام خدا را غیر مخلوق معرفی می کنند. اما دیدگاه عرفا و متصوفه مطابق با وحدت و یکی بودن است. به طرفداران عقاید صوفیان باید گفت: معنا در این احادیث کاملاً مشخص است و هرگونه تفسیر مخالف ظاهر این روایات نورانی، تفسیر به رأی است. خلاصه: در دیدگاه خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام خداوند مطلقاً غیر مخلوقاتش است.

7. اسماء و صفات خداوند توقیفی است

براساس روایات، حق نداریم از قِبَل خودمان، خدا را نامگذاری کنیم و باید به آنچه خداوند خودش را به آنها توصیف کرده است متوقف باشیم. اما این مهم در عرفان و تصوف رعایت نشده و آنها هر اسم و تعبیری که صلاح و ذوقشان باشد روی خداوند متعال می گذارند، مانند: مِی، ساغر، معشوق، بت، گیسو و ...

بشر نمی تواند برای خدا اسم بگذارد. زیرا وقتی انسان می تواند برای شی ء اسم بگذارد که با قوه عاقله اش به مسمی پی برده باشد و چون انسان نمی تواند با قوه عاقله پی به خدا ببرد و از آنجا که خدا به هیچ وجه از سنخ ممکنات نیست، پس اسم هم نمی توان برای او گذاشت و اگر اسم بگذارد برای او ندّ درست کرده است. اگر خداوند را به اوصافی چون: بت، ساغر، خم ابرو، سلسله مو و ... نام بریم خداوند را مانند معشوق های زمینی توصیف کرده ایم و این مخالف آموزه های دینی است. در هیچ یک از سخنان امامان معصوم عَلَیهِمُ السَّلام و اصحاب و یاران باوفایشان اینگونه تعابیر یافت نمی شود.

اسماء و صفات الهی توقیفی است و این مهم در روایات فراوانی مورد تأکید قرار گرفته است که نمونه هایی ذکر می شود:

اللَّهُمَّ لَا أَصِفُکَ إِلَّا بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَکَ.(1)

خداوندا تو را وصف نمی کنم، مگر به آن چیزی که خودت را به آن وصف کرده ای.

سُبْحَانَ مَنْ لَا یُحَدُّ وَ لَا یُوصَفُ.(2)

منزه است کسی که محدود نمی شود و وصف نمی گردد.

فَصِفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ.(3)

پس او را وصف کنید آنچنان که خود را به آن وصف کرده است.

سُبْحَانَ هُو کَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ وَ الْوَاصِفُونَ لَا یَبْلُغُونَ نَعْتَهُ.(4)

منزه است او، همان طور که خودش را وصف کرده است و وصف کنندگان به وصف او نمی رسند.

وَ إِنَّ الْخَالِقَ لَا یُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ.(5)

1- اصول کافی، ج 1، ص 294.
2- اصول کافی، ج 1، ص 294.
3- اصول کافی، ج 1، ص 388.
4- اصول کافی، ج 1، ص 396.
5- اصول کافی، ج 1، ص 290.

و همانا خالق وصف نمی شود مگر به وسیله آنچه خود را به آن وصف کرده است.

تَعَالَی اللَّهُ عَمَّا یَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ.(1)

خداوند بلند مرتبه تر از این است که وصف کنندگان او را وصف کنند.

8. نهی از تکلم و تفکر در ذات خدا

از آنجا که عقل راهی به ذات الهی ندارد بنابراین سخن گفتن از آن ذات بی حد امکان پذیر نیست و اگر انبیاء عَلَیهِمُ السَّلام نیامده بودند و خداوند خودش را با اسماء و صفاتش توصیف نکرده بود ما حق هیچگونه سخنی درباره خداوند را نداشتیم، اصلاً اسماء و صفات خداست که زبان ما را باز کرده و به ما اذن می دهد که درباره او به همان گونه که خودش، خودش را توصیف کرده سخن بگوییم. اما این مهم در عرفان و تصوف رعایت نشده است. به عنوان مثال، ابن عربی که بالاترین مقام را در بین عرفا دارد، آنگونه از خدا و مقامات ذات او سخن می گوید که گویی ذات الهی را با چشم سر دیده و آن چنان با آب و تاب در آثارش از مقامات ذات الهی سخن گفته که انگار (نَعُوذُ بِاللَّه) ذات الهی مانند مجسمه ای است که او آن را با تمام حواس خویش رؤیت نموده است. در حالی که طبق آموزه های خاندان عصمت

1- اصول کافی، ج 1، ص 269.

و طهارت علیهم السلام، هم از تکلم درباره ذات خدا نهی شده ایم و هم از تفکر.

به چند حدیث در این مورد توجه کنید:

امام باقر عَلَیهِ السَّلام می فرمایند:

تَکَلَّمُوا فِی خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَتَکَلَّمُوا فِی اللَّهِ فَإِنَّ الْکَلَامَ فِی اللَّهِ لَا یَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحَیُّراً.

درباره مخلوقات خدا صحبت کنید و در مورد خدا صحبت نکنید. کلام در مورد خدا به صاحبش جز حیرت نمی افزاید.

و در حدیث دیگری می فرمایند:

تَکَلَّمُوا فِی کُلِّ شَیْ ءٍ وَ لَا تَتَکَلَّمُوا فِی ذَاتِ اللَّه .(1)

در مورد همه چیز صحبت کنید اما در مورد ذات خدا صحبت نکنید.

امام صادق عَلَیهِ السَّلام در توضیح آیه «وَ أَنَّ إِلَی رَبِّکَ الْمُنْتَهَی» می فرمایند:

فَإِذَا انْتَهَی الْکَلَامُ إِلَی اللَّهِ فَأَمْسِکُوا.(2)

پس هرگاه کلام منتهی به خدا شد پس بایستید.

1- اصول کافی، ج 1، ص 270.
2- غررالحکم، ج 2، فصل 77، ص 658.

امیرمؤمنان علی عَلَیهِ السَّلام می فرمایند:

مَنْ تَفَکَّرَ فِی ذَاتِ اللَّهِ أَلْحَدَ.(1)

هرکه در ذات خدا فکر کند ملحد شده است.

امام صادق عَلَیهِ السَّلام می فرمایند:

إِیَّاکُمْ وَ التَّفَکُّرَ فِی اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَکُّرَ فِی اللَّهِ لَا یَزِیدُ إِلَّا تَیْهاً.(2)

بپرهیزید از تفکر درباره خدا، تفکر درباره خدا جز گمراهی نیفزاید.

9. کمالات و صفات انسان و دیگر موجودات غیر از کمالات و صفات الهی است و فقط در اسم مشترکند و در معنا مختلف

عرفا، متصوفه و فلاسفه می گویند: هر صفت و هر کمالی که در انسان و دیگر موجودات است همان کمال و صفات الهی است اما به صورت محدود و مقید. اما در معارف خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام صفات و کمالات انسان و دیگر موجودات را غیر از صفات الهی معرفی می کنند. تعالیم خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام بر این استوار است: همان گونه که

1- وسائل الشیعه، ج 6، ص 455.
2- توحید صدوق، ص 246، باب اسماء اللّه.

خداوند در ذات خویش بی نظیر است در صفات و کمالات خویش هم بی نظیر است. در دیدگاه خاندان طهارت عَلَیهِمُ السَّلام کمالات و صفاتی که در انسان و دیگر موجودات است مخلوق خدا و اعطای الهی به موجودات است و هیچگونه سنخیتی بین صفات الهی و کمالات و صفات موجودات وجود ندارد.

اما همانگونه که بیان شد در دیدگاه عرفا و متصوفه صفات انسان و دیگر موجودات همان صفات الهی است اما به صورت محدود. به عنوان مثال آنان زیبایی گل را همان زیبایی خدا می دانند، علم و کمالات انسان را همان علم و صفات الهی می دانند که در وجود انسان به صورت مقید ظهور کرده است. قدرت انسان، بینایی انسان، مهربانی انسان و دیگر صفات را مرحله نازله ای از همان صفات الهی می دانند، اما در توحید خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام صفات خداوند و انسان و دیگر مخلوقات فقط در اسم مشترکند اما در معنا و حقیقت آن متفاوت و مختلف. در این باره روایات فراوانی است که به دو مورد آن اشاره می شود:

امام رضا عَلَیهِ السَّلام:

هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَد ... لَا یُشْبِهُهُ شَیْ ءٌ، وَ لَا یُشْبِهُ هُوَ شَیْئاً. ... (1)

خداوند لطیف آگاه شنوای بی همتاست یگانه یکتا، صمدی است که نه زاده و نه زاده شده ... او به هیچ چیز (در ذات و

1- توحید صدوق، ص 266.

صفات) شبیه نیست و چیزی هم (در ذات و صفات) به او شبیه نمی باشد.

و در حدیث دیگری می فرماید:

... ثُمَّ وَصَفَ نَفْسَهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بِأَسْمَاءٍ دَعَا الْخَلْقَ إِذْ خَلَقَهُمْ وَ تَعَبَّدَهُمْ وَ ابْتَلَاهُمْ إِلَی أَنْ یَدْعُوهُ بِهَا فَسَمَّی نَفْسَهُ سَمِیعاً بَصِیراً قَادِراً قَائِماً نَاطِقاً ظَاهِراً بَاطِناً ... وَ إِنَّمَا سُمِّیَ اللَّهُ عَالِماً لِأَنَّهُ لَا یَجْهَلُ شَیْئاً فَقَدْ جَمَعَ الْخَالِقَ وَ الْمَخْلُوقَ اسْمُ الْعَالِمِ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَی عَلَی مَا رَأَیْتَ وَ سُمِّیَ رَبُّنَا سَمِیعاً لَا بِخَرْتٍ فِیهِ یَسْمَعُ بِهِ الصَّوْتَ وَ لَا یُبْصِرُ بِهِ کَمَا أَنَّ خَرْتَنَا الَّذِی بِهِ نَسْمَعُ لَا نَقْوَی بِهِ عَلَی الْبَصَرِ وَ لَکِنَّهُ أَخْبَرَ أَنَّهُ لَا یَخْفَی عَلَیْهِ شَیْ ءٌ مِنَ الْأَصْوَاتِ لَیْسَ عَلَی حَدِّ مَا سُمِّینَا نَحْنُ فَقَدْ جَمَعَنَا الِاسْمُ بِالسَّمْعِ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَی وَ هَکَذَا الْبَصَرُ لَا بِخَرْتٍ مِنْهُ أَبْصَرَ کَمَا أَنَّا نُبْصِرُ بِخَرْتٍ مِنَّا لَا نَنْتَفِعُ بِهِ فِی غَیْرِهِ وَ لَکِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ لَا یَحْتَمِلُ شَخْصاً مَنْظُوراً إِلَیْهِ فَقَدْ جَمَعَنَا الِاسْمُ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَی (1)

... خداوند تبارک و تعالی خویش را به نام هایی وصف کرده است که وقتی بندگان را آفرید و آنان را به عبادت واداشت و

1- اصول کافی، ج 1، ص 256.

گرفتارشان ساخت او را با آن نام ها بخوانند. بنابراین خویش را شنوا، بینا، توانا، به پا دارنده، آشکار، پنهان، لطیف، آگاه، قوی، عزیز، حکیم، دانا و امثال این نام ها نامید ...خداوند از آن روی عالم نامیده شده است که هیچ چیزی برایش مجهول نیست. نام علیم در آفریننده و آفریده شده به کار رفته است ولی همان گونه که مشاهده کردی معنای آن دو فرق می کند. پروردگار ما شنونده نامیده شده است اما نه به وجود جزئی در او که با آن صدا را بشنود یا چیزی را ببیند. آنگونه که در ما آن جزئی که به وسیله آن می شنویم، بر دیدن توسط آن توانا نیستیم و حال آنکه خداوند خبر داده که صداها بر او پوشیده نیست اما نه آنگونه که ما خود را شنوا می نامیم. در لفظ «سمیع» (شنوا) ما بندگان و خدا از لحاظ لفظ مشترک هستیم اما معنای آن فرق می کند.(1)

10. توحید ذاتی، صفاتی و فعلی از دیدگاه عرفان و تصوف و خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام

اشاره

1- سخنان امامان معصوم عَلَیهِمُ السَّلام در این باره که کمالات و صفات خدا با کمالات و صفات انسان فقط در اسم اشتراک دارند فراوان است. کافی است که محققان و مشتاقان معارف خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام به کتاب توحید شیخ صدوق باب «نام های خداوند و فرق بین معنای نام های خداوند و معنای نام های مخلوقین» مراجعه نمایند و ده ها سخن ارزشمند آن بزرگواران را مشاهده نمایند.

1. توحید ذاتی:

با توجه به احادیث نورانی که از خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام مطرح شد و صدها روایات معتبر دیگر، خداوند در ذات خویش یگانه است و هیچ شبیه و نظیری ندارد.

اما در دیدگاه اهل عرفان اصطلاحی و تصوف، توحید ذاتی به این معناست که در هستی به غیر از یک ذات، ذات دیگری وجود ندارد و آن ذات خداوند است. همان گونه که مطرح شد می گویند: تمام اشیاء تطورات همان ذات واحدند و به جز ذات خداوند هیچ موجودی هستی ندارد. می گویند: آسمان، زمین، انسان، حیوان، درخت و دیگر اشیاء ظهور همان ذات واحد است و هیچ فرقی بین خداوند و اشیاء نیست مگر در اطلاق و تقیید.

سخن عرفا و متصوفه در توحید ذاتی مغایرت کامل با تعالیم خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام دارد. طبق تعالیم خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام اشیاء غیر خدا هستند و هیچ سنخیتی بین ذات خداوند متعال و اشیاء نیست، اما عرفا می گویند: اشیاء عین ذات خداوند هستند.

2. توحید صفاتی:

طبق تعالیم نورانی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام توحید صفاتی به این معناست که همان طور که خداوند در ذات خود یگانه و بی همتاست در صفات نیز یگانه است. براساس این معنا از توحید صفاتی، هرچند برخی از صفات برای مخلوقات نیز به کار می رود، این اشتراک فقط در لفظ مشهود است و خداوند در حقیقتِ این صفات، یگانه و بی نظیر است.

امام علی عَلَیهِ السَّلام می فرماید:

كُلُّ عَزِيزٍ غَيْرَهُ ذَلِيلٌ وَ كُلُّ قَوِيٍّ غَيْرَهُ ضَعِيفٌ وَ كُلُّ مَالِكٍ غَيْرَهُ مَمْلُوكٌ وَ كُلُّ عَالِمٍ غَيْرَهُ مُتَعَلِّمٌ وَ كُلُّ قَادِرٍ غَيْرَهُ يَقْدِرُ وَ يَعْجَزُ.(1)

هر عزیزی جز او ذلیل و هر نیرومندی جز او ضعیف و ناتوان است. هر مالکی جز او بنده و هر عالمی جز او دانش آموز است، هر قدرتمندی جز او، گاهی توانا و زمانی ناتوان است.

و صدها روایت دیگر در این زمینه که کافی است به کتاب «توحید» صدوق مراجعه شود. اما توحید صفاتی در منظر عرفا و متصوفه گونه ای دیگر است. آنان می گویند: تمام صفات و کمالاتی که در وجود انسان و دیگر موجودات است همان کمالات و صفات الهی است ولی به صورت محدود و مقید.

طبق آموزه های خاندان طهارت علیهم السلام، صفات و کمالاتی که در انسان و دیگر موجودات است مخلوق خداوند و اعطای وی به موجودات است.

بنابراین عدم استقلال انسان و دیگر موجودات در صفات و کمالات به این معناست که خداوند خالق کمالات و صفات استد و او به موجودات اعطا نموده است نه اینکه صفات و کمالات انسان و دیگر موجودات همان صفات و کمالات الهی به صورت محدود و مقید است. بنابراین

1- نَهجِ البَلاغِه، خطبه 65.

عقیده درست در توحید صفاتی این است: «صفات و کمالات مخلوقات هیچگونه سنخیتی با صفات و کمالات خداوند ندارند».

3. توحید افعالی:

با توجه به آموزه های خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام دو معنای صحیح از توحید افعالی را می توان بیان نمود:

الف) هر فعلی که در جهان رخ می دهد تحت سلطنت خداوند متعال و مشیت و تقدیر اوست و هیچ فاعلی مستقل از او وجود ندارد.

اما باید توجه کرد که نفی استقلال از فعل موجودات در سخنان ائمه معصومین عَلَیهِمُ السَّلام به این معناست که انسان و دیگر موجودات با قدرت و توان الهی فعل خویش را انجام می دهند نه اینکه فاعل حقیقی خداست.

اینکه انسان با کارهای نیک خود پاداش می گیرد و با کارهای شر و بد خود عقوبت می شود دلیل این است که انسان فاعل فعل خویش است اما فعل خود را با مشیت الهی و قدرت و توان الهی انجام می دهد.

معنای مشیت الهی طبق آموزه های خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام به این معناست که خداوند به فعل موجودات علم و آگاهی کامل دارد و هرگاه که اراده کند می تواند مانع از فعل انسان و دیگر موجودات شود.(1)

ب) همان گونه که خداوند متعال در ذات و صفات خویش یگانه است در فعل خود نیز یگانه و بی نظیر است.

1- هرآنچه اتفاق بیفتد به مشیّت او است و در مورد افعال اختیاری موجودات نیز این قضیه صادق است؛ یعنی تا اراده خداوند بر دوام قدرت و اختیار در انسان نباشد، فعلی از انسان اختیاراً سر نمی زند.

صنع خداوند متعال بدون مواد اولیه و نقشه است، اما انسان ها با مواد اولیه و طراحی چیزی را می سازند. انسان از خاک کوزه و اشیای سفالی می سازد اما خداوند از خاکی که خود «لَا مِنْ شَی ءٍ» خلق نموده انسان و دیگر موجودات زمینی را می سازد. فعل خداوند متعال با قدرت خویش است اما فعل دیگر موجودات با قدرتی است که خداوند به آنها اعطا نموده است. بنابراین فعل خداوند هیچ گونه سنخیتی با فعل مخلوقات خویش ندارد و همانگونه که خداوند در صفات و ذات بی نظیر است در فعل خود نیز بی نظیر است.

توحید افعالی در دیدگاه اهل عرفان و تصوف به گونه ای دیگر است. آنان فاعل تمام فعل ها را خدا می دانند و مطلقا هرگونه استقلالی را از فعل دیگر موجودات نفی می کنند. آنان موجودات را وسیله و ابزاری می دانند جهت ظهور و بروز فعل الهی در جهان. مولوی در دفتر دوم مثنوی در داستان شهادت امام علی عَلَیهِ السَّلام طبق این دیدگاه انحرافی، فاعل حقیقی در قتل حضرت علی عَلَیهِ السَّلام را خداوند نام می برد و دست و آستین ابن ملجم ملعون را دست و آستین خداوند مطرح می کند.

آلت حقی تو، فاعل دست حق

چون زنم بر آلت حق طعن و دق

و در نهایت ابن ملجم ملعون که در سخن نبی مکرم اسلام صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شقی ترین انسان هاست را تبرئه می نماید و وی را لایق شفاعت امیرمؤمنان عَلَیهِ السَّلام معرفی می کند. از قول امیرمؤمنان علی عَلَیهِ السَّلام می گوید:

لیک بی غم شو شفیع تو منم

خواجه روحم نه مملوک تنم

همان گونه که قبلاً مطرح شد این دیدگاه انحرافی اهل عرفان و تصوف به جبر مطلق منتهی می شود.

نتیجه گیری و جمع بندی

توحید سرآغاز تبلیغ انبیای الهی و نیز سرانجام آن است. براساس تبیین صحیح مسئله توحید و خداشناسی است که سایر عقاید استوار می شود. در طول تاریخ اسلام نحله ها و روش های علمی گوناگونی ایجاد شدند و داعی طریق معرفت و توحید را سر دادند. در این میان صوفیان و عارفان با ادعای رسیدن به عمق دین وارد عرصه عقاید مسلمین شدند.

آنچه به عنوان عقاید صوفیه و عرفان اصطلاحی(1) مطرح است به شواهد گوناگون تاریخی، خارج از اسلام وارد حوزه تفکر اسلامی گردیده است.(2) روش عرفا و متصوفه در معرفت خدا، قرن ها پیش از ظهور اسلام، ریشه ای بس کهن در شرق و به خصوص در هند داشته است. طبق نظر برخی از محققین این روش و سلوک عرفانی از هند به ایران و بین النهرین و اسکندریه راه یافت و در حوزه فکری فلسفه نوافلاطونیان توجیه علمی پیدا کرد و مبانی آن به صورت کلاسیک تدوین شد. بعد از ظهور اسلام این عقاید وارد اسلام شد و توسط عرفای مسلمان به ویژه محی الدین ابن عربی به شکوفایی و اوج رسید. وحدت وجودی که

1- همان گونه که قبلاً گفته شد اصل عرفان و پاک سازی درون مورد پذیرش اسلام است. اما آن عرفانی که در این مجموعه مورد نقد قرار گرفت عرفان التقاطی و صوفیانه است نه عرفان ناب اسلامی که همان عرفان خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام است.

2- دلایل در بخش بعد ذکر می شود.

جوهره اصلی مشرب عرفانی در معرفت خداست، در همه ادوار تاریخ وجود داشته و به عنوان رمز و راز و اساس همه مکاتب عرفانی قبل و بعد از اسلام مطرح بوده است.

در این معرفت، یک وجود بیشتر در عالم نیست که همان هم موجود است و آن خداست. و می گویند: تمام پدیده ها ظهور همان موجود است. طبق این دیدگاه اشیاء چیزی جز ظهور ذات خدا و عین او نیستند. می گویند: اشیاء عین ذات الهی اند با این تفاوت که ذات خدا مطلق است و اشیاء محدود و مقیدند.

تعبیر دیگری که بزرگان عرفای اصطلاحی و صوفیه درباره وحدت وجود دارند این است که به طور کلی اشیاء موجود نیستند، هرچه هست خداست. و هر چیز دیگری غیر از خدا تنها نمودی است بی بود و اگر بودی هست آن بود خداست. و همچنین تعبیر دیگری که از وحدت وجود در روش عرفانی مطرح است این است که خداوند در مقام واحدیت در اعیان ثابته تجلی می کند و این همان ظهور پدیده هاست. پس اشیاء و پدیده ها تجلی ذات خداوندند که در چشم ما متکثر شده اند، اما حقایقشان همان نور واحد الهی است که عارف با چشم تیزبینش کثرات را خرد می کند و دور می ریزد و فقط خدا را در اشیاء مشاهده می کند.

می گویند: چون حقیقت تمام مخلوقات تجلی ذات خداوندی است و به چشم تنگ ما گوناگون آمده است، پس هر چیز سزاوار عبودیت و بندگی است، حتی اگر بت باشد و می گویند: بت پرست هم خدا را می پرستد چون بت ظهور همان خدای بزرگ است.

ص: 235

شیخ محمود شبستری می گوید:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است

آنان طبق این عقیده، هیچ گونه دوئیتی را (جز اطلاق و تقیید) بین خدا و اشیاء قائل نیستند و می گویند: اصلاً در نظام موجود دوئیتی وجود ندارد، بلکه وجود و موجود یکی است و آن خداست. نظریه وحدت وجود و موجود هیچ سابقه ای در تعالیم نورانی اسلام ندارد، بلکه ریشه در خارج از ادیان الهی دارد. اشخاصی چون «فیلون و فلوطین» از بزرگ ترین مروجین این نظریه بودند و نظرات ابن عربی و دیگر عرفا ریشه در افکار آنان دارد.

متصوفه همواره مخالفان این عقیده را به قشری گری و نفهمی یا کوری متهم می کنند و مهمترین دلیلشان برای توجیه این نظریه بیان خواب و رؤیا و کشف و شهودات شخصی خویش است. در حالی که کشف و شهود و رؤیای عرفا در اثبات وحدت وجود در نظر مخالفان هیچ حجیتی ندارد. مخالفان می گویند: حکم صریح عقل این است که در مورد پذیرش این عقیده بسیار مهم باید تابع دلیل موجه عقلی و شرعی بود تا رؤیا و کشف و شهود.

با مراجعه به منابع اسلامی خصوصا قرآن کریم و احادیث متواتر از خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام، صراحتا مشخص می شود که روشی که بزرگان دین اسلام در راه توحید و خداشناسی بیان می کنند، کاملاً با روش عرفا و متصوفه مغایرت دارد.

دیدگاه قرآن کریم و خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام در باب توحید این است که خداوند غیر مخلوقاتش است، او هم در ذات و هم در صفات و اسماء خویش بی نظیر است. طبق تعالیم قرآن کریم و احادیث متواتر خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام وحدت وجود و موجود که عرفا و متصوفه به عنوان عالی ترین مقصد توحید مطرح می کنند، یک عقیده باطل است.

در جهان بینی عرفا و متصوفه انسان توان رسیدن به عالی ترین مقام ذات الهی و فانی شدن در آن را دارد، اما طبق جهان بینی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام انسان هیچ راهی به ذات الهی ندارد و هرچه که درباره آن می گوید چیزی جز توهمات ذهنی یا بیان کشف و شهودات باطل وی نیست.

ابن عربی که جایگاه ممتازی در بین عرفا و متصوفه دارد مقاماتی را برای ذات خدا ترسیم می کند، گویا ذات الهی مسخر ذهن او است. و این در حالی است که در تعالیم خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام به شدت از بحث کردن درباره ذات خداوند متعال و تفکر در آن نهی شده است. آنچه قرآن و عترت عَلَیهِمُ السَّلام می گوید این است که انسان با قدرت تفکر و تعقل خویش به راحتی می تواند صانع حکیم و قادر و پاک را اثبات کند، اما عقل و حتی قوای باطن مثل قلب توانایی شناخت و معرفت ذات خدا را ندارد. امامان معصوم عَلَیهِمُ السَّلام معرفت الهی را فعل و صنع خدا می دانند و آن را موهبتی می دانند غیر اکتسابی. خداوند متعال در عالمی غیر از این عالم دنیا معرفت خود را به همه انسان ها عنایت فرموده است و همه با فطرت و معرفت الهی متولد شده اند و مهمترین وظیفه انبیای الهی یادآوری و تذکر نسبت به همان معرفت موهبتی و توحید فطری است. طبق معارف اهل بیت علیهم السلام، انسان بعد از اینکه خدا

را با وجدان بیدار و عقل سلیم خویش اثبات نمود و تابع بی چون و چرای وحی الهی گشت و احکام دین را موبه مو اجرا نمود، قلب وی قابلیت کسب عالی ترین معارف ناب توحیدی را پیدا می کند و خداوند هر مقدار که مشیتش اقتضا کند، معرفت خود را به آن قلب مستعد عنایت می فرماید.

عدم توجه عرفا و متصوفه و فلاسفه به این مهم، آنان را در وادی تشبیه خداوند به مخلوقات خویش کشانده است.

در مشرب فلاسفه، خدا را می خواهند با مفاهیم بشناسند. اما آن خدایی که برخاسته از مفاهیم ذهنی فلاسفه است مخلوق ذهن آنان است نه خدای واقع، و عرفا هم می خواهند با ریاضت و کشف و شهود نه تنها درباره ذات خدا معرفت کسب کنند، بلکه می خواهند در منتهای سیر و سلوکشان به خدا بپیوندند و چون قطره ای در دریای ذات الهی مستهلک و فانی شوند. طبق تعالیم انبیای الهی به ویژه خاندان عصمت و طهارت عَلَيهِمُ السَّلام هیچ گونه سنخیتی بین خدا و مخلوقات وی نیست و خداوند متعال غیر مخلوقاتش است و آنچه عرفا و متصوفه در باب فنای در ذات الهی می گویند پنداری بیش نیست.

با توجه به مباحث پیشین می گوییم:

توحیدی که در عرفان اصطلاحی(1) و تصوف مطرح است مغایرت کامل با تعالیم انبیای الهی دارد، زیرا مبنای تعالیم انبیای الهی دعوت به خدای واحد است که غیر از مخلوقات خویش است. اما صوفیه

1- در برابر عرفان اهل بیت علیهم السلام.

می گوید: «وجود و موجود یکی است و آن خداست».

مرحوم علامه محمدتقی جعفری در این باره می نویسد:

مکتب وحدت وجود و موجود، با روش انبیا و سفرا حقیقی مبدأ اعلی تقریبا دو جاده مخالف بوده و به همدیگر مربوط نیستند، زیرا انبیا همگی و دائما بر خدای واحد، ماوراء سنخ این موجودات مادی و صوری تبلیغ و دعوت کردند و معبود را غیر از عابد تشخیص و خالق را غیر از مخلوق بیان کرده اند.(1)

و کلام آخر:

چشمه های ناب توحید و معارف الهی از دامنه های کوهسار خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام در تمام زمان ها جاری است، ولی آنچه که به عنوان علوم و معارف توحیدی، از سرچشمه های اندیشه و ذوق و سلوک بشری جریان دارد حتی در قله های رفیع آن هم گل آلود است.

1- مبدأ عالی، ص 74.

بخش چهارم: مخالفت استوانه های علمای تشیع در برابر جریان تصوف و فلسفه یونان

اشاره

ص: 241

فصل اول: رد تصوف در کلام معصومین عَلَیهِمُ السَّلام و علمای شیعه

صوفیه و طرفدارانشان، مخالفان اهل تصوف و عرفان صوفیانه را متهم به قشری بودن و نفهمی می کنند، و این در حالی است که اولین کسانی که در برابر جریان تصوف موضع گرفتند و آنان را منحرفین و تحریف گران دین معرفی نمودند، خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام بودند.

جریان تصوف، بعد از رحلت رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در عصر امامان معصوم عَلَیهِمُ السَّلام به وجود آمد و کم کم رشد نمود و در قرن چهارم و پنجم به صورت یک تشکل فعال درآمد.

تصوف در قرن بعد جنبه نظری گرفت و بالاخره در قرن هفتم با ظهور ابن عربی به بالاترین رشد خود رسید.

ابن عربی با کمک گرفتن از فلسفه یونان، تفکرات صوفیانه را مدوّن نمود و آن را به صورت یک علم به رشته تحریر درآورد. متأسفانه در قرون بعد صوفیان و طرفدارانشان، تفکرات صوفیانه خویش را که در موارد بسیاری مخالف عقل و دین است به نام عرفان اسلامی مطرح نمودند!!

طبق تواریخ و نوشته های صوفیه، اولین کسی که به صوفی مشهور شد شخصی به نام «عثمان بن شریک کوفی» (مشهور به ابوهاشم صوفی) است. وی که در زمان امام صادق عَلَیهِ السَّلام می زیست با برپایی جلسات و حلقه های ذکر، عده ای را دور خود جمع نمود.

در آن زمان شخصی به محضر مبارک امام صادق عَلَیهِ السَّلام رسید و درباره ابوهاشم از آن حضرت سؤال نمود، امام صادق عَلَیهِ السَّلام فرمودند:

إِنَّهُ فاسِدُ الْعَقيدَهِ جِدّاً وَ هُوَ الَّذى اِبتَدَعَ مَذْهَبَاً يُقالُ لَهُ التَصَوُّف وَ جَعَلَهُ مَفَرّاً لِعَقيدَتِهِ الخَبيثَهِ.(1)

ابوهاشم کوفی جدا فاسدالعقیده است، او همان کسی است که از روی بدعت مذهبی اختراع کرد که به آن تصوف گفته می شود و آن را قرارگاه عقیده خبیث خود ساخت.

نقل شده که مردی به امام صادق عَلَیهِ السَّلام عرض کرد: در این زمان قومی پیدا شده اند که به آنها صوفی می گویند، درباره آنها چه می فرمایید؟

امام صادق عَلَیهِ السَّلام در پاسخ او فرمودند:

إِنَّهُمْ أَعْدَاؤُنَا فَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَ يُحْشَرُ مَعَهُمْ وَ سَيَكُونُ أَقْوَامٌ يَدَّعُونَ حُبَّنَا وَ يَمِيلُونَ إِلَيْهِمْ وَ يَتَشَبَّهُونَ بِهِمْ وَ يُلَقِّبُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ يُأَوِّلُونَ أَقْوَالَهُمْ أَلَا فَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ فَلَيْسَ مِنَّا وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ رَدَّ عَلَيْهِمْ كَانَ كَمَنْ جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَىْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللهُ عَليهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم.(2)

آنها (صوفیان) دشمنان ما هستند، پس هرکس به آنان میل کند از آنان است و با آنان محشور خواهد شد و به زودی

1- ابن بابویه قمی (شیخ صدوق) در کتاب «قرب الاسناد» حدیث فوق را نقل می کند.
2- سفینه البحار، ج 2، ص 57؛ حدیقه الشیعه، ص 562.

کسانی پیدا خواهند شد که ادعای محبت ما را می کنند [می گویند ما شیعه هستیم] و به ایشان نیز تمایل نشان می دهند [تفکرات باطل صوفیه را می پذیرند] و خود را به ایشان تشبیه نموده و لقب آنان را بر خود می گذارند و گفتارشان را تأویل می کنند [یعنی تفکرات صوفیه که ظهور در کفر دارد را به گونه ای موجه جلوه می دهند] بدان هرکس که به ایشان تمایل نشان بدهد از ما نیست [یعنی هرکس که ادعای تشیع کند اما عرفان و عقاید را از صوفیه بگیرد تشیّعش دروغ است] و ما از او بیزاریم و هرکس آنان را رد و انکار کند مانند کسی است که در حضور پیامبر صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم با کفار جهاد کرده است.

امام رضا عَلَیهِ السَّلام می فرمایند:

مَنْ ذُكِرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَّةُ وَ لَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ فَكَأَنَّمَا جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم.(1)

هرکس که نزد او از صوفیه سخن به میان آید و به زبان و دل انکار ایشان نکند، از ما نیست و هرکس صوفیه را انکار نماید

1- سفینه البحار، ج 2، ص 57؛ حدیقه الشیعه، ص 563.

گویا اینکه در راه خدا در حضور رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم با کفار جهاد کرده است.

مرحوم شیخ مفید روایت کرده که «محمد بن حسین أبی الخطاب» گفت: در خدمت امام هادی عَلَیهِ السَّلام در مسجد النبی بودم که نزد آن حضرت جمعی از شیعیان بودند، به ناگه جمعی از صوفیه داخل مسجد شدند و حلقه زدند و مشغول ذکر گردیدند، حضرت عَلَیهِ السَّلام فرمودند:

به این حیله گران اعتنا نکنید، زیرا جانشینان شیاطین و خراب کننده قواعد دین می باشند. زهد ایشان برای راحتی بدن هایشان و تهجد و شب زنده داریشان برای صید کردن عوام است. عمری را در گرسنگی به سر برند تا عوام را مانند خرها پالان کنند و زین بر پشت آنها گذارند.

ذکر نمی گویند مگر برای فریب مردم و خوراک خود را کم نمی کنند مگر برای پر کردن قدح و ربودن دل احمقان، با مردم دم از دوستی خدا زنند تا ایشان را به چاه اندازند، اوراد ایشان رقص و کف زدن و غنا و آوازه خوانی است و کسی به سوی آنها میل نکند و تابع ایشان نگردد مگر آنکه از جمله سفیهان و احمقان باشد. هرکس به زیارت یکی از آنان در حال حیات و یا بعد از مرگ برود، مانند آن است که به زیارت شیطان و بت پرستان رفته باشد و هرکس یاری ایشان کند، گویا یزید و معاویه و ابوسفیان را یاری کرده است.

در همان موقع یکی از اصحاب آن حضرت عرض کرد: وَ اِنْ کَانَ مُعْتَرِفاً بِحُقوقِکُمْ؟ اگرچه آن شخص به حقانیت شما اقرار داشته باشد؟ [یعنی شیعه باشد].

حضرت نگاه تندی به وی کردند و فرمودند:

دَعْ ذَا عَنْکَ، مَنْ اِعتَرَفَ بِحقوقِنَا لَم یَذْهَب فِی عُقوقِنا ... وَ الصّوفیَّهُ کُلُّهُمْ مِنْ مُخالِفینَا وَ طَریقَتُهُم مُغایَرَهٌ لِطَریقَتِنَا ...

این سخن را ترک کن، مگر نمی دانی هرکس حق ما را بشناسد، مخالفت امر ما نمی کند و تمام صوفیه مخالف ما هستند و طریقه آنان باطل و برخلاف طریقه ماست و این گروه، نصارا و مجوس این امت هستند که می خواهند نور خدا (اسلام) را خاموش کنند ... (1)

این حدیث تند امام هادی در رد صوفیه، پیشگویی آن حضرت عَلَیهِ السَّلام از این مطلب است که آنان با تفکر و عقاید باطلشان که لعاب اسلامی روی آن کشیده اند در طول تاریخ اسلام، بسیاری را به انحراف و گمراهی می کشانند و به تعابیر ظاهرا اسلامی درصدد هدم و نابودی دین خدا هستند.

آیا عرفای صوفی که وحدت موجود را مطرح نمودند و گفتند: همه اشیاء تجلی ذات خداوند در مراتب است و شیطان را تقدیس نمودند و شریعت را پوست معرفی کردند و رقص سماع و شاهد بازی و بت پرستی را موجه جلوه دادند، شامل این حدیث امام هادی نمی شوند؟!!(2)

1- سفینه البحار، ج 2، ص 58؛ شرح نَهجِ البَلاغِه خویی، ج 6، ص 304.
2- احادیث در ردّ صوفیه فراوان است که ما برای نمونه چهار مورد آن را ذکر کردیم. صوفیه و طرفدارانشان در برابر این احادیث معتبر، احادیثی را ذکر می کنند که در آن احادیث، صوفیه مورد تأیید قرار گرفته اند! جواب: ما سه حدیث را در این زمینه مشاهده نمودیم که هر سه حدیث در کتب اهل تصوف مطرح شده است و بدون شک جعلی هستند و در هیچ یک از کتب معتبر نیامده است. یکی از این احادیث که مولوی نیز در مثنوی آورده این است: صوفیه این سخن را به رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم

نسبت می دهند که فرمود: مَن سَرَّهُ أنّ یَجْلِسَ مَعَ اللّه فَلْیَجلِس مَعَ أهلَ التَّصَوف. می گوییم: حدیث فوق علاوه بر اینکه سند سالمی ندارد از نظر محتوا نیز دو اشکال بر آن وارد است: 1. تصوف بعد از رحلت رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم در میان مسلمین ایجاد شد؛ بنابراین صوفیه در زمان رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نبودند تا رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بگوید با آنان نشست و برخاست کنید تا نشست و برخاستتان با خدا باشد!! 2. چگونه است که رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نشست و برخاست با جانشینان برحق خود را نمی گوید؛ اما در رابطه با صوفیه سفارش می کند. از این حدیث جعلی به وضوح معلوم می شود که دشمنان اسلام برای مقابله با خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام تصوف را ایجاد نمودند.

اما علمای مکتب نورانی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام نیز در طول تاریخ در برابر صوفیه و عرفای آنان، موضع گرفتند و کتب متعددی در رد آنان به نگارش درآوردند. در اینجا جهت جلوگیری از طولانی نمودن کلام فقط به چند مورد اشاره ای می کنیم:

مرحوم شیخ حرّ عاملی صاحب کتاب گرانسنگ «وسائل الشیعه» کتابی به نام «الاِثْنیٰ عَشریه فِی الرَّدِّ عَلَی الصّوفیَه» در ابطال اهل تصوف نوشته و با دلایل عقلی و نقلی اساس تفکرات صوفیه را ویران نموده است، وی در بخشی از این کتاب می نویسد:

تمام شیعیان، فرقه های صوفیه را انکار نموده اند و از امامان خویش احادیث بسیاری در نکوهش آنان نقل کرده اند و علمای شیعه کتاب های بسیاری در رد این فرقه و اثبات کفر آنان تألیف نموده اند که از آن جمله کتاب شیخ مفید در ردّ بر اصحاب حلاج است که در آن آمده است: صوفیه در اصل دو فرقه حلولیه و اتحادیه می باشند.(1)

علامه شیخ حرّ عاملی در همین کتاب، از سران بزرگ صوفیه مانند: بایزید بسطامی، منصور حلاج، غزالی، ابن عربی و دیگران به تندی یاد می کند و پاره ای از عقاید آنان را ذکر و با دلایل عقلی و نقلی رد می کند. مثلاً وی دوازده دلیل بر انحراف ابن عربی می آورد و سپس نتیجه می گیرد که وی شخصی گمراه و گمراه کننده است.

مرحوم علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار، در مواضع متعددی، تفکرات صوفیه را با دلایل عقلی و نقلی رد می کند.

مرحوم مقدس اردبیلی در کتاب «حدیقه الشیعه» به شدت در نکوهش و انحراف اهل تصوف سخن می گوید و ابن عربی را شخصی خارج از دین معرفی می کند.(2)

مرحوم ملامحسن فیض کاشانی که خود سال ها از مدافعان عرفان ابن عربی بوده، در اواخر عمر نادم می شود و توبه می کند و در ذم صوفیه داد سخن سر می دهد و تفکرات ابن عربی را انحرافی و سست تر از آشیانه عنکبوت معرفی می کند.(3)

1- اثنی عشریه، ترجمه جلالی، ص 30.
2- حدیقه الشیعه، ص 566.
3- رساله سوم بشاره الشیعه از ص 150 به بعد.

و بسیاری دیگر از علمای بزرگ تشیع در برابر انحرافات صوفیه موضع گرفتند، و هم اکنون نیز مراجع عظام تقلید و علمای وارسته جهان تشیع، همگی تفکرات صوفیه و عرفان آنان را انحرافی و در تقابل توحید اسلامی می دانند.

فصل دوم: سرچشمه های تصوف منتسب به اسلام

طبق سخنان محققین این عرصه که برخی از آنان از مدافعان تصوف و عرفان هستند جوهره آنچه به عنوان تصوف و عرفان اسلامی (عرفان مصطلح) مطرح است را باید در مکاتب غرب و شرق جستجو کرد.

دکتر سیدیحیی یثربی که از محققان فعال و پراثر در حوزه عرفان و فلسفه است می نویسد:

موارد وحدت و تشابه میان تعالیم هندیان و تصوف اسلامی زیاد است و قرینه و شواهدی هم بر ارتباط و اقتباس وجود دارد.(1)

وی درباره تشابه بین عرفان و تصوف منتسب به اسلام و فلسفه نوافلاطونی می نویسد:

مسئله تشابه بین عرفان و تصوف اسلامی و فلسفه نوافلاطونی امری روشن و بدیهی است. تحقیقات مورخین و نیز مقایسه آراء و عقاید دو مسلک، مؤید این مطلب است. همین تشابه می تواند مبتنی بر امکان تأثر و اقتباس تصوف اسلامی از

1- عرفان نظری، تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مسائل تصوف، ص 94.

مکتب نوافلاطونی [که دو قرن قبل از میلاد توسط فلوطین در غرب تأسیس شد] باشد.(1)

این محقق و استاد دانشگاه در جای دیگر می نویسد:

تأثیر عقاید نوافلاطونیان و خود فلوطین در بین مسلمین، از مسائلی است که نظر مورخین و مستشرقین را متوجه خود ساخته است. در این باره تحقیقات نسبتا مفصل و جامعی نیز صورت گرفته است، ولی علی رغم این تحقیقات و بررسی ها هنوز مسئله کیفیت اقتباس ها از آراء و عقاید نوافلاطونیان دقیقا روشن نیست. درباره اولین اقتباس ها از سوی مسلمانان، نظراتی ابراز شده است. یک نظر آن است که مسلمین از طریق راهبان و پدران کلیسای مسیحی، که عمدتا از فرقه یعقوبیه بودند و در حوالی سوریه زندگی می کردند، و نیز به وسیله مدرسه جندی شاپور در خوزستان و صائبیان حرّان در بین النهرین، با آراء نوافلاطونیان آشنا شده اند.(2)

دکتر یثربی در ادامه می نویسد:

1- عرفان نظری، تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مسائل تصوف، ص 97.
2- عرفان نظری، تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مسائل تصوف، ص 100.

یک عقیده دیگر آن است که برخی از مشایخ اولیه صوفیه یعنی ذالنون مصری (180 245 ق) و جنید بغدادی (متوفای 289 ق) با عقاید نوافلاطونیان آشنایی داشته اند و این عقاید به صورت شفاهی به گوش آنها رسیده است.(1)

وی در صفحه بعد این چنین نتیجه می گیرد و می نویسد:

به هر حال کتب و رسالات و احتمالاً آموزش های شفاهی، سبب اشاعه فلسفه نوافلاطونی در عالم اسلام شده است. بعدها فارابی و ابن سینا و شیخ اشراق به آثار نوافلاطونی توجه داشته اند و شیخ اشراق بیش از هرکس از عقاید افلاطونیان بهره برده است.

دکتر محمدعلی فروغی درباره منشأ عرفان و تصوفِ منتسب به اسلام می گوید:

اما اینکه آیا عرفا و اشراقیان، مشرب عرفان را از فلوطین و پیروان او دریافته یا مستقیما از منابعی که فلوطین اقتباس نموده گرفته اند، مسئله ای غامض است که حل آن اگر ممکن باشد محتاج به تفحّص بسیار دارد و از گنجایش این رساله

1- عرفان نظری، تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مسائل تصوف، ص 100.

مختصر بیرون است. نظر به کمال شباهت حکمت نوافلاطونیان با تعلیمات عرفانی و تصوف مشرق زمین و به ملاحظه اینکه در قرن ششم میلادی جمعی از حکمای یونان که از افلاطونیان اخیر [نوافلاطونیان (پیروان فلوطین که وی تفکرات افلاطون را گسترش داد)] بودند به ایران آمدند، بعضاً مورخین بر آن شدند که عرفان و تصوف ما از آن منبع آمده است. (1)

دکتر قاسم غنی در کتاب «تاریخ تصوف در اسلام» راجع به تأثیر فلوطین و فلسفه نوافلاطونی در عرفان و تصوفِ منتسب به اسلام مطلبی دارد که به قسمتی از آن اشاره می شود:

انتشار آراء فلوطین و پیدا شدن فلسفه نوافلاطونی در بین مسلمین بیش از هر چیزی در تصوف و عرفان مؤثر بوده است. به این معنی که تصوف که تا آن وقت زهد عملی بود اساس نظری یافت و چون در آراء نوافلاطونی دقت کنیم می بینیم رأی صوفی زاهدی که از دنیا و هرچه در اوست به حکم آنکه فانی است، دل کنده و به آنچه باقی است دل سپرده، فلسفه فلوطین بسیار خوشایند است؛ بلکه منتهای آرزوی خود را در آراء او می یابد. موضوع وحدت وجود در فلسفه نوافلاطونی بیش از هر چیز نظریه صوفیه را جلب کرده است؛ زیرا وحدت وجود همه دنیا را آینه قدرت حق

1- سیر حکمت در اروپا، ج 1، ص 75.

[بلکه ذات حق] می بیند و هر موجودی در حکم آینه ای است که خدا در آن جلوه گر شده، ولی این مرایا همه ظاهر و نمود است و هستی مطلق و وجود حقیقی خداست. انسان باید بکوشد تا پرده ها را بدرد و خود را جلوه کمال و جمال حق قرار دهد و به سعادت ابدی برسد. سالک باید با پر و بال شوق و عشق به طرق خدا به پرواز درآید و خود را از قید هستی خود که نمودی بیش نیست آزاد کند و در خدا که وجود حقیقی است محو و فانی سازد.

و در ادامه دکتر قاسم غنی می نویسد:

مولانا جلال الدین رومی (مولوی) بهترین مترجم و معرّف افکار فلوطین و فلسفه نوافلاطونی عرفا است. هرکس در دیوان مثنوی این عارف بزرگ که در حکم دایره المعارف عرفاست تتبع کرده باشد، تقریبا تمام مسائل نوافلاطونیان را در آن خواهد یافت ... اما مثنوی ملای رومی از همان بیت اول که:

بشنو از نی چون حکایت می کند

از جدایی ها شکایت می کند

تا پایان دفتر ششم که:

چون فتاد از روزن دل آفتاب

ختم شد و اللّه اعلم بالصواب

که قریب به بیست و شش هزار بیت است، همه کتاب مملو از نکات و اشارات حکمت نوافلاطونیان است که مولانا رومی رنگ قرآن و حدیث به آن زده و به مذاق مسلمین درآورده و با بهترین اسلوب بیان کرده است. (1)

بر همین اساس برخی از محققین و نویسندگان می گویند:

عرفان ابن عربی در حقیقت انعکاسی از افکار غیر اسلامی در میان مسلمانان است، و ریشه این عرفان که ویژگی بارز آن وحدت وجود است در عقاید هندی و یونانی است، چنانکه ابن عربی اصالتا از آن دیار اندلسی است. (2)

دکتر «ابوالعلاء عفیفی» از تصوف پژوهان مطرح معاصر در تعلیقات خود بر فُصوصُ الحِکَم ابن عربی، به دفعات از تأثیرپذیری ابن عربی از فلسفه یونانی به خصوص افلاطون و همچنین فیلون و تا حدودی حکمت نوافلاطونیان نام می برد. (3)

1- تاریخ تصوف در اسلام، ج 3، ص 110 و 111.
2- تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف، ص 23.
3- تعلیقات بر فُصوصُ الحِکَم، مقدمه ابوالعلاء عفیفی، ص 42.

ص: 256

فصل سوم: دیدگاه علمای بزرگ تاریخ تشیع درباره فلسفه

اشاره

حکومت بنی عباس برای مقابله با عرفان و معنویات امامان معصوم عَلَیهِمُ السَّلام از جریان تصوف که آمیزه ای از تفکرات یونانی و هندی و اسلامی بود حمایت نمودند. همچنین برای مقابله با علم و حکمت و توحید خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام تفکرات فیلسوفان یونانی را وارد حوزه اسلامی نمودند و با تمام توان در گسترش آن در میان مسلمانان کوشیدند.

ائمه اطهار عَلَیهِمُ السَّلام و علمای وارسته مکتب آن بزرگواران، در برابر این دو جریان تخریب گر توحیدِ اسلامی ایستادند و صاحبان این تفکرات را منحرفان معرفی نمودند و در طول تاریخِ تشیع تا به امروز نیز علمای طراز اول مکتب نورانی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام در برابر این دو جریان ایستاده اند.

متأسفانه کمتر از یک قرن است که این دو تفکر مطرود توسط برخی به اسم عرفان و حکمت اسلامی، وارد حوزه های علمیه شده است. این افراد نه تنها اجازه نداده اند این دو جریان فکری به صورت آزاد مورد نقد و ارزیابی قرار بگیرند، بلکه با تهمت قشری گری و نفهمی!! به مخالفان این دو جریان انحرافی راه هرگونه تفکر و آزاداندیشی را در حوزه های علمیه خصوصا در این چند دهه اخیر سد کرده اند!

و این گروه گونه ای تبلیغ نموده اند که انسان بی اطلاع گمان می کند علمای بزرگ شیعه، مؤیدان و موافقان این تفکرات بوده اند!

اکنون ما تعدادی از علمای بزرگ و وارسته مکتب نورانی خاندان

عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام را نام می بریم که به طور جدّ مخالف فلسفه بودند تا طلاب و دانشجویان و هر محقق آزاده ای که در بند تعصبات نیست، بداند که استوانه های علمای تشیع مخالف فلسفه بوده اند.(1)

دکتر مهدی نصیری در کتاب «فلسفه از منظر قرآن و عترت» در این باره می نویسد: مخالفت با فلسفه و یا حداقل بی اعتنایی به این مقوله، از عصر ائمه معصومین عَلَیهِمُ السَّلام تا کنون، جریانی مستمر، قوی و غالب بوده است و تنها در دو مقطع تاریخی دوران صفویه و نیز چند دهه اخیر، فلسفه ظهور و بروز قابل توجهی داشته است، ضمن آنکه در این دو مقطع نیز به ویژه در دوره صفویه، منتقدان و مخالفان فلسفه از تلاش های روشنگرانه خود دست نکشیدند.(2)

اکنون برای اختصار، فقط چند نفر از این بزرگواران را نام می بریم:

هشام بن حکم (متوفای 199 ق)

کتب رجال و تراجم، از هشام بن حکم، متکلم و شاگرد برجسته امام صادق عَلَیهِ السَّلام و امام کاظم عَلَیهِ السَّلام به عنوان یکی از مخالفان فلسفه که اثری نیز در رد بر ارسطو نوشته است، یاد کرده اند. همچنین به این واقعه تاریخی اشاره کرده اند که زمانی یحیی بن خالد برمکی بر شواهد و نوشته هایی از هشام که حاوی طعن بر فلاسفه بود، دست یافت و

1- خوانندگان محترم توجه کنند که دلیل ما در رد فلسفه و عرفان، مخالفت های جمعی از علما با فلسفه و عرفان نیست، بلکه دلیل مخالفت ما براساس عقل و شرع است و این قسمت را جهت آگاهی آورده ایم.
2- فلسفه از منظر قرآن و عترت، ص 383.

هارون را علیه هشام تحریک نمود تا وی را به قتل برساند.(1)

فضل بن شاذان نیشابوری (متوفای 260 ق)

وی از اصحاب برجسته ائمه هدی جواد عَلَیهِ السَّلام، هادی عَلَیهِ السَّلام و عسکری عَلَیهِ السَّلام بوده و از جمله تصانیف 180گانه او کتاب أَلرَّدُّ عَلَی الفَلاسِفَه است.(2) شیخ طوسی از این کتاب با عنوان «النَقصُ عَلیٰ مَنْ یدعی الفَلسَفَه فِی التّوحید فِی الأعراضِ وَ الجَواهِرِ وَ الجُزءِ» یاد کرده است.(3) از دیگر آثار او کتاب اَلمَسائل فِی العَالَمِ وَ حُدوثِه است.(4)

حسن بن موسی نوبختی (300 ق)

به نوشته شیخ طوسی، وی از علما و متکلمین معروف شیعه است که با مترجمان کتب فلسفه مثل ابوعثمان دمشقی، اسحاق و ثابت مراوداتی داشته است. وی آثار متعددی در موضوع کلام و نقض و رد فلسفه و دیگر موضوعات نوشته است که از جمله آنها کتاب توحید و حدوث عالم است.(5)

1- اخبار معرفه الرجال، شیخ طوسی، ج 2، ص 53 به نقل از کتاب فلسفه از منظر قرآن و عترت، ص 383.
2- رجال نجاشی، ص 307 به نقل از کتاب فلسفه از منظر قرآن و عترت، ص 384.
3- الفهرست، شیخ طوسی، ص 198.
4- مَعالِمُ العُلَماء، ابن شهر آشوب، ص 125.
5- الفهرست، شیخ طوسی، ص 96.

شیخ مفید (متوفای 413 ق)

فقیه و عالم مشهور و جلیل القدر شیعه که کتاب جَوابات الفیلسوفِ فِی الاِتِّحادِ وَ نیز اَلرَّدِّ عَلَی اَصحابِ الحَلّاج از جمله تألیفات او است.(1)

شیخ مفید صاحب ده ها کتاب و مقاله و رساله در موضوعات مختلف فقهی، اصولی، کلامی، اعتقادی، تاریخی، حدیثی و تفسیری است.

قطب الدین راوندی (متوفای 573 ق)

فقیه، محدث و متکلم شیعی مشهور که از جمله آثار وی کتاب تهافه الفلاسفه است. وی در کتاب اَلخَرائِج وَ الْجَرائِح می نویسد:

فلاسفه اصول اسلام را اخذ کرده، سپس آنها را بر طبق آرای خود تفسیر و تأویل کردند ... آنان در ظاهر با مسلمانان توافق دارند، اما در واقع، افکار و نظرات آنها در جهت هدم اسلام و اطفاء نور شریعت است.(2)

ابوالمکارم حمزه بن علی بن زهره حلبی (متوفای 585 ق)

وی فقیه سرشناس شیعی و صاحب اثر مشهور اصولی و فقهی غنیه النزوع است و از جمله آثار او کتاب نقض شبه الفلاسفه (پاسخ به شبهات

1- رجال نجاشی، ص 400.
2- اَلخَرائِج وَ الْجَرائِح، ج 3، ص 1061.

فلاسفه) است.(1)

سیدبن طاووس (متوفای 664 ق)

وی در نامه ای خطاب به فرزند خود، وی را از ورود به عرصه استدلال های کلامی برحذر داشته و فرزندش را به مطالعه نهج البلاغه و توحید مفضل و معارف اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام ارجاع می دهد، سپس حدیثی را از امام صادق عَلَیهِ السَّلام نقل می کند که آن حضرت متکلمین را بدترین افراد امت دانسته است.(2)

بدیهی است وقتی موضع سید بن طاووس در برابر علم کلام چنین باشد، در برابر فلسفه بسیار شدیدتر خواهد بود.(3)

علامه حلی (متوفای 726 ق)

وی از نامدارترین فقهای شیعه است که جامع علوم فراوانی بوده است. وی علاوه بر اینکه در آثار گوناگون به نقد و رد پاره ای از عقاید فیلسوفان از جمله معاد روحانی و قدم عالم پرداخته است، در اثر فقهی خود با نام تذکره الفقهاء علوم را از جهت وجوب یا عدم وجوب فراگیری آنها به چهار دسته واجب عینی، واجب کفایی، مستحب و حرام تفسیر نموده و فلسفه را در کنار علوم موسیقی، سحر، قیافه شناسی و کهانت در زمره علومی که تحصیل آنها حرام است برشمرده است؛ مگر آن کس که

1- معجم رجال الحدیث، ج 7، ص 287.
2- کشف المحجه لثمره المهجه، ص 8 21.
3- فلسفه از منظر قرآن و عترت، مهدی نصیری، ص 386.

برای نقض و رد آن فرا گرفته باشد.(1)

وی در جای دیگر این کتاب می نویسد:

از جمله کسانی که جهاد با آنها واجب است فلاسفه اند.(2)

شهید ثانی (متوفای 966 ق)

می نویسد:

آنچه موجب می شود حق و باطل بر انسان مشتبه شود و خداوند در قلب او را به روی حقایق ببندد و چشم باز را نابینا سازد و سرانجام، کار انسان را به عذاب دردناک دوزخ منتهی گرداند، یکی این است که به سخنان ملحدان و ضد دینان و باور سوزان گوش دهد و مانند آنها بیندیشد، دیگر انس و الفت با مزخرفات فیلسوفان است.(3)

شیخ بهایی (م 1031 ق)

از جمله نکوهشگران فلسفه و فیلسوفان، فقیه و دانشمند برجسته شیعه، شیخ بهایی است، وی در کتاب کشکول خود سروده است:

1- تذکره الفقهاء، ج 9، ص 37.
2- تذکره الفقهاء، ج 9، ص 41.
3- رساله اقتصاد، ص 173.

دل منور کن به انوار جلی

چند باشی کاسه لیس بوعلی

سرور عالم شه دنیا و دین

سؤر مؤمن را شفا گفت ای حزین

سؤر رسطالیس و سؤر بوعلی

کی شفا گفته نبی منجلی(1)

همچنین می نویسد:

آن کس که از مطالعه علوم دینی اعراض نماید و عمرش را صرف فراگیری فنون و مباحث فلسفی نماید، دیری نپاید که هنگام افول خورشید عمرش زبان حالش چنین باشد:

تمام عمر با اسلام در داد و ستد بودم، کنون می میرم و از من بت و زُنّار می ماند. (2)

ملامحسن فیض کاشانی (متوفای 1091 ق)

وی علاوه بر تخصص در فقه و حدیث، از زمره فیلسوفان و عارفانی است که در سال های پایانی عمر از فلسفه و عرفان مصطلح دست شست و اعلام وفاداری همه جانبه به معارف قرآن و عترت نمود. فیض کاشانی که داماد ملاّصدرا بود، در حالی از فلسفه و عرفان کناره گیری کرد که صاحب تألیفات متعدد و نامدار در این دو موضوع بود. وی در دوره جدید از حیات علمی خود، دست به تألیف آثاری چون: الاَنصاف، سَفینَهُ النَّجَاه، و اُصولُ الاَصلِیَّه

1- کشکول شیخ بهایی، ص 31.
2- مثنوی نان و حلوا.

زد و در ضمن آنها موضع جدید فکری و معرفتی خود را تشریح نمود.

وی در رساله انصاف که در سال های پایانی عمر خویش تحریر نمود، چنین می نویسد:

نه متکلمم و نه متفلسف و نه متصوفم؛ بلکه مقلد قرآن و حدیث و تابع اهل بیت. این قوم [فلاسفه] گمان کرده اند که بعضی از علوم دینیه هست که در قرآن و حدیث یافت نمی شود و از کتب فلاسفه یا متصوفه می توان دانست و از پی آن باید رفت. مسکینان نمی دانند که خلل و قصور نه از جهت حدیث یا قرآن است؛ بلکه خلل در فهم و قصور در درجه ایمان ایشان است.(1)

ملامحمد طاهر قمی (متوفای 1098 ق)

شیخ حر عاملی از وی به عنوان عالمی عظیم الشأن، محقق، مدقق، فقیه، متکلم و محدث یاد کرده است. وی رساله ای در رد صوفیه نوشته و جمعی از عرفا و علمای متمایل به فلسفه و عرفان را رد کرده و در چند رساله خود، سماع و خرقه پوشی و پشمینه پوشی، و چله نشینی و عزلت و انقطاع از مردم و به زبان آوردن لفظ طریقت و حقیقت و قول به عشق و مکاشفات عرفانی و نظایر اینها را از بدعت های مهلکه برشمرده است. از جمله آثار او، کتاب اَلفَوائِدُ الدّینیَّه فِی الرَّدِّ عَلَی الحُکَماء

1- ده رساله فیض کاشانی، ص 199.

و الصّوفیَّه است.(1)

علامه مجلسی (متوفای 1111 ق)

محدث و فقیه و دانشمند بزرگ جهان تشیع، محمدباقر مجلسی از جمله مخالفان فلسفه است، وی در آثار گوناگون خود به ویژه در بحارالانوار با دلایل عقلی و نقلی بسیاری از تفکرات فلسفی را مورد ابطال خویش قرار داده است. مجلسی ترویج کتب فلسفی را در میان مسلمین، جنایت دانسته و می نویسد:

این جنایت بر دین اسلام و شهرت و نشر دادن کتاب های فلاسفه در بین مسلمین از بدعت خلفای جور [عباسیان] بوده که با ائمه معصومین دشمن بوده اند. آنها به این منظور مطالب فلاسفه و کتب آنها را بین مسلمین رواج دادند که مردم را از ائمه معصومین عَلَیهِمُ السَّلام و از شریعت روشن اسلام منصرف و روگردان سازند.(2)

1- فلسفه از منظر قرآن و عترت، دکتر مهدی نصیری، ص 391.
2- بحارالانوار، ج 57، ص 197. جناب استاد مصباح یزدی نیز به این مسئله اعتراف نموده و می نویسد: دستگاه های ستمگر بنی امیه و بنی عباس که به ناحق مسند حکومت اسلامی را اشغال کرده بودند به شدت احساس نیاز به پایگاهی مردمی در میان مسلمانان می کردند و در حالی که اهل بیت پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم یعنی همان اولیای به حق مردم، معدن علم و خزانه دار وحی الهی بودند، دستگاه های حاکم بر جلب افراد وسیله ای جز تهدید و تطمیع در اختیار نداشتند از این رو کوشیدند تا با تشویق دانشمندان و جمع آوری صاحب نظران به دستگاه خویش رونقی بخشند و با استفاده از علوم یونانیان و رومیان و ایرانیان در برابر پیشوایان اهل بیت دکانی بگشایند بدین ترتیب افکار مختلف فلسفی و انواع دانش ها و فنون با انگیزه های گوناگون و به وسیله دوست و دشمن وارد محیط اسلامی گردید. (آموزش فلسفه، محمدتقی مصباح یزدی، ج 1، ص 33). مرحوم علامه طباطبایی هرچند خود یک فیلسوف است، اما به این حقیقت اعتراف می کند می نویسد: حکومت های معاصر با ائمه هدی عَلَیهِمُ السَّلام نظر به اینکه از آن حضرات دور بودند از هر جریان و از هر راه ممکن، برای کوبیدن آن حضرات عَلَیهِمُ السَّلام و باز داشتن مردم از

مراجعه به ایشان و بهره مندی از علومشان استفاده می کردند، می توان گفت که ترجمه الهیات به منظور بستن در خانه اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام بوده است. در این برهه از زمان، علوم اوایل، یعنی منطق و ریاضیات و طبیعیات و الهیات و طب و حکمت به زبان عربی ترجمه شد، مقداری در زمان بنی امیه ترجمه گشت و سپس در زمان بنی عباس تکمیل شده و صدها کتاب از یونانی و رومی و هندی و ایرانی و سریانی به زبان عربی درآمد ... (تفسیر المیزان، ج 5، ص 279).

علامه بحرالعلوم (متوفای 1212 ق)

علامه سید مهدی طباطبایی ملقب به بحرالعلوم، از عالمان و فقیهان بنام قرن دوازدهم و سیزدهم است. محدّث نوری در خاتمه مستدرک الوسائل با عظمت تمام از وی در همه ابعاد یاد کرده و او را صاحب کرامات و از جمله کسانی که به ملاقات حضرت ولی عصر عَلَیهِ السَّلام نائل آمده، دانسته است.

این عالم وارسته در اجازه اش به یکی از شاگردان خود، پس از ذکر این نکته که علمای سلف به احادیث اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام اعتنای ویژه ای داشتند، می نویسد:

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلاَةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ»(1)

1- سوره مریم، آیه 59.

برخی که از علم و علمای حقیقی کناره گیری نموده، ویرانی را آبادی جلوه دادند؛ حساب را فراموش و در طلب سراب برآمده و ساکن برهوت گشتند و به خوشی های گذران زمان دل خوش داشتند ... از جمله اینان کسانی اند که بر جهالت برگرفته از سردمداران کفر و گمراهی که منکر نبوت و رسالت هستند حکمت و علم نهادند و صاحبان این حکمت و علم دروغین را [چون سقراط و افلاطون و ...] امام و رهبر خویش گرفتند و اقوال و آراء آنان را اگر چه مخالف نص قرآن بود، پذیرفتند و هر آنچه را که آنان بدان قائل نبودند، اگرچه آن عین حق و صواب بود، انکار کردند.(1)

میرزای قمی (متوفای 1231 ق)

این دانشمند نامی و فقیه و اصولی برجسته درباره فیلسوفان می گوید:

قواعد ایشان [فلاسفه] با طریقه اسلام موافقت نمی کند، نه معراج جسمانی با استحاله خرق و التیام افلاک [فلاسفه] می سازد و نه سواری ملائکه با اسبان ابلق با روحانیت، بلکه تجرد جمیع ملائکه می سازد، نه جبرئیل کنایه از عقل فعال بودن و [به قول فلاسفه] وحی الهی عبارت از اتصال نفس پیغمبر به عقل عاشر و دانشمند شدن [با تعالیم دین] می سازد، و

1- خاتم مُستُدرَکُ الوَسائِل، ج 2، ص 61 و 62.

نه حدوث عالم و مسبوق بودن ما سوی اللّه به عدم در وقت خاصی [که در دین مطرح است] با قدم عقول و افلاک [که فلاسفه می گویند] می سازد، و نه خبر از انعدام همه اشیاء و فانی شدن آسمان ها [که دین می گوید] با قاعده [فلاسفه که می گویند:] «ما ثبت قدمه امتنع عدمه» می سازد.(1)

ملااحمد نراقی (متوفای 1245 ق)

این فقیه بزرگ نیز در آثارش به شدت در برابر فیلسوفان موضع می گیرد و آنان را منحرفان نام می برد. به عنوان مثال، وی در کتاب معراج السعاده از اهل فلسفه به شدت انتقاد می کند و می گوید آنان هیچ اعتقاد سالمی ندارند و اگر اعتقاد صحیحی داشته باشند در حال طفولیت اخذ کرده اند.(2)

وی در مثنوی «طاقدیس» نیز از فلاسفه اینگونه یاد می کند:

آن یکی گردید محو فلسفه

خویش را دانا شمرده از سفه

فکر او تحدید اطراف و جهات

کار او تشریح حیوان و نبات

از قدیم آمد جهان یا حادث است

آفریدش یا غرض یا عابث است

بی خبر لیکن ز احکام اله

می نداند جز نمازی گاه گاه

1- قم نامه، سید حسین مدرسی، ص 365، مجله نورُ الصّادِق عَلَیهِ السَّلام، شماره 18، ص 194.
2- معراج السعاده، ص 51.

صد دلیل آرد پی تجرید نفس

نفس او لیکن به صد زنجیر حبس(1)

شیخ انصاری (متوفای 1281)

این فقیه عالی مقام و اصولی ارجمند در مخالفت با فلسفه می فرماید:

پرداختن به مطالب فلسفی برای فهم مسائل مربوط به اصول دین، موجب هلاکت دائم و عذاب ابدی است.(2)

صاحب جواهر (متوفای 1266 ق)

فقیه نامدار شیعه، مؤلف اثر گرانقدر جَواهِرالکَلام، کتب فلاسفه را که اعتقاد به قدم عالم دارند، جزء کتب ضاله برشمرده است.(3)

همچنین، عالم وارسته آیت اللّه شیخ علی نمازی شاهرودی در اثر خود با عنوان مستدرک سفینه البحار به نقل از علامه حاج میرزا ابوالحسن اصطهباناتی می نویسد:

روزی مردی که در دستش کتابی فلسفی بود وارد جلسه شد. چون صاحب جواهر او را دید، گفت: به خدا سوگند حضرت محمّد صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، جز برای ابطال این خرافات از جانب خداوند مبعوث نشده است.(4)

1- مثنوی طاقدیس، ص 98.
2- رسائل، ج 1، ص 64، مبحث قطع.
3- بیان الفرقان، ج4، ص 162
4- فلسفه از منظر قرآن و عترت، ص 269.

علامه وحید بهبهانی

وی در رد فلسفه می نویسد:

فلاسفه با حاکم گردانیدن قائده علیت بر عالم (برهان علیت) [که اضطرار و جبر از خصوصیات لاینفک آن است] اختیار را از خداوند متعال نفی می کنند.(1)

آیت اللّه بروجردی (متوفای 1380 ق)

مخالفت آیت اللّه بروجردی مرجع بزرگ عصر حاضر با ترویج فلسفه در حوزه علمیه قم مشهور است و بسیاری از شاگردان ایشان که همچنان در قید حیات هستند این امر را تأیید می کنند.(2)

و همچنین این سخن در بین علماء بسیار مشهور است که مرحوم

1- مستدرک سفینه البحار، ج 8، ص 299.

2- الفوائد الحائریه، ص 384. فلاسفه می گویند: آنگاه که علت تامه شود، معلول بی درنگ و اضطرارا از دل علت خارج می شود و آنگاه فلاسفه خداوند را از ازل علت تامه معرفی می کنند که حاصل این سخن می شود: 1. قدمت عالم 2. سلب اراده و اختیار از خداوند متعال بنابراین سخن، خدای فلاسفه یک خدای بیچاره است که از ازل باید خلق کند و نمی تواند جلوی بروز و صدور معلول را از ذات خود بگیرد، زیرا او علت تامه است و علت که تامه باشد معلول لاجرم خارج می شود!!! و این تفکر در حالی است که تمام ادیان الهی خداوند را صاحب اختیار و حریت در آفرینش معرفی می کنند.

آیت اللّه بروجردی، شهریه کسانی را که در درس فلسفه شرکت می کردند قطع نمود.

آیت اللّه سید ابوالقاسم خویی (متوفای 1413 ق)

این مرجع بزرگ جهان تشیع نیز مانند اکثر علمای بزرگ شیعه، در آثارش فلسفه را مورد رد قرار داده است. وی در کتاب البیان فی تفسیر القرآن ورود فلسفه یونان را به حوزه معارف اسلامی، سبب بروز اختلافات شدید و ریخته شدن خون های بی گناهان بیان می دارد.(1)

علامه محمدرضا مظفر (متوفای 1388 ق)

آن عالم و الامقام در رد فلسفه می گوید:

فلسفه تعهد دینی ندارد و این بی تعهدی فیلسوف را بر آن می دارد که نظری را ابراز کند که با شریعت اسلامی مغایرت دارد ... وقتی که فلسفه یونانی گسترش پیدا کرد، برخی از اعراب کورکورانه و سطحی از آن تقلید کردند و موجب فساد در افکار مسلمین شدند ... (2)

اساس اختلاف عقیدتی بین مسلمین، تأثیر شدید آنها از

1- البیانُ فی تفسیر القرآن، ص 406.
2- فلسفه و کلام اسلامی، ص 103.

افکار فلسفی یونانی بود ... فلسفه ناتوان تر از آن است که بتواند به ما عقیده صاف و صحیح و خالص ببخشد.(1)

امام خمینی رحمه الله

ایشان هرچند مدرس فلسفه بود، لیکن چون آن بزرگوار نسبت به مباحث فلسفی تعبّد نداشت در مذمت فلسفه در دیوان اشعارش اظهار می دارد:

آنانکه به علم فلسفه می نازند بر علم دگر به آشکارا تازند

ترسم که در این حجاب اکبر

آخر سرگرم شوند و خویشتن را بازند(2)

* * *

علمی که جز اصطلاح و الفاظ نبود

جز تیرگی و حجاب چیزی نفزود

هر چند تو حکمت الهی خوانیش

راهی به سوی کعبه عاشق ننمود(3)

* * *

فاطی که به قول خویش اهل نظر است

در فلسفه کوشش اش بسی بیشتر است

باشد که به خود آید و بیدار شود

داند که چراغ فطرتش در خطر است(4)

* * *

با فلسفه ره به سوی او نتوان یافت

با چشم علیل کوی او نتوان یافت

1- فلسفه و کلام اسلامی، ص 109.
2- دیوان اشعار، ص 209.
3- دیوان اشعار، ص 212.
4- دیوان اشعار، ص 194.

این فلسفه را بهل که با شهپر عشق

اشراق جمیل روی او نتوان یافت(1)

آیت اللّه صافی گلپایگانی

معظم له در رد فلسفه و عرفان می فرماید:

تدریس و تدرس فلسفه و عرفان مصطلح به طور آزاد مانند فقه و تفسیر و حدیث و علوم دیگر در حوزه ها و خصوصا قرار دادن آن در برنامه دروس حوزوی و دانشگاهی بسیار خطرناک است و اجرای این برنامه ها و تشویق و تأیید آنان قابل توجیه نیست و اگر کسی در این حوزه ها گمراه شود، علاوه بر اینکه خودش مسئول است، مدرس و استاد نیز مسئول خواهد بود.(2)

خوانندگان محترم ملاحظه فرمودند که استوانه های عالمان تاریخ تشیع، همگی با جریان فلسفی مخالف بودند که البته برای اختصار نام برخی از آن بزرگان آورده شد و إلاّ این عالمان صدها نفرند. اکنون سؤالی داریم:

آیا می شود همه این عالمان وارسته که در زمان خود یگانه دهر بودند را به قشری بودن و عدم فهم متهم نمود؟!!

اما متأسفانه فلاسفه و عرفا و طرفدارانشان باز حرف های خودشان را تکرار می کنند و آن را حق می دانند و نهایتا دو چیز را مطرح می کنند:

1- دیوان اشعار، ص 202.

2- نشریه مذهبی نور، چاپ مشهد مقدس، شماره 2 با موضوع فلسفه.

1. آن عالمان، هرچند انسان هایی وارسته و باتقوا بوده اند، اما آن بزرگواران چون تخصص در فلسفه نداشتند و مطالب فیلسوفان را نفهمیده بودند اینگونه در قضاوتشان به خطا رفته اند! آنان چون اهل فن نبودند، شایسته بود که درباره فلسفه قضاوتی نمی کردند!!

می گوییم:

این چه تقوا و وارستگی است که انسانی که در علمی تخصص ندارد، نه تنها اظهار نظر کند، بلکه صاحبان آن علم را منحرف بداند؟!!

شما که آن علماء را افراد وارسته و باتقوا می دانید، پس بپذیرید آن بزرگواران، فلسفه را می دانستند و با علم اظهار نظر می نمودند و دلیل اینکه آن علمای بزرگ وارسته، به فلسفه و عرفان صوفیانه نظری نداشتند، این بود که فلسفه و تعالیم صوفیه را کاملاً در تقابل دین و آموزه های الهی می دیدند.

اکنون ما سؤال می کنیم:

چه کسانی واقعا نمی فهمیدند؟!! آیا آن علمای وارسته نمی فهمیدند و یا فلاسفه و عرفا و پیروانشان؟!!

2. می گویند: فلسفه یونان زمانی که وارد حوزه اسلام شد، تصفیه و پاکیزه گشت و تغییر ماهیت نمود، بنابراین نباید گفت: چون فلسفه از یونان وارد شده است، بد و انحرافی است!!

می گوییم:

فلسفه یونان باستان زمانی که وارد حوزه اسلام شد هیچ تغییر مهمی

نکرد؛ بلکه تا حدودی ظاهر و صورت آن تغییر یافت و اصل و محتوای آن همانند سابق باقی ماند و فیلسوفان مسلمان، سازه های تفکر یونان باستان را گسترش دادند و این مطلبی است که هر محققی به آن اعتراف می کند.

فصل چهارم: آیا فیلسوفان یونان باستان موحد بودند؟!!

فلاسفه و طرفدارانشان برای موجه جلوه دادن تفکرات فلسفی که ریشه در آموزه های فلاسفه یونان باستان دارد بزرگان آنان مانند سقراط، افلاطون و ارسطو را موحد و خداپرست معرفی نمودند، بلکه برخی از آنان پا را فراتر نهادند و گفتند: بزرگان فلاسفه یونان، پیامبر خدا بودند!!

اکنون این موضوع را مورد بررسی قرار می دهیم:

پرفسور عبدالجواد فلاطوری از محققین و فلاسفه بزرگ و مدرس فلسفه در دانشگاه فرانسه می گوید:

ارسطو در معابد یونانیان می رفت و خدایان آنان را می پرستید و هرگاه مریض می شد خروسی نذر بت خانه می کرد.(1)

خدایی که دارای علم و حیات، ولی فاقد صفات مشخصی چون اراده و قدرت، رحمت و رأفت و ... می باشد. چنین خدای ارسطویی با خدای اسلامی تفاوتی بس عظیم دارد و از این رو، تغییر خدای ارسطویی در فلسفه اسلامی به خدای اسلامی، یکی از بزرگ ترین حوادثی است که در تاریخ فلسفه

1- مصاحبه پرفسور فلاطوری با مجله دانشگاه انقلاب سال 1372 شماره 98 و 99.

رخ داده است.(1)

این استاد برجسته فلسفه و تاریخ در ادامه می گوید:

ارسطو با تمام آن بزرگی و کمال عقلش به عبادتگاه ها و بت خانه ها می رفت و در مقابل همان بت ها احساسات دینی خویش را ابراز می داشت. این ارسطو را در حوزه اسلامی چنان معرفی کردند که در موردش گفته اند: «کَادَ أَنْ یَکُونَ نَبِیّا» این حرف ها را در واقع حکیمان مسلمان ساخته اند برای اینکه آن اختلافاتی را که در آغاز نضج گرفتن فلسفه بین فقها و بین علمای صرف و نحو [با اهل فلسفه] پیدا شده بود، حل کنند.(2)

دکتر مهدی محقق از پژوهشگران عرصه فلسفه می گوید:

فلاسفه برای حفظ اندیشه و تفکر و به کار بردن خرد و عقل و محفوظ داشتن آن از تکفیر و تفسیق یا به قول ساده تر، تطهیر فلسفه کوشیدند که برای هر فیلسوفی یک منبع الهی را جستجو کنند و علم حکما را به علم انبیاء متصل سازند، از

1- مصاحبه پرفسور فلاطوری با مجله دانشگاه انقلاب سال 1372 شماره 98 و 99.
2- مصاحبه پرفسور فلاطوری با مجله دانشگاه انقلاب سال 1372 شماره 98 و 99، به نقل از: مجله نور الصادق، شماره 18، ص 186.

این جهت متوسل به برخی تبارنامه های علمی شدند.(1)

دکتر محمدرضا فشاهی استاد فلسفه و جامعه شناس دانشگاه پاریس می نویسد:

نه تنها عقل یونانی و وحی اسلامی وجه مشترکی نداشتند، بلکه اللّه نیز هیچ وجه مشترکی با معتقدات یونانیان و فیلسوفان یونان نداشت. دمیورژ یا خدای افلاطون «صانع» است و «خالق» نیست، به عبارت دیگر دمیورژ «مهندس» است و خدای ارسطو «محرک نامتحرک» هرچند ظاهرا اندک شباهتی به خدای قرآن دارد، اما مشکل اینجاست که در ماوراء الطبیعه ارسطو، نه یک محرک، بلکه 47 و گاه 55 محرک نامتحرک وجود دارد و این امر هیچ شباهت واقعی با خدای واحد اسلام ندارد.(2)

استاد سیدقاسم علی احمدی از مؤلفین و اساتید حوزه علمیه قم می نویسد:

ما با قرائن خارجیه ای که بیانگر اعتقاد و مشی ارسطو است ثابت می نماییم که او عقیده موحدین را نداشته است. او قائل

1- روح فلسفه در قرون وسطی، ص 67.
2- ارسطوی بغداد، کوششی در آسیب شناسی فلسفه ایرانی، محمدرضا فشاهی، ص 27 به نقل از: فصلنامه نورُ الصّادِق،: شماره 18، ص 182.

است که قوانین طبیعت حاکم بر همه چیز است لاغیر. و این عقیده مخالف با اعتقاد موحدین است.(1)

دکتر برنجکار از محققین و مؤلفین عرصه عقاید می نویسد:

[در دیدگاه ارسطو] تنها فعل خدا تعلق در خود است. خدا نه تنها در جهان کاری نمی کند، بلکه حتی نسبت به جهان، علم و آگاهی نیز ندارد. در مورد واحد یا کثیر بودن خدا، تعابیر ارسطو متعارض است. او ابتدا موحد بوده است و پس از آن در مورد توحید و شرک دچار تردید شده و در اواخر عمر، 55 و حداقل 47 خدا را اثبات می کند، زیرا براساس ستاره شناسی زمان ارسطو، 55 یا 47 نوع فلک و حرکت وجود دارد و هر نوع حرکت به یک محرک نامتحرک منتهی می شود.(2)

دکتر مهدی نصیری از محققین و مؤلفین عرصه عقاید می نویسد:

تا آنجا که از متون تاریخی برمی آید، هیچ سند قابل اعتنایی در باب متدیّن بودن فلاسفه متقدم چون سقراط و ارسطو و

1- نورُ الصّادِق، شماره 18، ص 187.

2- حکمت و اندیشه دینی، ص 388.

افلاطون به یکی از ادیان و شرایع الهی وجود ندارد و بلکه شواهدی برخلاف آن نقل شده است.(1)

دکتر محمود طاهری محقق و پژوهشگر می نویسد:

بدون تردید فلاسفه یونان هیچ گاه تلاشی برای تماس با پیامبران نداشته اند. ارسطو و دیگر فلاسفه یونان نیز در هیچ زمانی خدای واحد مورد نظر پیامبران را نپرستیده اند. این فلاسفه هرگز برای ترویج دین حضرت ابراهیم و دیگر پیامبران عَلَیهِمُ السَّلام کوششی نکرده اند و پیامبران الهی و جانشینان آنان نیز هیچ گاه با فلاسفه و افکار آنان ارتباط و یا همراهی نداشته اند.(2)

مرحوم شهید مطهری می نویسد:

ارسطو جز به عنوان محرک اول، از خدا تصوری ندارد.(3)

و می نویسد:

ارسطو اگرچه از خدا سخن می گوید، اما خدای ارسطو شباهت چندانی به خدای ادیان الهی ندارد.(4)

1- فلسفه از منظر قرآن و عترت، ص 65.
2- فصلنامه نورُ الصّادِق، شماره 16، مقاله فلاسفه یونان هیچگاه موحد نبوده اند.
3- مقالات فلسفی، ص 192.
4- مقالات فلسفی، ص 192.

امام خمینی رحمه الله می فرماید:

آن اشخاصی که قبل از اسلام بودند مثل ارسطو و امثال او مع ذلک وقتی کتاب های آنها را ملاحظه می کنیم بویی از آن چیزی که در قرآن است در آنها نیست.(1)

درباره سقراط نقل شده است که: چون به سقراط گفته شد، چرا به سوی موسی عَلَیهِ السَّلام هجرت نمی کنی؟ پاسخ داد: ما خویشتن را تهذیب کرده ایم و دیگر به کسی که ما را تهذیب کند، نیاز نداریم.(2)

سقراط در دادگاه خود چنین گفت:

اگر مرگ انتقال به جهان دیگر است و اگر این سخن راست است که همه گذشتگان در آنجا گرد آمده اند، پس چه نعمتی بالاتر از اینکه آدمی از این مدعیان که عنوان قاضی بر خود نهاده اند رهایی یابد و در آن جهان با داورانی دادگر [خدایان متعدد که داور و دادگرند] مانند میتوس و رادامانثوس و

1- صحیفه امام، ج 18، ص 261.
2- بحارالانوار، ج 57، ص 198 به نقل از: فخرالدین رازی، تفسیر جامع الجومع طبرسی در ذیل آیه 83 غافر.

آیاکوس و تریپتولموس و نیمه خدایان دیگر چنان که شنیده ایم داوران آن جهان اند، رو به رو شود و [یا] با اورفئوس و موسایوس و هسیودوس و هومر همنشین گردد.(1)

یکی از آراء منسوب به افلاطون، اشتراک جنسی است. بدین معنا که هر زنی ویژه یک مرد نبوده، بلکه زنان مشترک بین مردان بوده و فرزندان نیز جدای از والدین نگهداری شوند. به بخشی از عقاید افلاطون درباره ساخت مدینه فاضله که برتراند راسل فیلسوف زندیق انگلیسی مدافع آن شد توجه فرمایید:

افلاطون می گوید که دوستان باید همه چیزشان اشتراکی باشد، از جمله زن و فرزندانشان. شخص قانونگذار پس از آنکه سرپرستان [جامعه] را از زن و مرد برگزید، آنگاه مقرر خواهد داشت که خانه و خوراک آنها مشترک باشد. امر ازدواج به شکلی که ما می شناسیم، تغییر اساسی خواهد کرد. (این زنان بدون استثناء، همسران این مردان خواهند بود و هیچ کس همسری خاص خود نخواهد داشت) ...

همه کودکان پس از تولد از والدینشان گرفته خواهند شد و دقت تمام به کار خواهد رفت تا والدین فرزندان را نشناسند و نیز کودکان والدین خود را به جا نیاورند. کودکان

1- رساله آپولوژی افلاطون، ج 1، ص 44، ترجمه لطفی کاویانی، انتشارات خوارزمی، سال 80.

ناقص الخلقه و آنهایی که والدینشان پست باشند، [موقعیت اجتماعی نداشته باشند] در جای سری نامعلومی که باید باشند، گذاشته خواهند شد ... سن مادران باید میان بیست تا چهل و سن پدران میان بیست و پنج تا پنجاه و پنج باشد، خارج از این حدود، ارتباط آزاد است، ولی سقط جنین یا کشتن نوزاد [برای این گروه] اجباری خواهد بود ... چون هیچ کس والدین خود را نمی شناسد، پس بر هر فردی واجب است که مردانی را که از حیث سال می توانند پدر او باشند، پدر بنامد. در مورد مادر و خواهر و برادر نیز قضیه بر همین قرار خواهد بود.(1)

اما سخنان برخی از دانشمندان غربی را در این زمینه بشنوید:

ژیلسون می گوید:

در هیچ یک از دستگاه های یونانی نمی بینیم که وجود واحدی را به نام خدا نامیده و هیأت کل آدم را تابع چنین خدایی شمرده باشند. پس بسیار کم می توان احتمال داد که صاحب نظران یونان به راستی موفق به معرفت مبدأ واحد شده باشند.(2)

1- تاریخ فلسفه غرب، برتراند راسل، ترجمه نجف دریابندری، ص 177 179، تاریخ فلسفه فردریک کاپلستون، ترجمه سیدجلال الدین مجتبوی، ج 1، ص 264، تاریخ فلسفه در اسلام، م شریف، ج 1، ص 137.
2- روح فلسفه در قرون وسطی، ص 67.

و نیز می گوید:

در نظر افلاطون، الوهیت به طبقه ای شامل اشیاء متعدد تعلق داشت و شاید بتوان گفت که به قول او هر شیئی چون به حد دقیق و صحیح خود می رسید، خدا می بود.(1)

و نیز می گوید:

هرگز نمی توان کاری کرد که علم الهی ارسطویی که مبنی بر علم طبیعی بود، از کثرت موجوداتی که الوهیت دارند فارغ انگاشته شود. در نظر ارسطو وجوب [واجب الوجود] امری بود که می توانست ما به الاشتراک باشد [یعنی الوهیت، بین 47 تا 55 محرک لا یتحرک مشترک باشد] . حال آنکه ادیان توحیدی واجب الوجود را پیوسته وحید و فرید می دانستند.(2)

یکی دیگر از متفکران غربی به نام «تئودور گمپرتس» می نویسد:

در نظام الهیات ارسطویی گاهی طبیعت جای خدا را می گیرد،

1- روح فلسفه در قرون وسطی، ص 68.
2- روح فلسفه در قرون وسطی، ص 75 و 76.

چنان که عبارت «طبیعت هیچ کار بیهوده ای نمی کند» مبین همین معناست، و گاهی ارسطو آن دو را [خدا و طبیعت] همچون دو عامل که حقوق برابر دارند در جنب یکدیگر قرار می دهد و می گوید: خدا و طبیعت هیچ کار بیهوده ای نمی کنند، این سخن ارسطو حاکی از برابری خدا و طبیعت نزد اوست.(1)

و نیز می گوید:

ارسطو قائل است که افلاک تکان لازم برای حرکت خاص خود را از ذواتی خاص که می توانیم آنها را خدایان فرودست بنامیم، یا دمون ها، یا نفوس افلاک، اخذ می کنند. این اعتقاد او به خدایان فرودست با اعتقاد او به وجود خدای واحد معارض است و معتقدات بت پرستان را به یاد می آورد.(2)

ارسطو می گوید:

چیزی باید باشد که علت متحرک باشد، بی آنکه خود حرکت کند؛ یعنی چیزی که سرمدی و جوهر فعلیت است و به دلایلی که ذکر کردیم این جوهر ممکن نیست دارای مقدار متناهی

1- متفکران یونانی، ترجمه محمدحسن لطفی، ج 3، ص 1437، انتشارات خوارزمی، 1375.
2- متفکران یونانی، ترجمه محمدحسن لطفی، ج 3، ص 1437، انتشارات خوارزمی، 1375.

باشد، ولی مقدارش نامتناهی نیز نتواند بود؛ زیرا نامتناهی مطلقا وجود ندارد.(1)

با این همه تفاصیل از محققین و دانشمندان اسلامی و غربی، اکنون سخنان برخی از پیروان فلسفه یونان را درباره ارسطو و افلاطون بشنوید:

ملاصدرا می گوید:

احتمال خطا در اظهارات فیلسوفان یونان نمی رود.(2)

اقوال فحول فلسفه [ارسطو و ...] مبتنی است بر رصدهای عقلی پیاپی، که احتمال خطا در آنها نمی رود.(3)

و می نویسد:

بیشتر سخنان این فیلسوف اعظم [ارسطو] دلالت دارد بر قوت کشف او و نور باطن او و قرب و منزلت او نزد خداوند و شاید اشتغال او به امور دنیا [در خدمت اسکندر مقدونی] و تدبیر خلق، بعد از آن بود که نفس او کامل، ذات او به مرتبه تمام و کمال رسیده است و به مقامی که «لَمْ یشغله شَأنٌ عَنْ شَأنٍ» او را هیچ کاری از کار دیگر باز نمی داشته است.(4)

1- متافیزیک ارسطو، کتاب لامبدأ، ص 471 به بعد ترجمه محمدحسن لطفی.
2- اَسفارِ اَربَعَه، ج 1، ص 307.
3- اَسفارِ اَربَعَه، ج 1، ص 307.
4- اَسفارِ اَربَعَه، ج 9، ص 109.

استاد حسن زاده آملی می گوید:

چه بسیار نوشته هایی را می بینم که دهان به ژاژخایی باز می کنند و زبان به بیهوده گویی دراز و به ساحت بزرگان علمی [چون ارسطو و ...] اسائه ادب و جسارت روا می دارند. این گستاخان در نزد اهل خرد، خردسالانی اند که از خامی و کج اندیشی خود سخن می گویند.(1)

می گوییم:

اگر محققی، با دلایل علمی و شواهد تاریخی اثبات کند که ارسطو و افلاطون و ... موحد نبوده اند، باید گفت که آنان ژاژخاه و خردسال و خام و کج اندیشند؟ !

آیا اگر کسی ابن عربی و شبستری و امثال اینان که می گویند: «بت پرستی خداپرستی است» را زیر سؤال ببرد، ژاژخاه است؟ !

یکی از اساتید حوزه می گوید:

تاریخ مدرن خاورمیانه نشان می دهد ارسطو و سقراط و ... همه از شاگردان حضرت ابراهیم عَلَیهِ السَّلام بودند، چون تا آن زمان خاورمیانه یا

1- قرآن، عرفان و برهان از هم جدایی ندارند، ص 19 و 20.

ملحد بود یا مشرک. وجود آن حضرت برهان را اقامه کرد و دنیا فهمید چه خبر است؛ بنابراین فکر ابراهیمی تمام خاورمیانه و یونان را فراگرفت و ارسطو و سقراط ها تربیت شدند.(1)

وی همچنین می نویسد:

تلقی و دریافتی که حکمای اسلامی از این راه نسبت به افلاطون به دست آورده اند این است که او حکیمی موحد است که در روزگار گسترش کثرت های اساطیری و دیدگاه های مشرکانه، بر گذر از ظواهر طبیعی و مادی، و وصول به حقایق و صور ازلی همت ورزیده، و علاوه بر طریق تصفیه و شهود قلبی، با استعانت از برهان و استدلال مفهومی، به حراست از مرزهای توحید که حاصل تعالیم انبیاء سلف بوده پرداخته است.(2)

ایشان فلسفه که ریشه در عقاید یونانیان دارد را حامی دین می داند و می گوید:

فلسفه یک جهان بینی آزاد و در بدو پیدایش سکولار است. نه الهی است و نه الحادی. فلسفه، الهی کردن، دینی کردن و

1- به نقل از: روزنامه شرق، 17 مهرماه 89. به نقل از استاد جوادی آملی.
2- رحیق مختوم، استاد جوادی آملی، ج 2، ص 269.

اسلامی کردن همه علوم را بر عهده دارد ... ما باید علم را اسلامی و به دنبال آن دانشمندان را مسلمان کنیم و وقتی آنها مسلمان شدند مردم جامعه هم مسلمان می شوند.(1)

می گوییم:

چگونه دانشی که سکولار و بدون تعهد دینی است، می تواند حامی دین و مرزهای توحید باشد؟!

آیا تعالیم قرآن کریم و معارف خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام توانایی مسلمان کردن دانشمندان را ندارد که ما متوسل به فلسفه مشرکان شویم؟!

واقعیت این است که هیچ گاه مردم و اهل علم با آراء فلاسفه، دیندار نشدند، بلکه این تعالیم ادیان الهی بود که همه را به سوی خدا و دین جذب می نمود.

مرحوم استاد علی صفائی حائری(2) در نقد این گونه تفکرات می گوید:

من می دیدم آنها که مدعی هستند باید اسلام را از سرچشمه اصلی اش گرفت، این اسلام را از راه اصلی اش، از راه خودش به مقصد نمی رسانند و هنگام بیان کردن این اسلام از

1- سخنرانی استاد جوادی آملی در همایش «دین و فلسفه» که در تاریخ 15 / 7 / 1389 انجام گرفته است به نقل از: مجله سمارت شماره 3، و فصلنامه نورُ الصّادِق، شماره 18، ص 84 به بعد.

2- مرحوم آیت اللّه حاج شیخ علی صفایی متولد 1330 و متوفی به سال 1378 و از محققین و پژوهشگران بزرگ است. از این استاد قریب به شصت اثر مطبوع در مباحث مختلف و متنوع اسلامی با بیانی شیوا و جذاب موجود است.

طرح های غیر اسلامی مدد می گیرند و بر قدرت خارجی تکیه می کنند و فقط به کمک شعار می خواهند اسلام را قالب بزنند و پیاده نمایند؛ در حالی که اسلام جز با پای خودش به مقصد نخواهد رسید [نه با تفکرات یونانی و عرفان التقاطی] و نه تنها هدف، بلکه راه هم باید راه خودش باشد.(1)

من حرکتم به سوی دین به اندازه درکم از ضرورت و اضطرارم در رابطه با دین است، هنگامی که فهمیدم امکانات من نارساست، چه امکانات حسی ام، چه امکانات غریزی ام و چه امکانات برهانی، فلسفی، عقلی ام و چه امکان قلبی و شهودی، عرفانی ام، هنگامی که این مجموعه امکانات برای مجموعه روابط من و نیازهای من ناتوان است، اینجاست که من به وحی روی می آورم.(2)

این استاد ارجمند در رابطه با تبعیت از معصومین عَلَیهِمُ السَّلام که معارف و توحید ناب در بیت ایشان عَلَیهِمُ السَّلام است می فرماید:

ولایت و توحید این چنین در هم گره می خورند و از یکدیگر جدا نمی شوند. و اینجاست که ولایت کارساز و کارگشاست و اگر آن را کنار بگذاری [و معارف و توحید را از دیگران بگیری]

1- مجموعه آثار، اندیشه من، ص 10.

2- مجموعه آثار، تو می آیی، عصر انتظار، ص 58.

چیزی از دین باقی نمی ماند. و در این مرحله از ولایت است که تو استناد به ولی [معصومین علیهم السلام] را در هر کاری می خواهی، که می فرمایند: آنچه از این بیت [مکتب نورانی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام] بیرون نیاید باطل است و بدون استناد به این بیت نمی خرند. در این هنگام تو در هر زمانی، چه غیبت و چه حضور و چه در هر کاری و اینکه چه بپوشی و چه بخوری و چگونه بنشینی، چگونه غضب کنی و چگونه ارتباط برقرار کنی، باید از اوامر ولی الهام گرفته باشی و به او مستند باشی.(1)

استاد صفائی معتقد است آنگاه که معرفت دینی و خودباوری اسلامی در وجود کسی تقویت یافت، هرگز به دنبال مکاتب انحرافی فلاسفه و عرفا نمی رود:

[با تکیه بر وحی و معارف اهل بیت علیهم السلام] حدود فلسفه اسلامی مشخص می شود، و جریان فکری اسلامی از جریان فکری مسلمین تفکیک می شود، که روش های برخاسته از حکمت اشراق و مشاء و یا خرابات و خانقاه و یا ترکیبی از اینها، آثار و لوازم دیگری دارند. این روش و این جریان فکری اسلامی بود که در کویر عربستان در ذهن بدوی ترین آدم ها رویید و آنها را رویاند. بدون احتیاج به مقدماتی و اصطلاحاتی، در سطح امیّین، نه با روشنفکرها کارش را آغاز کرد و توده های مردم را به جرم اینکه

1- مجموعه آثار، روزهای فاطمه علیهاالسلام، ص 31.

فرهنگشان پایین است، کنار نگذاشت؛ که رسول با زبان قومش حرف می زد.(1) و این لسان قوم زبان عربی نیست، که قوم رسول فقط اعراب نبودند و رسول فقط با آنها حرف نزد که با ما هم حرف زد و ما را هم هدایت کرد. زبان رسول زبانی بود که از ادراکات حضوری و از قدر انسان توشه می گرفت و انسان را راه می برد.(2)

آری، اسلام را باید با خود اسلام شناخت، نه با مکاتب و فرهنگ هایی که از شرق و غرب، توسط دشمنان وارد فرهنگ اسلام شده است.

مستر همفر جاسوس انگلیسی در کشورهای اسلامی که در ایجاد فرقه وهابیت نقش مهمی ایفا کرده است می گوید:

مسلمانان را می توان در یک حالت ناآگاهی نگاه داشت، برای این کار باید: از بهشت بسیار گفت، آنان را نسبت به زندگی دنیا بی مسئولیت نشان دهیم و حلقه های صوفیه را گسترش داد، و کتاب هایی را که به زهد فرا می خواند (و در آنها روح کناره گیری از اجتماع را زنده می کند) ترویج نمود،

1- اما زبان دیگری که فقط در نزدیک عده می تواند مطرح شود و خدایی را برای جلوگیری از تسلسل می سازد و تا آنجا پیش می رود که رستاخیز و معاد انسان را هم در ذهن و خیال او مطرح می کند، زبان اسلام نیست و زبانی که می خواهد با شهود گنگ و خیالی اش وحدتی را برای انسان بسازد که نه واقعی است و نه زاینده در متن حوادث و زندگی واقعی انسان، این زبان رسول نیست. آن زبان که سر آخر هم دین را آنقدر گشاد می کند که با هر چیزی می تواند بسازد و صلح کند و آن می شود که دین را به ابزاری کارآمد برای استعمار تبدیل می کند و مذهب را صندوق نسوز استعمار می سازد، اینها زبان دین و وحی و مذهب اصیل نیستند. (مجله سمات، شماره 3، ص 46).
2- مجموعه آثار، یادنامه، ص 41.

همچون کتاب احیاءالعلوم غزالی، مثنوی مولوی و کتاب های ابن عربی، باید مسلمانان را در حالت عقب افتادگی فرهنگی و اقتصادی نگاه داشت.(1)

علمای وارسته مکتب نورانی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام همواره در طول تاریخ با قلم و بیاناتشان در برابر فلسفه اَلتقاطی و عرفان انحرافی ایستادند، هرچند برخی این بزرگواران را به نفهمی و قشری گری متهم می نمودند.

آیا آن کسانی که بت پرستی و گوساله پرستی را خداپرستی معرفی نمودند، آنان اهل عقل و شعورند و علمای وارسته مکتب قشری؟ !(2)

آیا آن کسانی که حکام جور را به رسمیت شناختند و اولوالامر را هر حاکمی که بر جامعه مسلط شود معرفی نمودند، آنان اهل معرفت اند و علمای وارسته مبارز تشیع عامی؟ !(3)

آیا آن کس که شاهد بازی را یکی از راه های بسیار خوب رسیدن به خدا معرفی می کند(4) و زنان را حیواناتی می داند که برای بهره مندی مردان خلق شده اند،(5) اهل معرفت است و مخالفان وی سطحی نگر و نفهم؟ !

1- خاطرات مستر همفر، ترجمه علی کاظمی، کانون نشر اندیشه های اسلامی، قم، ص 102.
2- فُصوصُ الحِکَم، فَصِّ هارونیِّه؛ گلشن راز شبستری.
3- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 1، ص 264.
4- اَسفارِ اَربَعَه، ج 7، ص 171.
5- اَسفارِ اَربَعَه، ج 7، ص 136.

آیا آن کس که برخی از پیامبران صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را به نقص معرفت متهم می کند،(1) و خونریز و جنایتکاری چون متوکل عباسی را از اولیاء خدا می داند(2) عارف است و علمای مخالف وی قشری؟!

آیا آن کس که با این سخنش «مردم در آخرالزمان با رشد عقولشان از حجت های ظاهر [پیامبران و امامان] بی نیاز می شوند».(3) و ناکارآمدی

1- فُصوصُ الحِکَم، فَصِّ هارونیِّه.
2- فُتوحاتِ مَکیِّه، ج 2، ص 6.
3- شرح اصول کافی، ص 567. ملاصدرا در شرح حدیث بیست و یکم اصول کافی این سخن را ابراز داشته است، دکتر دینانی در این باره می گوید: همانگونه که ذکر شد، صَدرُ المُتِألِّهین با استناد به روایات صادره از ائمه معصومین عَلَیهِمُ السَّلام به این نتیجه رسیده است که عقل حجت باطنی خداوند است و پیغمبران حجت های ظاهری حق اند که اطاعت از آنها برای مردم لازم و ضروری است. این فیلسوف از سوی دیگر به روشنی می داند که رشته نبوت و پیغمبری پس از وفات حضرت محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم برای همیشه قطع شده و دیگر هرگز پیغمبری مبعوث نخواهد شد. به این ترتیب با رحلت پیغمبر اسلام صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم حجت ظاهری دیگر وجود نخواهد داشت و مردم نیز نیازمند حجت ظاهر نخواهند بود آنچه برای خلق همیشه باقی است و راه سعادت را به آنان می نمایاند، حجت باطن است. به نظر ملاصدرا، در آخرالزمان مردم به معلم و راهنمای بیرونی نیازمند نیستند؛ بلکه به جای معلم بیرونی از معلم درونی و راهنمای باطنی استفاده کرده و در پرتو هدایت او حرکت خود را به سوی مقصد ادامه می دهند. (ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج 2، ص 343). می گوییم: 1. پیامبران تعالیم الهی را برای تمام افراد بشر و در تمام زمان ها آورده اند؛ بنابراین انسان هیچ گاه بی نیاز از تعالیم انبیاء نمی شود. 2. عقل هرچند رشد یابد، باز انسان بی نیاز از حجت های ظاهری یعنی پیامبران و امامان نمی شود؛ زیرا عقل انسان محدود است و بسیاری از معارف را باید از وحی بگیرد. 3. پیامبران و امامان عَلَیهِمُ السَّلام که عقل آنان از همه کامل تر بود، هرگز خود را بی نیاز از دین خدا نمی دیدند؛ مگر اینکه گفته شود: عقل بشر در آخرالزمان، از امامان و پیامبران عَلَیهِمُ السَّلام بالاتر خواهد بود!! (که البته هیچ مسلمانی این را نمی گوید). 4. سخن ملاصدرا نه تنها عدم کارآمدی دین را

در آخرالزمان می رساند، بلکه منجر به انکار هدایت امام معصوم عَلَیهِ السَّلام در آخرالزمان نیز می شود؛ زیرا وجود امام معصوم عَلَیهِ السَّلام در بین بشر برای هدایت مردم است، و این در حالی است که ملاصدرا مردم آخرالزمان را بی نیاز از حجت ظاهر می داند!! آری، این است نتیجه تفکرات پوسیده یونان باستان که منجر به انکار دین می گردد.

دین را در آخرالزمان مطرح می کند، عقل و خرد دارد و مخالفان وی بی خردند؟!

پیامبر اسلام صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم تنها، خاندان عصمت و طهارتش عَلَیهِمُ السَّلام را کشتی نجات امت معرفی فرمود، و تنها آن بزرگواران الهی را در کنار قرآن قرار داد، و طریق صوفیه و هستی شناسی فلاسفه، غیر از آموزه های قرآن و اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام است.

اکنون خوانندگان محترم خود قضاوت کنند که چه کسانی نمی فهمند؟!!

این مجموعه مختصر به پایان رسید، هرچند حکایت همچنان باقی است و آنچه در باب انحرافات عرفا و صوفیه و مدافعانشان مطرح شد مشتی از خروارها بود.

و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین

شیراز، سومین حرم اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام در ایران

7/7/93

حجت الاسلام سید محسن طیب نیا از طلاّب جوان و محقق پر کار شیرازی است که تاکنون قریب به بیست اثر تألیف نموده است. عمده تألیفات وی در معرفی خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام و دفاع از معارف آن بزرگواران الهی و مقابله علمی با انحرافات عقیدتی است. طیب نیا که صاحب قلمی زیبا و شیوایی می باشد معتقد است که تمام توحید و حقایق و عرفان، منحصر در خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام است و هر طریق و عقیده و عرفانی که از بیوت این رهبران الَهی خارج نشده باشد چیزی جز انحراف و انحطاط نمی باشد؛ لذا نامبرده به حِد منتقد تفکّرات و معارفی است که ریشه در تعالیم بیگانگان دارد و فقط لعاب عقلانیت و عرفان روی آن کشیده شده است؛ همچنین طیب نیا معتقد است که عنصر عقلانیت از مهمترین ارکان تشیع می باشد که با تضعیف و تعطیلی آن دین دچار تحریف می گردد؛ نیز معتقد است که آن گروه که می خواهند تشیع را با عرفان مصطلح و تفکّرات یونانی به عالَم معرفی کنند، در حقیقت خواسته یا ناخواسته در صدد تحریف تشیع می باشند، وی معتقد است که تشیع را باید با معارف اهل بیت عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام به عالَم معرفی نمود و اینجاست که غیر مسلمین با شوق به تشیع گرایش می یابند.

برخی از آثار نامبرده که تاکنون به چاپ رسیده است:

1. سیمای جهان تاب (حکمت نامه امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلام) مجموعه ای جامع برگرفته از 400 منبع از شیعه و اهل تسنن، در معرفی وجود مقدس امام علی عَلَیهِ السَّلام با شیوه ای بدیع و جذاب در 720 صفحه.

ص: 296

2. سیمای جهان افروز (حماسه نامه حضرت سیدالشهداء عَلَیهِ السَّلام) مجموعه ای جذاب و حماسی و پر احساس در معرفی حضرت امام حسین عَلَیهِ السَّلام و قیام عاشورا از نگاه معرفتی.

3. ابن عربی از نگاهی دیگر، مجموعه ای مفصّل در نقد عرفان و عقاید ابن عربی که چاپ اول آن توسط بسیاری از فقهاء و مجتهدین والامقام عالَم تشیع و اهل علم مورد تأیید و تقریظ قرار گرفته است.

4. ستارگان هدایت (در مناقب خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام) برگرفته از منابع تشیع و تسنن.

5. حدیث کوی دوست (شوق وصال یار) مجموعه ای منظوم در قالب غزل، مثنوی، دو بیتی و رباعی که در سال 84 به چاپ رسید. دفتر دوم شعر طیب نیا به خاطر روی گردانی وی از مباحث عرفانی و اقبال نمودن به توحید و معارف اهل بیت عَلَیهِمُ السَّلام به چاپ نرسید؛ برخی از اشعار وی در این کتاب:

بیفشان زلف و شوری در جهان زن

نمک بر روی این زخم نهان زن

نگارا ! پرده از رخسار برگیر

بهارم باش و آتش بر خزان زن

* * *

به بوی گیسوانت مست مستم

به شوق روی تو من زنده هستم

مدارا کن به من ای نازنین یار

بده جام وصالت را به دستم

برخی از آثار طیب نیا که هنوز به چاپ نرسیده است:

1. تصوف، شاخص ها، نقدها

2. طریقت تهی از حقیقت (در نقد فرقه های صوفیه)

3. یک سیر در دو وادی (در بیان و نقد برخی از آراء فلاسفه و عرفا)

4. نقد برخی از آموزه های فلسفی

5. جاذبه خورشید (سیری در آموزه های قرآن کریم)

6. ندای جاوید (در شرح خطبه پیامبر صَلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ در روز غدیر)

7. توحید از منظر عرفان و تصوف و خاندان عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام

8. عقلانیت و توحید در نَهجِ البَلاغِه

آثار در دست تألیف:

1. روح مطهّر، مجموعه ای جامع در بیان معارف اهل بیت عصمت و طهارت عَلَیهِمُ السَّلام و نقد تفکرات التقاطی.

2.تنزیه ساحت وحی، (در نقد آراء و تفکرات دکتر عبدالکریم سروش) در این مجموعه، طیب نیا با دلایل متعدد عقلی و قرآنی ثابت نموده که آراء و عقاید دکتر سروش درباره وحی و نبوت، چیزی جز توهّمات ذهن وی نیست و از آشیانه عنکبوت نیز سست تر است.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109